

GANJVÂŽA ГАНЧВОЖА

واپاسدورننده

گرداورنده :

Âqâz : 1385 (2006)
Vâpasin virâyeš : 2015

- پیش از نشانه "=" (نشاندهنده یِ پارسی واژگان) واژه ها یِ پارسی آمده است
- پیش از نشانه ":" (نشاندهنده یِ بیگانه واژگان) واژه ها یِ بیگانه آمده است
- * نشاندهنده واژگان گزیده و ساخته شده گردآورنده

کاربری یِ این واژه نامه بیشتر برای سره گرایانی است که جویای یِ واژه ها یِ پارسی و همترازها یِ پارسی یِ بیگانه واژگان اند. گرداورنده نداد که همترازها بوندکانه درست اند و باید اندر به کار بردن □ آنها برنایشست بودن . به همین کرکوز تنها باید مک (Exact) همترازها را به کار برید.

(گز=1.04متر چارک=26 گره=6.5 بهر=3.25سانتیمتر / یک گز=34 بهر=16گره=1.04متر / 4گره=یک چارک=4چارک=یک گز)

Abride, Abbreviation مختصر کردن
، کهنستن
Abrogation برافکنی، فسخ، نسخ، الغا، بطلان
abstract براهیخته، مجرد
abyss مغاک
académique دانشگاهی، دانشیک
acanthella خار سرک
acanthocephala خار سران
acanthocephal anus خار سر
acanthocephal iasis خار سرزدگی
acanthor خار سرچه
account امارک
accounting آمارش
Accreditation ارزشگذاری
Accretion برافزون
Achievement کوشاورد
acne رخجوش
adage-byword
ADD ON برافزا
ADD-IN اندرافزا
adjust آجستن، آرازدن، آراشتن، تنظیم کردن، تعدیل، تسویه، اصلاح
Advertise اعلان، دیدآهنجی
aerobic هوازی
aerobic هوازیستی
aerostat هوا رُو، هوا ایستا، بالون
Age عصر : روزگار
Aggression فراتازی، تجاوز، حمله
Agronomy خاکورزی، فلاح

algorithm خوارزمی
algorithmic خوارزمیک
Allocation رَسَه بندی، تقسیط، تخصیص، تسهیم
altar خونکده، کرپانگاه، مذبح
aluminium foil پوشبرگ
Amalgamation هم آمیزی، همجوشی،
اختلاط، ادغام
Amend بهارایی، اصلاح
americanism : آمریکاگفتاری - آمریکا آیینی -
آمریکاگرایی
anabolism فراگشت
anachronism : نابهنگامی
analogy فراسنجی
anarcheism : سرچیکناخواهی
anatomy فرابری، تشریح، کالبدشکافی
anglicism : انگلیکگفتاری - انگلیک آیینی -
انگلیکگرایی
animism : جانمندباوری
anode فرازراه، فراهه، قطب مثبت
Antagonism پدیاری، پادورزی،
مخالفت، ضدیت، تعارض
antibiotic پادزیست
anticyclone و اچرخند
Antique دیرمانه، عتیقه
aorta بزرگ سرخرگ
aphorism : گزینگوی
Appartement سراپار
appartement کاشانه

appendicitis آویز آماس
 archaism : کهنگفتاری - کهنگرایی
 archipelago گنگبار
 arrange چینمان
 ascenseur آسانبر (مردمی) بالابر، بالارو (بار)
 asterism : خوشه (ی آسمانی)
 Astigmatism دژبینی
 Asurgical, opeation, surgery عمل، برمان
 atheism نابغباوری
 Atlas فرنگار نامه
 Atom پاریز
 atomism سوفچه باوری
 Aucation بیشفروشی، حراج، مزایده
 auto gyro هواچرخ
 autography دستنویسی
 Axiom بُنداشت، قضیه بدیهی، علم متعارفی،
 قاعده کلی
 bal-masque جشن رخپوشان
 barbarism : بربرخویی
 behaviourism : رفتارنگری (-باوری)
 benchmarking : الگو برداری، محکزنی
 Biopsy بافت برداری
 bisexual نرموک
 blackguardism : تباہکاری، اوباشی
 Blast/o تَنده
 bloc کشورهای همبسته
 blue print - پیرنگ - دستورکنش
 Board لوح : تخته

Botany=pythology
 Boycott فرابندی، تحریم معاملات
 Broadcast پیامش، پیامگستری
 Broker داسار، دلال
 Budget بُنیچه
 bunker : انبار ماتکان کانی
 bureaucratism : اواره بازی
 buyback : خرش دوسویانه، پسخرش
 by chance/random بختوار
 cannibalism : همگونه خواری
 caoutchou غَندران
 career زیستراه، گذره
 Cargo کالا بار
 carnality تن کامگی
 cartomancy فالبینی با برگهای پاسور
 Cataclysm انقلاب : دگرگونی، برگستگی
 catastrophismt فروافکنگرایی
 cathode فرودراه، قطب منفی
 celotomy فتق بری، کاواکه بری
 Census سرشماری، احصاء
 Center : مرکز : کُیان، کَدواد
 Ceramique سفالینه
 Chairman فرنشین
 Channel, canal کنال، مجرا
 Character بُنخوی، دَخشار، سیرت، صفت
 اختصاصی
 Characteristic دَخشاره، مشخصه
 Character شخصیت : چهره

charge : هزینه های ثابت-بار زدن- نیرودهی
 جانمایه- پرکردن(انبار قوه)- هزینه کردن، به آمارک
 هزینه گذاشتن
 chat گپ
 chatroom گپسرا
 Cheating تقلب : کلاهبرداری
 chip تراشه
 chiromancy هبک بینی
 chronology رخدادشناسی
 Circuit گردمان، دور، سیر، جریان
 Clause بندال، ماده، شرط، قید، فقره
 Climate هواب، واب، اقلیم
 Code نمار
 cohesion همچسب، پیوستگی
 colleage همسان
 collectivism : الفنجباوری
 comedy خندستانی، شادانمایش
 comic خندستانی
 Comment تفسیر : گزاره
 commoner نارایگان
 communism : همه دارخواهی
 Complex, frustration, obsession عقده، همتافت، همبافت
 Component همنه، تکنه
 concervatory تاوخانه، هنرستان آهنگ
 Concordance واژه نما، پهرست، کشف الایات
 concrete پرماس پذیر
 Conduction رسانش
 confederate هم پیمان

Confluence همریز، متلاقی
 conscience خویشتن خویش = وجدان
 Constant ثابت : استنیک
 constitutionalism : مشروته خواهی
 Continuous پیوستار، مسلسل، تسلسل
 Contrive وانمایی
 control مهار، واپاد
 Cooperative همیارگان، شرکت تعاونی
 Copy right راستاد پدیدآوری، حق چاپ، حق
 تالیف، حق طبع و تولید
 corporativism : رسته خواهی
 Cosmopolis جهانشهر، جای گردآمد نژادهای
 گوناگون
 criticism : نقد، سره سنجی، عیارسنجی سخن
 سنجی ،
 cryptography پوشیده نگاری
 Current تزن، گردان، شاران، جاری، رایج
 Cybernetics خودرایانی
 Cytoplasm دشته یاخته
 Data اطلاعات : دادهها
 debate گفتمان، نگرنمایی
 Deception تقلب (معرب) : دگل
 Definition شناسه، تعریف
 delirium روان آشفتگی
 Department گروه آزمایشی
 Description تفسیر : بازنمایی
 Desm/o رباط، بندیزه، بند کوچک
 desperately ناچارانه، نومیدانه

despotism : خدایگانی، خدایگانسالاری
deteriorate تبهگن
Device فرامار، تدبیر، طرح
diachronic احراری، تراهنگامی
diagnosis روشناخت، تشخیص طبی
diagonal مورب، تراگوش
diffract پراشیدن
digitizing = ماریانگر
disparity ناسانی
dissent ناهم اندیشی
doctrine بن باور، هسته بنیادین باور
Document پشتار، سند، مدرک
Dogma بن آموزه، حکم جزمی، اصول دین، قول مسلم
dogma اندیس-پایه، باورداشت
Dogmatism بن آموزگانی، جزمیت
domain دامنه
double self خود دوگانه
Doublet دوانه، قرینه
Draft پیشنویس، برات، مسوده، حواله
duodenum دوازدهه، اثنی عشر
Duplicate دوانیدن، المثنی
dysplasia دُشدشتاری
Eco بومه، محل، محیط اصلی
economism : آبریبآوری
ecstatic بی خویشانه
Efficiency کارایی
ejaculate واپراندن، انزال کردن

electrode درخش راه
elitism : سرآمدباوری
empirical آروینگر
empiricism : آزمون (آروین) باوری
emptiness تهیگی
enema تنقیه، درون فرستی
enfeeble زواریدن، تضعیف کردن
Engine میوانه
enlightenment روشنگری، آموزندگی
enthusiasm شورنمایی
Entity شخصیت : هستومند
entrance ورودی، درایه، مدخل، درآیگاه
epicurianism : اپیکورباوری
epidemic همه گیری، همه گیری
epidemiology واگیرشناسی
epigraphy نگارکندشناسی
Epoch عصر : دورک
equator خط استوا، زم نیمگان، برابران
Era عصر : زمانه
Establishment برآستاد، دستگاه، موسسه، استقرار، تشکیل، تاسیس
ecstasy ازخودشدگی
evolutionism : فرگشتباوری
Exact مُک، کامل، صحیح، دقیق
existentialists هستی گرایان
exorcism : جنزدایی
exosphere برونسپهر
Explanation تفسیر : روشن گیری

Expond زَندفسیر :

Expression فر نمودن، اظهار، بیان

expressionism نمودگرایی، نمودنمایی

EXTENSION افزونه :

fabrique دست نخست کارخانه :

Fact هستا، امر مسلم، امر محقق، حقیقت، واقع، عامل

fantastic پندارش

fantasy پندارگین

fascism گروه گرایی

Fauna زیواپهنه، کلیه حیوانات یک اقلیم

Fee پردازانه

feminisme : زنسالاری

Fermentation بوزش، تخمیر

Fetish بت، افسون

Fined دیو، روان پلید

Firm ثابت : پایدار

Fixed ثابت : استوار

flamingo آتشین مرغ

Fluid غلتور، آبگونه، سیال، مایع، متغیر

Focus مرکز : مندو

formalist دیسگرا، تاشگرا

formas (lâtin) گرم (:

Format سانه (رایانه)، فرم اطلاعات

Forte آهنگ [بلند] دژ، کلات، هنر شاهکار -

Fountain منبع : انبار

frankress بی پردگی

Fraud تقلب : فریب

frequency فرگی، بسامد

frequent فرگان، مکرر، پی در پی

freudism : فرویدباوری

functionalism : کارکردنگری (-باوری)

gaffe نازرنگی :

Gazetteer فرهنگ گیتیشناختی، روزنامه-ماهنامه نویس

gelatin = در دینه

Gender جنس : گینه

Generation نسل، زایگان

genetics زاگشناسی

Geniture جنسی: گُنشی

Gentleman آقازاده : گوهر مرد

Gentleman آقامنش : جوان مرد

geophysics = زم نیاد شناسی

ghetto کوخگاه، گدا برزن، برزن ویژه یک قوم

Glamour افسون، فریبندگی، افسون کردن

Gon/o گوند، غده تناسلی

Goods, commodity جنس : کالا

gorge تنگ، فر کند

Greatness شخصیت : بزرگواری

Gruesome, dreadful, dreaded, scary, dire ترسناک

Gryphon, griffin, griffon باشکوچ، شیردال

Headquarters مرکز : پایگاه

Headwater, headspring منبع : سرچشمه

hebraism : هبروگفتاری - هبروآیینی - هبروگرایی

hegelianism : هگلباوری

hellenism : یونانگفتاری - یونان آیینی - یونانگرایی

heroism : پهلوان آیینی
hierachical پایه گانی
hierarchy پایورسالاری، گروه فرشتگان نه گانه
Hinterland پسبوم
historicism : میژوباوری
holistic وابسته به همایگرایی
hortulus باغستان جان
humanism : مشیاباوری
hurricane توفند
hydraulics آبگان شناسی
hypnotizer خواب انگیز
hypothesis فرضیه، برانگاشت
idealism، آرمان باوری، آرمان گرایی دیدارباوری
Ideology وینه گر
imaginative گمان پرداز
Immovable ثابت : پابرجا
impressionism برداشتگری، تاثیرپذیری
impulse تکانه
Incantation افسون
Indicator شاخص، شناسگر
indicator نشانگر
Individual تکوندی، انفرادی
individualism : تکوندباوری
Individual شخصیت : کدیک
Information اطلاعات : درونده
inherent درون زاد
input داده، در داده
insightful درونبین، هشیوار

Installment بخشانه، قسطی، قسط
Insurgence انقلاب : شورش، خیزش، جنبش،
گردن کشی
integrate هماگن، یکپارچه کردن
intelligence quotient هوشبهر
Intelligence اطلاعات : آگاهی
inertia مانگری
Interview فراپرسی، مصاحبه، مذاکره
Intuition درونبینی، درک مستقیم، شهود
ironically گوازه آمیزانه
isolationism : کناره خواهی
Isomer همپار
Itis تبسیدن، گرم و ملتهب شدن، تورم
Jobber میانگیر، بنکدار، مقاطعه کار، دلال ، دلال
سهام
Knowledge اطلاعات : دانسته ها
latinism : لاتینگفتاری
lethargy دروغین مرگ
levellist : ترازگر
liberalism : آزادیخواهی
likely شاینده
Limit مرز، کران، ویمند
link دنبالک
Lob/o لَب، شقه
Lot لت، مقدار، قطعه
luxury پیرایه پرستی
Lymph/o لنف، تنابه
Machine میوانه

Magnanimity شخصیت : منش
 mailbox نامه دان
 Manifesto فرنامه، بیانیه
 marxism : مارکسباوری
 materialism : ماتکباوری
 mechanics افزارگان شناسی
 Medium میده، وسیله، واسطه، رسانگر
 mesosphere میانسپهر
 metabolism دگرگوهرش
 metamorphosis دگردیسی
 metaphysician برین شناس، فراگیتی شناس
 metaphysics پس نیادشناسی، برین شناسی
 micron کهپار
 microphysics کهنیادشناسی، فیزیک اتمی
 Middle مرکز : میان
 milieu پرگیر، محیط
 Ministry وزیرگانی
 Mister آقا : مهتر
 Mit/o راک، رشته، نخ
 mobile جنبا
 Model نمون، پتمون
 modernism : نوگفتاری - نوآینی - نوگرایی
 Modification دگرهنجیدن، تغییر، اصلاح،
 تصرف، تغییر شکل
 Module پیمون، مقیاس، میزان
 molecule توداله، توده کوچک
 monism : یگانه باوری
 monitoring : راهگیری (نیویانه)

moral درون سرشتی
 multilateralism همه سویگی چندسویگی،
 Nation زادگان
 nationalism : پاترمخواهی
 Nature جنس : نیاد
 Nature شخصیت : نیاد
 Negative کماد
 neorotic روان رنجور
 nepotism : خویشاوندپروری
 neuralgia پی درد
 Neutral نتار، خنثا، بیطرف
 neutralism : بیسویگی
 Nitr/o شوره
 Nomenclature نامگان
 normal بهنجار
 Not original تقلب : نا آسال
 Not pure تقلب، نا خالص : ناسره
 Note دشه، سند، قبض
 Nutrition خوالیدن، تغذیه
 Object چیز، شی، برنمود، عین، برنهاد، موضوع
 Occult ورمند، جادویی
 Oddity چیزیاکار ناآشنا، اکنون ویژه
 Office کارکده، اواره، محل خدمت
 onco آماسه، دشپل سرطان
 open minded : روشن اندیش، فراخنگر
 open-ended : آزاد
 Opportunist هنگام جو، هنگام شناس
 Orchi/o بیضه، خاک

organe : دستگاه بشولشی، پخشاک، روزنامه
 organism اندامگان، اندامه
 orientalism : خورای آیینی
 orientation سوگیری
 Origin منبع : خاستگاه
 Oscillation نَوش، نوسان
 ostracism : برون افکنی (کسی از هازه)
 other self خود دیگر
 out break بروز ناگهانی
 Outshine پیشی گرفتن از، تحت الشعاع قرار دادن
 overhead : بالاسری
 overlap : همپوشانی
 oxidize اکسیدن
 paleontologist دیرینشناس
 Parallel همرو، همسویه، متوازی
 paralysis پراکاو
 paranthesis پرانهمش
 Park گلشن
 Parking ماندنگاه
 Parquet چوبیب، چوبیانہ
 passion کام
 pastoralism : چوپانکارگی
 percussion اصابت، کوبش
 Perforated آژدار، سوراخ دار
 Period گشتار، پاره زمان، دوره
 Permanent ثابت : پایا
 Personalities شخصیت : خاوندیک
 Petroglyph لوح : سنگنبشته

Petroglyph لوح : گلنبشته
 phreno حجاب حاجز، دیافراگم، تراشامه
 Phyl/o تبار، نژاد
 physics نیادشناسی
 physiologist تنکردشناس
 Picture = پیکره، فتوگراف (نه تندیس)
 pilot پیل پایه
 planning برنامه گذاری
 plasio ورین، مایل، مورب
 Plate لوح : رویه
 PLUG-IN : افزایه
 pointed arch کمانی، تیزه دار
 polarize سرالیدن، مخیدن
 Pole پاغر، عماد، عمود
 Policy کاراندیشی، راهبری، رهگزینی، خط مشی
 Polymer پریپار
 polytheism : بغناباوری
 pool چالاب
 porridge سپو، سوا، پست، چیز آمیخته
 portrait تکچهره
 Positive پیشاد
 positivism : اثباتباوری
 Postulate بن نهاد، اصول موضوعه
 potential اندرتوان
 practitioner کارورز
 procedure شیوه، فراروند
 proceedings : مجموعه چاپ شده مقاله ها
 proct/o مُرز؛ کون

production تولید، فرآورش
 prodestivity فرآوری، پاپرژادآوری
 promontory سنگپوز
 Proposition فرانهاد، گزاره، موضوع، مسئله ، قضیه
 protein پیشزینه
 protocol پوریادوس، پیش پیمان، تفاهم نامه
 pseud دروغین
 psychotic روان پریش
 Pure پاو، خالص
 puritanism : پاکباوری
 quiēs (lâtin شادی) :
 quiētus (lâtin شاد) :
 radicalism : ریشه نگری (-باوری)
 Rail تیرال
 rambling خودرونانه، بیراهنامه
 rampart خاکریز دیوارهای بلند دژ، باره
 random : سرزده
 ratic برچند
 Ratio درچند، نسبت، ضریب
 rationalism : خردباوری
 rebound واتب، پسجهیدن
 Reference منبع : پس گرد، بن سار
 reform اصلاح، بازتاش
 Region پادوس، منطقه، ناحیه، حوزه، قلمرو
 Registry office سازمان شناسه نگاری، اداره
 ثبت
 regression (اقتصادی) وایازی، پسگرایی

repel پسکوفتن
 republicanism : جمهوریخواهی
 research(recherche) جستار
 Resource منبع : بن مایه
 retardation کند و آهسته
 Revolution انقلاب : واگرد
 Rhythm ، روه ، وزن، سجع، توافق نواخت، آهنگ
 rigidity خمش ناپذیر، سخت لاکي
 romance انگاره
 Sapr/o بوده، ماتکان گندیده
 Schedule فرمانما، جدول، صورت تکمیلی
 Screen پردینه
 security ارمندی، ایمنی
 separatism : جداخواهی
 settlement فراروگاه، مانگاه
 Sexuality جنسیت : گونگی، ژاد
 show man : بشولاننده (مجری) برنامه
 simulated همگون
 sinusitis کاواک تبسی
 Situation استانش، وضع، حالت
 smile لبخندک
 sms پیغامک
 socialism هامة گرایی، هازه خواهی
 sociologism : هازه باوری
 solarium تابخانه
 solipsist من آیین
 Solstarivo پی واژه
 Solstice انقلاب (صیفی): دگرگرد

solution محلول، آبیده
 Source بُنخان، منبع، منشأ
 Source منبع : ستانگاه
 spasm گرفتگی
 Specialty شخصیت : ویژگی
 speciation گونه زایی
 spectr/o طیف؛ بیناب
 Sperm/at/o نراب نر زامه، نطفه، منی
 Spirit بگونه نمادگین بردن
 spiritualism روان گرای، جانباوری
 split personality دوپاره منش
 sponsor بنداد، پشتیبان، اصل هرچیز، بنیاد،
 بندادگری، دهش گری کردن
 Spring منبع : چشمه
 Squelette اُستگان
 Stable ثابت : استوان
 standard استانده
 Steadfast ثابت : ماندگار
 Steady ثابت : ایستا
 Stencil رخنه مومی
 stractularism : ساختارنگری (-باوری)
 stratosphere آرامسپهر
 sublunary ماهزدگی
 substance(essence) گوهر
 sui generis بیگانه، بی
 super charge : پرخورانی
 Survey فراشناسی، ممیزی
 Symmetric بسان، همال، همتا، متقارن

Symposium همسگالی، ضیافت پس از شام
 (دریونان باستان مجلس مذاکره رفیقانه)
 synchronism : همزمانی، همهنگامی
 synthesis هم نهاد
 system : راژمان- ابزار- کوده- منظومه-
 توده (هواشناسی)
 Tablet لوح : پلمه
 tactics رهبردشناسی
 Tariff مرزانه، راهانه، تعرفه
 tarsta (اوستایی): روحانی، بلندپایه
 telepathy دورآگاهی
 Temperament شخصیت : سرشت
 tension تنیدگی (یکی از چیمها)
 Termocouple بندآور
 Thalasemia تالابخونی، دریاخونی
 Thalassa تالاب، دریاسی
 theatre نمایش سراج
 theism : بغبابوری
 Theme پوسته، بن نهاد، موضوع، مطلب بن، مایه
 thermosphere گرمسپهر
 thermostat دماایستان
 thesis پایان نامه، نهشت
 thyro سپرین؛ کلن تیروئید
 Time عصر : زمان
 tincture(teintare) ته رنگ
 Token بهامهر
 Topical meeting ویژه همایی
 tortoise ترب، لاک پشت

Total گشت، مجموع، جمع، کل، کلی، تام، کامل
 tournament : زورآزمایی دوستانه، زورآزمایی
 چندسویه
 traditional ترادادین
 tragedy رنجنامه
 Train رستال، قطار
 transcript ترانویسی
 Transfer ترآورش، انتقال
 transformation دگردیسی، ترادیسی
 translucent ترالیان، مات
 tremble تنبیدن، به خود لرزیدن
 tropo وردا، متغیر، چرخان
 troposphere ورداسپهر
 tumor آمو، تورم عضوی، غده سرطانی
 Type جنس : نمونه
 Ultimatum زنهاره
 uniformitarianism همدیسباوری، همدیسگرایی
 unilateralism یکسویگی
 uniquely یگانه وار
 Unit ایوه، واحد
 Upheaval انقلاب : آشوب
 urbanism : شهرنشینی
 vagin/o, colp/o نیامه، زهراه = مهبل
 variant وردانه، نسخه، نمونه جدید
 Vawzhaka (لاتین)، vespa (اوستایی)
 Wasp (انگلیسی)
 vignette نگار شاخ و برگ مو، موگین
 vision پنداره

vitamin زیوینه
 voluntarism : خواستاریباوری
 vulvi زهاره، ماداله، کس
 wardrobe رختگاه
 wave ورمه، موج (فیزیک)
 westernism : خوربرگفتاری (گوش خوربران
 آمریکا) - خوربرآینی - خوربرگرایی
 widen فراخیدن، عریض کردن
 Xyl/o چوب
 Xylography چوبنگاری، منبت کاری
 zephyr بادبرین
 zygo-sis تخمیدگی، همزایی، لقاح

الا = آگاه باش

اباحه : همترازی

اباوامتناع کردن : تن زدن

ابتدایی : پیشاستانی

ابتهاج : اولنج

ابد = ناناانجام

ابداع : نوآوری، غُباد (برهان قاطع)

ابدال : جانشینی

ابدیت : پایدگی

ابرسین = کوهی افسانه ای به مانیک بالاتراز پرواز

سیمرخ

ابرش : دورگه، رنگ سرخ و سپید آمیخته - اسب

چندرنگ

آبرکاکیا = تنیده تارتنک، خانه (کرو، کری)، تار

تارتنک

ابرگان = بلندپایه، فرماندان	أتانازی : هومرگ
ابرمتراکم : زفا	اتبا = تیرکمان
ابژا = کامیابی، کامکاری، کامروایی	اتباع : پسروی کردن
ابلق : پیسه، ابلک، خالخالی، چپار، سیاه و سپید	اتحاد : باهمی-اتحادکردن : باهمیدن
ابله : هُزاک	اتحادیه : باهمان*، هنگمه
ابلیس : کخژنده	اتحاف : پیشکش
ابن الوقت : اوام منش، هنگام شناس، هنگام جو	اتفاق آرا : یگانگی بینگاهها و باورها
ابوابجمعی : درشمرد	اتفاقا : به ناگاه
ابوالهول : بیم زای	اتفاقی : خود به خود، پیشامدانه، گذری
ابوطیاره : گاری شکسته	اتقان : استواری
ابهام : دیریابی- نرانگشت ← چُلک، نماچ بر	اتکا : پشتگرمی
آبیز = آبیز، آبیذ، جرقه شرر شرار آتش	اتو : چین بر
آپار = آویش کوهی	اتوبوس : همه بر
آپاره = منبسط، فراخ و هموار	اتوماتیک : خود به خود
آپتیک : فروغشناسی	آتون = آتش
آپرا : آوا نمایش	اتهام : بدنام کردن، گناه بستن، چفته، ارنک،
اپراتور : کارور	ایراختاری
اپسان = سنگ تیز کننده آهن و پولاد	اتیکت etiquette : بهانما
آپستن = سقوط کردن	اثبات : استانش
آپلی کیشن : درخواست نامه	اجاره کردن : به مزد گرفتن
اپهرزن (apaharzan (armani) = متارکه، جدا	اجازه : گُسی، لهی، سپران
شدن زن، طلاق	اجاق مایکروویو : تندپز
اپیدمی : مرگامرگی، همه گیر	اجتماع : هازمان
اپیلاسیون : موزدایی	اجتهاد : کیش اندریابی، هیربیدی
اتاق : گُریچه، کتک	اجحاف : زورگفتن
اتاق انتظار : پرموگاه	آجگار = آتش افروخته روز شانزدهم ماه چهارم مغان
اتاق خواب : شبستان، بسترگاه	خوارزم
اتاق عمل : نیشکارگاه	اجیر : مزدکار، مزدگیر، مزدبر

احتیاطه : پَرَوَندش
 احباب : دوستان
 احتجاج : کرکوزآوری
 احترام : سنایش، آزرَم
 احتکار : انبارگری، نِهان کالایی، انباربندی
 احتمال : شوایی-بردباری-گمان-آندیکی
 احتمال قوی داده شدن : باور رفتن
 احتمالا : شاید(=ممکن است) ، اندیک، تواندبود،
 بُوک، بودکه
 احتیاط : استوارکاری، دورانیدیشی، فنانش
 احراز کردن : به دست آوردن، دارا شدن
 احرام : دولنگ
 احساس : سنهش
 احساسات : شناسک ها
 احضاریه : خواهرخنه، پیداخواه
 احقاق : دادرسی
 احمق : کَرَدَنگ، غراچه، کانا، کالوس، گاوریس، کَهَبَل،
 دَنگِل، دَبَنگ، کَنَر، غَت، غَت، لاه، هُرگ
 احوال : گشتک
 اخترکاویمان = درفش کاوه آهنگر
 اختصاص دادن : ویژه کردن، خویشنیدن (ویژانیدن)
 اختلاس : سِپَردهدزدی
 اختلاف : دگرسانی
 اختلاف قرانت : دگرخوانی
 اختلال : ازکار افتادگی، دُشسیچی، آسامانی، دشکنشی،
 دشکارکنش *
 اختناق : کیارا، خپگی
 اختیار : گزینش، آزادکامی

اختیاری : کامیک
 اختیار کردن : بردست گرفتن
 اخراج کردن (از محل کار) : از کار راندن
 اخراز : پینه دوز
 اخگوژنه = گوک، کلاه
 اخلاص : پاکدلی
 اخلاص مندی : یکرنگی
 اخلاف : پسگان *
 اخلاق : منش، رفتار **Morals**
 اخیدن = درپی رفتن، رسیدن
 اداء و اطوار : غرو غمزه، نازو کرشمه
 اداء و اصول : لوس بازی، سبکسری
 ادات : ناواژه
 ادات تشبیه : مانواژه
 ادب = فرخو
 ادبیات : دانش ادبیک، خوب نوشته ها
 ادر = نیشتر
 ادعاء : فراخواست، دادخواهی، لاف (دعوی)
 ادعاکردن : داویدن، پهیکاردن، فراخواستن
 ادغام : از خودسازی، اندرهم سازی، همپیوندی
 ادکلن : مشک افشان، بوافشان
 ادمه = مُشک
 ادویه : بوی افزار
 اذتاب : پیروان
 آر نیبژ = طرخون
 ارا = حصار؟
 ارادت : سرسپردگی
 اراده : خواستاری، ایس

آراده = ارابه	ارزاق : خواربار
ارائه طریق کردن : پیشنهاد کردن	ارزن = درخت بادام کوهی با چوبی سخت و استوار -
ارباب : سرور، فرمند	درختچه ای از تیره گلسرخیان
آربو = گلابی	ارژن = سنگ ریگی، سنگ آهکی، ترشین؟
ارت = برهنه؟	ارژنگ = جادویی، تلمس
آرت = فرشته دارایی و توانگری - دختر غشنگ و نیرومند	ارژنه = آهنگی دشتی
ارتای = نیرومند	ارسا، سندروس = سرو کوهی
ارتداد : گمراهی، ازدین برگشتن	ارسن : مجلس، انجمن، محفل، مجمع
ارتشداري = نظامی	آرسن، آرشاک، ارشک = پهلوان، دلیر، بیباک
ارتقا : فراکشاندن	آرش = از آرنج تا سرانگشتان، ساعد
ارتکاب : دست به کار شدن	ارش، آرنج = ذراع
ارتکاب جنایت : بزه کنشی	آرشخ = پایندان - وامداری - پیمانگری
ارتوپدی Orthopedie : شکسته بندی	آرشیا = تخت پادشاهی
ارث : مانداک، برماند، رخن	أرغ = خشکبار بدبو
ارثی : برماندی	آرغشتک = یکجور بازی دختران
ارجاع : بازبُرد	ارغند = دلیر، دلاور، جنگجو
ارجستی = شاد، ستوده کام، کامیاب، کامروا	ارغون = اسپ تند و تیز، سمنند
ارجوحه : ریسمانی که آنرا از جایی آویخته و بر آن نشینند و تاب خورند در هوا، تاب، وادن پیچ، اوکجه، جنکلهوب، جنبلوک، جنبلود	ارغیدن = نزاع کردن، نواستن، واکوشیدن
آرچین = زینه، پایه، پله	ارفاق : سود رساندن
ارداد = فریبنده، غشنگ	ارقه = عرقه، کس سرد و گرم روزگار را چشیده و نادرست، گستاخ و دریده
آردار = باشکوه، والا، فرمند	ارکاک = باران نرم و ریزش آرام باران
اردشیرار، اردشیردان = گیاهی بسیار نیکبو	ارکان دولت : دست اندر کاران
اردک : مرغابی، چارتایی، سیکا	ارکستر : همنازی، نوازاد
اردن : یکجور ابریشم یا خز سرخ	ارگاسم : یوخه
اردو : بانه	ارگانیزه : سازمان یافته
	ارگانيسم : ارغونه، سازواره
	ارگانیک : انداموار، ارغونوار

ازناور(گرجی)-(پهلوی؟) : آقا، سرور، پانا - نجیب
 اَزورَی = درختی با پوست سخت و استوار
 ازین قرار : به این گونه
 ازینرا = ازیرا، زیرا
 اَزاو = مُفصل *

اژکان = کاهل و باطل مهمل بیکار، اژکهان، اژهان
 اسارون = گیاهی با شاخه و برگهای بزرگ و غشنگ
 اساس : بنداد، ارچین، آسال
 آسالوسانه = مخلصانه، صادقانه *

اسانس : بویاک(عطر) مایه
 اسانه : شکستن
 اسباب : ابزار، گیود، انگازه
 اسپان بُر = ساخته دادگرانوشیروان این شهر کنار تاگ
 خسرو(طاق کسرا)
 اِسبر = یکجور درخت
 اسپرنگ = اسب چترنگ
 اسپک = دندانۀ کلید
 اِسبَل = یکجور ماهی
 اِسپرا = پرندۀ ای غشنگ
 اسپرم : نراب دانه
 اسپرود = یکجور پرندۀ کوچک
 اسپنا = زنی باخرد
 اسپوتنیک : ناویز
 اسپهان = به مانیک جایگاه سگدوستی، سگنواز
 اسپهبدان = بخشی کوهستانی و سرسبز اندر خورگام و
 یادمانده ای از سرداران آمارد
 اسپیونه = کوهی غشنگ اندر نیمروز
 استامپ : رنگیزه گین

ارمال = چوبی مانند دارچین بسیار نیکبو
 اَرَمکا = خاکستری
 اَرَمگان = پرورنده، سعادت
 ارمند = آرام، نرم
 ارمنیسنگ، گل ارمنی = کربنات مس آبیرونگ
 ارناوود = نام تیره ای از آریاییان که اندر کشور آلبانی
 زیوند
 اُرواد = نیرومند، دلیر، توانا
 اَرَوَند = شکوه، شوکت، حسرت، آرزو، حیلۀ مکر
 اریس = باهوش - زیرک
 ارایش = به خرد، دانا
 اَریشونگ = ایزد نگهبان دارایی و توانگری
 از قبیل : همچون
 از قرار معلوم : از آفتش
 ازاربند = بندشلوار(ازار = لُنگ)
 ازاله کردن : پاک کردن، بیرون کردن
 از آنروی = زیرا
 از جمله : از دسته
 اَزَد = خبر
 اَزَدو = ژد، ژد درخت ارجنگ، ژد بادام کوهی که از آن
 افراشک پزند
 ازروان = ایزد درخت و نگاهبان سرسبزی
 از صمیم دل : از دل راستی
 اَزگ، ازغ = آنچه از شاخه های درخت ببرند.
 ازل : بی آغازی
 ازلام : تیرهای پشک
 ازلی : بی آغازی، دیرینگی
 اَزَمَل = آواز، خروش، آوا

استمهال : درنگ جستن
 استپ : کلاک، رواد، بیابانی که اندر هنگام بارندگی سبز شده و اندر هامین خشکد
 استثمار : جهانخواری، بهره کشی
 استحاله : دگرگونی، ناشده خواهی
 استحکامات : سنگربندی ها
 استخاره : به جویی، به جست
 استخوان قاب : بجول
 استراتژی : راهبرد
 استراتژیست : راهبردار
 استراق سمع : گوش سخنی، گوش یازی، واگوشک، نیوشه
 استربوسکوب (فیزیک) : چرخش سنج
 استرداد : واپس داد
 استسقا : خشکامار، برمیز، آب آورده
 استصواب : راهنمایی خواهی
 استطراد : یکپارچگی
 استظهار : پشتگرمی
 استعاره : مانندگویی، مانند آوری
 استعداد : آمادگی، آماده بودن، (جربزه)
 استعمار : جهانخواهی
 استغراق : فراگیری
 استفاده کردن : بهره برداشتن
 استفراغ کردن : پرتافتن، ویسیدن
 استفهام : پرسش
 استقبال : پذیره
 استکبار : خود بزرگ پنداری، خودنمایی، گردنکشی
 استمنا : مشتوزدن

استمهال : درنگ جستن
 اُسْتُن = رکن، عماد، ستون، پالار pillar
 استناد : گواهمندی، پشت دادن، پناه بردن
 استنتاج : بازجستن، بازیافتن از آغاز و زمینه
 استندبای standby : تُلنگ
 استنشاق : دم فرو بری
 استنکاف : پی گم کردن، ننگ داشتن، سرپیچی، کشیده شدن، سرباززدن
 استوا : برابران، زَمَنِمگان
 استوان = معتمد، امین، مضبوط
 استودان = ناوس
 استودیو : هنرگاه
 اُسْتَه = کفل، سُرین
 استهلاک : وام فرسایی (پسدادن وام)، فرسایش
 استیجار : به مزد گرفتن
 استیر = سیر، چهل یک من
 استیضاح : واپرسی، بازخواست، کاوش، گزارش خواهی
 استیفا : بازستانی
 استیناف : از سرگیری، بازادرسی، بازرسیدگی
 استیهیدن = ستیزیدن (لجبازی)
 اسراف : بیهوده خواری (برهان)، باددستی
 اسعار : نرخسنجی - جنگ انگیزی - آتش افروزی
 اسف : ناخن بدنندان، کون خاریدن، دریغ، فیر، پشیمانی (پژنگی)، موژه
 اسفنج : دروج
 اسقاط : وژندیدن، افکندن - فرسودگی
 اسقاطی : ناکارآمد

اُسکالاد = کنگره، هینت شورا
 اسکُدار = از کو داری (از کجا داری (نیوی))، از کدام
 اسکردن = آرد کردن
 اسکفه = تکه گوشت
 اسکلت : تَنست *
 اسکناس : ارزبرگ، چاو
 اسکنه، اسکنک، پرما (عربیده = بیرم) = ابزار ایست
 درودگران را برای سوراخ کردن چوب
 اسکورت : همروان
 اسکورت کردن : همروی کردن
 اسکی : برف سری، سرش
 اسگر (Av:skaiti) = خار، تیغ
 اسلاف : پیشگان *
 اسلالوم : اسکی مارپیچ
 اسم مصدر = بن نام، وچک نام
 آسنوند = کوه سربرکشیده کنار دریای چیچست برآن
 آتشکده آذرگشنسپ، کوه سهند به مانیک سربرکشیده،
 برافراشته
 اسهال : ریغ، ریخ، شکم روش، سنخج
 اسید : ترشک
 اسپر : گرفتار، بندی، فراز بسته
 آش = چشم (اهریمنی)
 اشاره : گوس، نمار
 اشانتیون : نمونه
 آشیل، اشپیل = تخم ماهی - خاویار سیاه
 اشپوختن = آب رساندن، افشاندن
 اشت = شهر کهن هخامنشیان اندر کهگیلویه به مانیک
 تیرهای استوار بام خانه

اشتالنگ = میچ پا
 اشتباه : نرسپان (پازند)، رمژک
 اشتراک : هموندی، همسویی
 اشتغال، شغل : فهلش، کارگماری
 اشتقاق : شکافتن، همیشگی
 اشتقاقی : وندساختی
 اُشتلم : گرفتن چیزی به زور - لاف پهلوانی زدن الم
 شنگه، بانگ و آوا
 اشتها : خوارتاری
 اشتیاق : آرزومندی، بویه، خواستاری
 اِشتیم = چرکی که در زخم است
 اشراف : فرونگری، دیدوری
 اشراف : مهان، بزرگمنشان
 اشراق : اندرون تابناکی
 اشعار : آگاهانند - آموزانند - سرزبان افکنند -
 ترسانند - موی بر آوردن
 اشغه = زوبینه
 اشک = ژابیژ، آرس (پهلوی)
 اشکره = هر مرغ شکاری مانند : باز، باشه
 اشکل = اسبی که دست راست و پای چپش سپید باشد
 اشکلک = چوبی که برای چسباندن دو تکه چادر بکار
 رود - چوبی که لای انگشتان بزهکار نهند
 اشکوفه، بشکوفه = هراش، مراش
 اشکنک = دشخواری، درد
 اشل échelle : پایه
 آشن = جامه ی باژگونه که بتن کنند.
 آشن = نورس، نوباوه
 آشنا = گوهرهای گران

اعتدال : پتمانیکي، پتمانش-برابري، ميانه گزینی
اعتدال بهاری : ترازینه بهاری
اعتراض : واخوانی، واخواهی، پتکارش، چخ-آشکار کردن
اعتصاب : از کار باز ایستادن، ایست کاری، بازایستایی، کارهلی
اعتصاب غذا : گرسنه نشینی
اعراب فارس : کردن دشت نشین
اعلام : نیودش، نیوکنیدن، هشدار دادن
اعلامیه : بانگنامه
اعلیحضرت : مهترین، ایم بَخ Majesty
اعمال زور : زورآوری
الاع : چاپار، اسب چاپار خانه (مانیک های) بنیادین)
اغفال : فریب، دروجستگی
اغیرس = درختی که چوبش کهرباست
اف اف : درگشا
افاده : خود بینی، خودنمایی، خودبرتری
افاقه : بهبود، بخود آمدن
افدستا = ستایش نیکو
افراس = خیمه، خرگاه
افراطی : فرابود، فره بود
افرنیدین = زینت دادن، آراستن
افزیدن، افزودن = فشردن- دور انداختن- چفسیدن- بستن، سفت نگاه داشتن
افسانه = چُنانَه؟ (=جنابه وقمار بارهن وگرو)
اَسْرَه بان = یخچال (refrigerator) *
افسننتین : خاراگوش
افشاگری : برون افکنی

آشباب = آب ورزی
اشنگ = غشنگ، نوبرس
اصالت : تبارمندی، نیکنژادی
اصالت ذات : خود گوهری، هست گوهری
اصالتا : از سوی خود
اصبع : انگشت نشان، دسترس ← کابلج، چلک
اصداغ : بُناگوش
اصطبل : ستورخانه، ستورگاه-غوشا، کمرا
اصطلاح (کلام) : همواژه
اصطلاح، ضرب المثل : گنجواژه
اصغا : گوش دادن، نیوشیدن
اصلا و فرعا : مایه و سود، سرمایه و بهره
اصلاح : نیکو کردن، بازتاش، آراستن، بهارایی
اصلاح اندک : بهدیسی
اصلاح بنیادین : بازدیسی
اصلاحیه : بازنویسی
اصل الجواهر : گوهر گوهران
اصولی : پایه ای، ریشه ای
اصلیل : نژاده، لادین، ریشه دار
اضافه : افزون واژه، برافزودگی
اضمحلال : وارفتگی
اطاله : دراز کردن، به درازا کشانیدن
اطراق یا اتراق : برآسودن، لنگرافکندن، بارافکندن
اطلاع ثانوی : آگهی پس از این، سپسین آگهی
اطماح نظر : خیره نگریستن
اطمینان : بیگمانی
اطناب : فراخی اندر سخن
اعانه : دستگیری، یآوری، دستمردی

ألبا = یکجور خوراک، حصره الملوک، قلیه پوتی
 أَلْبَر = متقلب، پشت هم انداز، زرنگ
 أَلْجَحْت = امید، طمع، چشمداشت
 القا: اندر نیدن * induction
 أَلوا = ستار، اختر
 أَلوا = گوجیست بسیار تلخ، صبرزرد
 ام الفساد: مایه تباهی
 امابعد: پس چون
 امتحان کردن: ویزایش
 امتداد داشتن: بداشتن
 امتزاج: یکدش
 امتلاء: پر شدن، شکم پری
 امرد: مکیار، هیز، غَرَک، گُهری، لُکا، غراچه
 امکانیات مادی داشتن: دست رسا داشتن
 املا، دیکته: نویساندن، آکنیدن، آکنش، از بر نویسی
 ، گونویسی، درست نویسی
 املاکردن: وردادن
 امن: درغال، ایمن
 امنّا: زنهارداران، ارمدان، پاسندگان، بابکان
 امنیت: آبیمی، آسودگی، زنهارد، درغالی
 اموال منقول: دارایی های جابجا شونده، دست کارگان
 امور خارجه: کارهای بیرونه
 امه = ایزد پیروزی
 امیرالبحر: نواسالار
 امیرالبحر دو: دریابان
 امیرالبحر سه: دریادار
 امیرالبحر یک: دریاسالار
 امین: گرودار

افشون، انگشته = ابزار سه شاخه برای باد دادن غله
 افشید = فروغ خورشید، درخشش
 افول: فرونشینی
 اقبال عمومی: رویکرد همگانی
 اقتباس: فراستدن
 اقتدا: همگام شدن
 اقتراح: پیشنهاد، سخنواره
 اقتصاد: تراز داری (صرفه جویی)، آبری، مانبدی
 اقتطاف: میوه چینی
 اقدام: فرنامش، فرنافتن franâftan، کُناک
 اقصى: دورتر، دورترین مرز
 اقلیت: کهادی
 اقنوم: سرزمین، کشور
 آکامه = غیراختیاری
 اکثریت: مهادی
 اکسون = دیبای سیاه
 اکفوده = نام دریای خزر به مانیک پهناور و بزرگ
 اکلیل: زراب
 اکلیل شمالی: کاسه درویشان
 اکوچ = دیسک، صفحه
 اکیپ: هم گروه
 اکستروژن: روزن رانی
 اُگار: جزر ← کشند
 اگرنه = وگرنه، والا
 اگیاری = نام کوچک آتشکده های ایران
 آلاش = درختی از دسته پیاله داران با برگهای شانه ای
 و گلهای نر و ماده جدا از هم غشنگ
 آلام = پیام، مژده، ایتوک- پیک

انحصار : اندر بندی، اندر گنجی، ویژه سازی - در تنگنا
افتادن
انحطاط : فرو بودگی، پست شدن، به پستی گراییدن
انحنا : کمانش، خمش
انحنادار : گنگ
اندازور = مهندس
انداییدن = کاهگل گرفتن، گل مالیدن
اندخسیدن = احتجاج کردن، پناه کردن
اندر کار داشتن = اعمال کردن
اندر معرض : روبه رو با، دستخوش
اندر آکندن = اشغال کردن *
اندر بایسته، تلنگ = ضروری
اندر تهی افکندن = گوش نکردن، به کار نبستن، به حساب نیاوردن
اندر داراک = محتویات *
اندر زبد = مشاور
اندر شنوایش = وحی *
اندرمان = مضمون *
انده = بسیاری
اندیدن = افدیدن، اندودن، مغلق گفتن، از رو شک سخن گفتن
اندیکاتور *indicateur* : نامه نما
اندیکاتور نویس : نمانویس
آنر = زشت، بد، مهیب، بر خج، بلفرخج
انرژی : نیرو مایه، توان مایه، کار مایه، کاروژ
انژکتور : افشانک
انسان : مشیا
انسانیت : مردمی

انانیت : خودخواهی
انب = بادنگان
انبودن = بر بالای هم چیدن فراهم آوردن، روی هم نهادن، انباشتن
انبوسیدن = موجود گردیدن، ظاهر شدن، پدید آمدن
انبوییدن = بوی کردن
انتحال : به خود بستن
انتخابات : گزینمان *
انترن : کارورز
انتریگ *Intrigue* : اسباب چینی
انتظامات : سیجانی *
انتقاد : سره کردن - به گزینی - سره سنجی، پرژنیدن
انتقال : ترابردن
انجالیدن = سیراب کردن
انجخت = برجست، خواهش، میل و توقع
انجختن، انجوختن = برجستن، طمع داشتن، چیندار بودن یا کردن، ابرو و شکم، ترشروشدن
انجکیدن = مراجعت کردن
انجماد : بستن، تنجش، افسرانش
انجوخیدن = درهم کشیده شدن پوست تن چین و چروک یافتن پوست چهره (به چیم پیری)
انجیدن = ریز ریز کردن، بیرون کشیدن استره زدن در حجامت
انجیردن = سوراخ کردن
انجین = ریزه ریزه - ریز کردن
آنچ = گرداگرد روی بینی کشیده، بیرون رفتن
انحراف : کیبیدن

انسجام : روانی، هماهنگی	انگیدن = پرکردن، آکندن
انسرینگ ماشین : پیام نما	انوشکروان = مرحوم
آنسه (ansa) (اوستایی) = دسته، فرقه، گروه	انهوبا = ستاره تیر، فرشته تیر
انشا : سخن پرداختن، خود نویسی	اوباش = غش رش
انشعاب : چند شاخگی، شاخه شاخه شدن	اوبانیدن(ن،س) = غنودن و دراز کشیدن
انصار : همپیمانان	اوبرد = توفان
انضباط : سامانپذیری	اوپرتات = فرشته برتری، شکوه و والایی
انطباق : آتایش، تاییدن، یکسان شدن	اوتاد = اوتار از سانسکریت
انظار : نگرها	اوتانیدن = غش کردن و خفتن
انعام : فغیاز، دادسر	اُورا = دژ، جای بسته
انعکاسی : بازگرا، بازتابی	اُورس = سرو کوهی
انفال : پروه جنگی	اوری = درختی که چوبی نیکرنگ دارد
انفختن = سود بردن، کسب کردن	اوریگامی : رخنه تاهی، رخنه تاه
انفعال : شدن کار، شرمندگی، سنه پذیری، کنشپذیری	اوزن برون : درازپوزه
انفورماتیک : داده ورزی	اوژندیدن = مغلوب ساختن، افکندن، خجالیدن
انقباض : تنجش، بستنکی	اوس = امید، آرمان- آرزو- توانا- دارنده چشمه ها
انقلاب : فراخیز	اوساتدن = طمع کردن
انقیاد : رامی- فرمانبرداری- فروتنی- لگام پذیری	اوستان = ودیعه
انکار : نی(نه) گویی، آرندان، ناخستویی، وادنگ	اوسط : میانین، میانه، برگزیده، شایسته تر
انکُبار = گیاهی است سرخرنگ کنار جویها	اوسکرد(پهلوی) = مشاجره، مباحثه
انگاز = ادات(ادوات)	اوسینام = کوهی افسانه ای که ابرو باران را برهفت
انگرده = دانه های انگور از هم جدا شده	کشور باراند
انگُژ = آهنی سرکج که پیل را با آن به هر جا که خواهند	اوشنان = برهوی گیاهی
برند، کجک- بیلی پهن که با آن زمی را هموار کنند-	اوغره = زبردست، نیرومند
آهن کج، میله باریک	اُوگار = زمینگیر، افتاده، بجامانده
انگشتوانه = اجاق	اولتیماتوم : زنهاره
انگندن = آلودن	اولنج، اورنگ = چوب خوشه انگور که دانه های آنرا
انگوژه = انگوزه، دارویی بدبو- گردو	چیده باشند

اولالامر : فرمانروایان
 اومناته(سرن داده) = سپاه سربازان نیرومند
 اونانیدن = غنودن و امید داشتن
 اونیدن = آسودن، خفتن- امید داشتن
 اونیفورم : همسانه(تکدیس)
 اویرش = تازش- دلاور- باجنگ افزار
 اهانت : خوار داشتن، زبون داشتن
 اهر = درخت زبان گنجشک
 اهور = شیفته، شیدا، دل داده، دلباخته
 اهور = دلبر، دل داده
 اهورنور = فرشته نگاهبان تن و جان
 اهورکامه = پیشوای آفریدگان، گواش اهورامزدا
 آیا = ای کسیکه
 آیاتیدن = ذکر کردن، اشاره کردن
 ایادی : دست نشانندگان، مزدوران
 آیاز = نسیم شب، شبنم
 ایاسه = آرزو، حلقه، قلاب
 ایاسیدن = به یاد آوردن
 ایبک = بت، غشنگ
 ایتوک = نوید، مژده
 ایجاب : پذیرفتن
 ایجاز : فرست
 ایجاز حذف : کوتاهی هنری
 ایده ال : آرمانی
 ایده آلیست : انگارگرا، ذهنیت گرا
 ایده نولوژی : انگارگان
 آیدی = ایضن، اندی، شاید، باشد
 ایرا = بیان علت (پهلوی = ایرای)

ایرا = مایه شیر؟
 ایراد : بهانه، ویکیرایی
 ایرانشاه = نام آتشکده بلند آوازه و شکوهمند ایران که
 پس از تازش تازی؛ ایرانیان آن را به هند بردند و هنوز
 افروزان است
 ایروچیپنیت، ایروزیند = مباحثه، مجادله کند.
 ایروتوپ : همسان، همجا
 ایستاتیس = نام کهن یزد که به چند هزار سال رسد به
 مانیک توانا و استخواندار
 ایسون = توانا
 ایضاً : هاس، آیدی
 ایغال : دورجویی
 ایغری : مرزش چمانگان
 ایفده = فاسد، مرتد
 آیمر = تیغه آهنین، شیار دهنده زمین
 ایمن : بی بیم
 ایمه = اکنون
 این = ایمه
 اینت = اینتراست
 اینجیدن، انجیدن = تباه کردن کرم چیزی را-
 انگیختن - شکافتن - زخمی کردن، پریشان کردن
 ایندکس : نمایه
 ایواز = آراسته و پیراسته
 ایواستی = آهن، استخوان پولادین
 ایوریدن = آراسته؟
 ایهام : دومانیکدهی، به گمان افکنی
 ایهام و ابهام : کژتابی
 ایده : وینه

آجریدن = مسخره کردن، توهین کردن، وررفتن،
ملاعبه، جندیدن

آجستن = کاشتن درخت و برپا ساختن سنگ

آجک = حلقه

آجل : دیررس، پساینده

آچیدن = سوزن زدن، فروبردن، سوزن درفش، نیشتر و

مانندان در چیزی خلانیدن سوزن و مانند آن

آجیش = لرزه و تشنج

آجیل، تنقل : شب چره، گاگا

آچار : پیچ افزار*

آچاریدن = چاشنی و ترشی به طعام دادن

آخال : حشو، انبارش، آکنه، آکین

آخانیدن = سبب شدن برای پیشامد

آختن = برآوردن، بیرون کشیدن، برکشیدن،

برافراشتن، کوک کردن و نواختن آلت موزیک

آدا = پاداش مینوی، فرشته توانگری

آدامس، علك : کنگرژد، سغز، وینجی

آدخ = میمون، مبارک، خوب، نغز، نیکو

آدرم (آترمه، آدرم، آشرمه) = خنجره، نیزه و شمشیر-

جنگ افزار باستانی، در اصل به معنای «زین» و

«پارچه یا نمد زین» است (شکل دیگر آن «ترمه»

است) اما به معنای «درفش ویژه زیندوزی» هم

آمده است.

آدم : مشی

آده = دروازه فوتبال*

آدین = رسم، بز

آذر شسب = فرشته آتش پرنده

آذر شست = پنبه ناسوز

آیده آلیسم : انگاره گرایی

آیده نولوژیک : نگره ای

ایراختن = محکوم کردن

اینرسی : لختی

آب قنات : پَرَشک

آب مروارید : آب سپید

آب نبات : شکرینه، شکر بسته

آبازور : سایه شکن، فروغتاب

آبافت = پارچه گرانیها

آبام = برج

آبانیدن = تحسین کردن، ستودن

آبخست = میوه آب انداخته و بد

آبدیده (نادرست) = آبدار، آبداده

آبِشتن = نهفتن، پنهان کردن

آبونمان : همبستانه

آبونه : همبست

آپ تودیت : آتادات * (آتاینده (مطابق) دات (مورخه،

تاریخ))، روزآمد

آپارات : دستگاه، پخش رخشاره

آپارتمان : سراچه، آپرک، کاشانه

آپاش (کرمانی) = آبسه

آپاندیس : آویزه، آویزآماس

آپاوه = گشاده، فراخ

آپون = پسگردنی

آتاویه = استعداد

آتشی مزاج : تندخو، پرخاشگر

آتمسفر، جو : هوا بار، پناد، هوا سپهر، تند، نود

آجاریدن، فرایستن = از حد گذشتن

آذوقه : پدبخوی، توشک، انباربند، آذوغه، از ریشه
 آذوک
 آذون = چُنان
 آراختن = خیرات کردن
 آراخیدن = آسودن، بخشیدن
 آرام بن = باغستان بزرگ و غشنگ
 آرابام = آتش درخشان
 آرتاپیک = آتش درخشنده و تابنده
 آرتزین : خیز چاه
 آرخسانیدن (سغدی) = برانگیختن
 آرزمه = جنگجو، رزمنده
 آرزه = گچ، کاهگل، چاروگ
 آرست = نشیمن جانور، مقعد
 آرسنیک : هالوک، مرگ موش
 آرشید = آتش فروزنده
 آرغد = حریص، خشمگین
 آرما = آزمایش، آزمون
 آرمانیدن = عقوبت کردن
 آرمن = دارنده اندیشه پاک آتشین - نیکدل و با مهر
 آرن : پیلگوش
 آرنوش = آتش جاوید
 آرون = صفت نیکو، خوی خوش
 آروندیدن = سست و بیکار بودن
 آریتمی : قلب، کج آهنگی
 آریخ (پارسی باستان araiکا دشمن) = کراهت، کینه
 آزا = انگوژ، راتیانج، رخبینه
 آزاده = نجیب
 آزادی بیان : آزادی سخن

آزار = شکنجه، باهکیدن، پشودن
 آزد = غشنگی، رنگ
 آزرنگ = مصیبت
 آزمون = پرسش چهار پاسخی
 آزو = دندان آسیاب
 آزوری = ولع، هوی، شهوت
 آژدار = پرفوراژ
 آژگن = مشبک در، غلبکن
 آژو = تصحیف آزو، آزمند
 آژه = آسوده، آرام، بردبار
 آژه = پرفوراتور
 آژیانه = فرش زمین از سنگ، گچ یا آگور
 آژیان = نماینده agent
 آژینه = تیزکننده پولاد
 آس : تکخال
 آس افزون = افزار پولادین آسیاب
 آسادشت، اشیادشت، اشاوشت = زیرکن زردرنگ
 آسال = پایه، بنیان
 آستان = جناب (شخید، تیمسار)، حضرت
 آستانیدن = از رفتن باز داشتن
 آسغدیدن = پرداختن و تمام کردن، آماده کردن
 آسفالت : گجفینه*
 آسکلپیوس (نام) = اسقلپیوس
 آسم : تنگدم
 آسمان و ریسمان = چرند و پرند
 آسن خرد = خرد غریزی
 آسیدن = فروآمدن
 آسیمن = زیور و زیب - پیراستگی

آفتاب تُنک = زمان طلوع خورشید

آفتابپهن = پیش از ربه

آفتابگیر = چتر

آفرین = فری، فریش

آفشید = خورشید و فروغ آن

آفا: آربان (کیا، سرور)

آج = میوه ای بیابانی

آج = یخ گیر

آکستن = بستن، محکم کردن

آکماک = دل بهم خوردگی

آکنیدن = جای دادن انباشتن

آکورد: کارانه

آکیم = غربال، چنبر غربال

آکاسیا: چش

آکسان: آوافشاره

آگاهی داشتن = فرشو

آگراندیسمان: بزرگ نمایی، گستردن

آلاس = آنگشت، زغال

آلاش = درختانی از تیره پیاله داران با برگهای شانه ای

پرگل

آلاگارسن: پسرانه

آلباتروس: پانزوس (از چه زبانی؟)، فرکاکایی، آله

دریایی

آلت نقاله: گوشه سنج، گوشه نگار

آلترناتیو: دگرگزین

آلد = یکجا، یکبار، یک آلد

آلرژی: سهندگی

آلوتروپی: Allotropy: دگروارگی

آسینه = تخم مرغ

آش سماغ = تتماج (ترکی)

آشام = جذب مایع

آشردن = آشوریدن، شوراندن، برهم زدن

آشغال = رفتک

آشکبه = آروغ

آشموغ = شریر، فریفتار، گربز

آشمیده = نویسنده

آشناکن = سایح

آشوبگرایی = هرج و مرج طلبی، آنارشسیسم

آشوغ = گمنام، ناشناخته

آغارانیدن = جنبیدن، به پایین افکندن

آغاردن = قورت دادن

آغاز = فَلَخ، بَرمار، نوکواز

آغازه = اصل، منشا

آغاشتاری، خجانش = تدوین *

آغاشتن = فراهم ساختن، چیناییدن، خجیدن

آغال، اُغر (ترکی): فال

آغالیدن = بروی کسی برخاستن (هایهوی و دشمنی

کردن)

آغر = رود خشک که لوراب (تنداب) از آن بریده و جای

جای آب ایستاده باشد.

آغرده = جامه نازک

آغستن = پرکردن، انجالیدن

آغندن = خیساندن - آکندن

آغوز: روشه

آغول، آغیل = با گوش چشم نگریستن از روی خشم،

چشم غره

آن = نمک غشنگی، گیرایی، خرده باده ناب، غشنگی
 ناگفتنی و بسیار
 آنالوگ: نموداری
 آنالیز: آناکاوی
 آناناس: کاجدیس، کاجودیس
 آنتی تز: برابر نهاد
 آندانت: ملایم، معتدل، آهسته
 آندوسکوپي: اندرون بینی
 آندون = چنان، آنزمان ← ایدون
 آندیو: کاسنی فرانسه ای
 آنزیم: زی مایه
 آنژین: گلودرد
 آنک = آنجا، آنست، آنزمان
 آنکال on call: گوش به زنگ
 آنمن = جاویدان
 آنونس: پیشپرده
 آنیدن = آوردن، فرستادن برای fetch
 آوات = امید، آرزو
 آواخ = آوای نرم (دموز)، قسمت، نصیب
 آواژنی = پاداش
 آواکیه (پهلوی) = کمک
 آوام = رنگارنگ، غشنگ
 آوانس: پیش پرداخت
 آوانگاره = حرف
 آوانیدن = خفتن - خواب آلود شدن
 آواخ = قسمت، نصیب
 آور = یقین، قطع
 آوردا، آوردین = همورد، نبردگر

آوس = نگاه با ناز، گوشه ابرو، ناز با چشم، خرامش
 چشم
 آلومینیوم: سیمک
 آله، آک = سنبل الطیب
 آلیاژ: هم بسته، همجوش، همتوپال*
 آلیختن = جفتک پراندن؟
 آلیدن = گناه کردن ولرزیدن
 آم/مرغ = ارج، خلاصه، اندکی از چیزی
 آماج = گاواهن
 آمارد = تیره ای کهن اندر اباختر ایران که با گجستک
 الکساندر جنگید و او را بر زمین کوباند. نام آمل اندر
 مازندران و امارلو اندر
 کوه دالفک (بی پساوندلو) نامی از این تیره است
 آمپر: شتابه
 آمپول: آوندک
 آمده گو = بدیهه گو
 آمفی تناتر: تالار گردهماییها
 آمن = پشته هیزم
 آموت = آشیان مرغان شکاری مانند باز و آله
 آمودن register, record = آمیزاندن - ترصیع -
 اندر نشانندن - به سلک اندر آوردن - آماده کردن -
 پرکردن - نخ کردن
 آمون = رود کنار خوارزم اندر کلان خراسان به مانیک
 لبریز و سرشار و پیر
 آمونیاک: نوشاهک، نَشادر
 آمیژه = پیشوا، راهبر، سراینده
 آمین: ایدون باد، چنین باد

آوه = کوره آتش
 آویدن = خسته و مانده شدن، زورانیدن
 آویس = آتش
 آویسه = پیشوا
 آویش = هویدا، آشکار
 آویشن = کاکوتی
 آویندن = امید داشتن، غنودن
 آهار = پولاد گوهردار
 آهازیده، آهته = آهنجیدن، آهختن، کشیده
 آهنپود = دلاور، استوار، نیرومند
 آهنجش = انتزاع، تجرید
 آهنخای = استوار، پایدار
 آهور = هر چیز مرغوب و پسندیده
 آهوری = خردل
 آهیختن = کشیدن و از یک جایی بیرون آوردن
 آیازی، آیاسی = پدامی سیاه که زنان پوشند
 آیرودینامیک : هوانیوگانی، هواجنی، هواپویایی
 آیش = زمین پستیایی
 آیفت، آیاپت = حاجت، مراد
 آیفون : آوابر
 آییژک = زبانه آتش
 آیین = شریعت، سنت، قاعده همگانی بزرگ
 الب = کدو
 ب/پ/فرخمیدن = سرهم کردن، ساختن، بافتن
 با صرفه : با بهره، سود بخش
 با نیت خالص : با دل سپید
 باب = درخور - مرسوم - طبقه، دسته
 باب طبع، بر وفق مراد : به دلخواه، پسندیده

بابا آدم = بادران
 باباشمل = لوطی، داش مشهدی
 باباغوری = خلنک
 بابزن = سیخ کباب
 بابیکیدن = با هبک دست چیزی اندر دهان ریختن
 وفرو بردن، کفلمه کردن
 باتره = دایره، دف
 باتلاق : خلاب
 باتلم : سرپیچ
 باتمکین : گران سرشت / گران سنگ، گردون سرشت
 باجناق : همزلف
 باحسن نیت : دوستانه
 باحسن وجوه / شقوق : به بهترین راه
 بادافت = کاواک
 بادامه = پیله ابریشم
 بادامه = نگین و مهر انگشتی
 بادبیز = پاییز - تهویه
 بادخن = راهگذر باد، تندباد، بادگیر
 بادرام = کشاورز
 بادرنگ = ترنج - اسب تندرو و تیز
 بادروگ = ریحان کوهی
 بادی گارد : جان پاس
 بادیان = نانوخه، نانخه
 باربد = رئیس تشریفات دربار
 بارپار = باریون baryon
 بارجنبد = کامیون *
 بارکشی = دانلود
 بارم barème : شمارک

باکره : Maiden

بالابان : تبیره، تواند بود وارغن اوستایی باشد

بالار = تیرچوبی بام و جز آن

بالجمله : سخن کوتاه، به کوتاه سخن

بالست = دخترغشنگ

بالستن، بالشتن = تبریک گفتن، دعا کردن

بالشده = منمیه

بالطبع : روندی، خودبخود

بالغ : پزامنده

بالفطره : به نهاد

بالکانه = دریچه طلایی یا سیمین یا زیور که از اندرون

آن توان برون را دیدن و وارون آن نتوان

بالکن : ایوانک، پالگانه، پیش در (نیشاپوری)

بالماسکه : جشن رخپوشان

بالمال : سرانجام، پایان، فرجام

بالمره : یکباره، یکبارگی

بالنگو، بولانگو، بالنگبو، بادرنگبویه = ترنجان (دانه

شراب)

بالو، پالو = آرخ، زگیل، ناشکک

بالوانه = پرنده کوچک شکاری و تیزپر

بالوایه = پرستو

باله : پروشت، نرم، وشتن

بامرد = کوس، نقاره

بانداز Bandage : نوارپیچ، نوارپیچی

باندروول bandrole : سرچسب

بانکه : بولونی

بانوا = ثروتمند

باوجودآنکه : بازآنکه

باروت : آتش زا، یمسو، گندک

باری = اتفاقا، به هر حال

بازبین = کنترولر

بازدانگان = درختان همیشه سبز

بازدیسی = اصلاح بنیادی، رفرم (شکلی را به گونه ای

بنیادی بهتر کردن)

بازمان = توقف، درنگ - مقداری ثابت که بر جای ماند

permanent

بازنگاری = ترسیم

بازوشتن = پیچیدن و احاطه کردن

بازیسترسرا = ترمینال *

باستار، بیستار، بهمان = فلان

باسخان = گرز، دبوس

باسک = خمیازه

باسمه کاری : کارسرسی، سنبل کاری

باسن : لگنچه، سرین

باسو نیت : دشمنانه

باشام = پرده در - پرده ساز، سیمساز

باشتین = میوه بی گل و بهار

باشراط سازش کردن : زمانه سازی کردن (تاجیکی)

باشنگ = خوشه انگور آویزان از تاک

باطل : بیکار، یافه

باطرفیت : خویشتن دار، شکیبیا

باغره = دژپیه زیر پوست

بافمان = متن

باقرقره : سیه سینه، سبری

باقلا : کالوسک، کوسک، کرکر، باسمر، ماشک

باقلوا = قطایف (نان گوزینه و لوزینه یکجور خرما)

باکتری : خزک، تمیک، ترکیزه

بُخریدن، بخردن **fling** = مصروع شدن، زاریدن
الصبيان

بخس = پژمرده، فراهم آمده

بخسان = خرامان، باناز، باکرشمه، ملوس

بخستن = در خواب سخن گفتن، خرخر کردن، خُریدن

بخکول = بکلی، کاملاً

بُخنودن = غریدن بیر(رعدوبرق)

بِخُولُق : خوردگ **xvurdag**

بخیزیدن = برای تعظیم خم شدن

بخیل : ژگور(سفله، دزد)، کِنس، زُفت، لَچَر

بدهات : خودآی، زودگویی، ناگاه گویی

بدهاتا : بروشنی، آشکارا، بی پرده

بدخواری = سو تغذیه

بدر : پرماه

بدرقه : پسواز، پدرود

بَدَسَفَج = گذرگاهی سغ دار میان دو دیوار

بدعت : راه نو گستردن

بدعنق : خودپسند، گردنکش

بدغنه = زنبیل، سبد پهن

بدین مناسبت : براین پایه، بدین انگیزه

بدخشت = دوری، نیستی، نابودی

برازبان = دسته خنجر و شمشیر

برازمان = بلنداندیشه، ژرفبین، بینشمند

براشیدن = آشفتن

براعت استهلال : خوش / شگرف آغازی

براغ براغ = تکه تکه، پاره پاره

برافرود = متفاوت، مختلف

باورد = بخش اندر کهن خراسان به مانیک بیگل

باوریدن = قبول و تصدیق سخن کردن

باوقار : گران سرشت / گران سنگ

باوند = مالک؟

باهت = سنگی غشنگ به رنگ سپید که نگریستن

بدان شادی دهد و خرمی افزاید

باهر : آشکار، روشن

باهک = مردمک چشم

باهکیدن = شکنجه کردن، کتک زدن، کزردن

بایر : ناکشته، زمین کشت نشده

ببودن = شدن

ببه = بچه، کودک، نوزاد-لوس، نر

بتک = نامه، پروانه، جواز، ورقه دخول و خروج از

شهر و به این چیم پته نیز گویند

بتکریک = نهال و درخت نونشانده، فرواده

بتکنندن، بتکندیدن = میل به خوراک نکردن- تهوع

داشتن

بتون : شفته

البته : اگرچه، کام ناکام

بتیا = سینه

بحران : پَرژنه

بخار : وشم، دمه، دفانه

بُختو = هرچیز غرنده، رعد، تندر

بخجیدن = دراز کردن

بخچیریدن = باهم اتفاق کردن

بخچیزیدن = خود را از جای بلند به پایین غلتانیدن

بخخست = خرو پف، غناسیدن

برامن = یاکند سرخ، پارچه ابریشمین رنگارنگ - گلی
 غشنگ
 برانیدن = زیان کردن در منگیا
 براهیدن = مسافرت کردن، فرستادن = روانیدن
 برانت : بیگناهی، وارهدگی، رهایی
 برآویدن = آماده شدن
 بربر = محافظ؟، حجام، جراح، سرتراش، هرزه گو
 بربریسیم : بربرخویی
 بریط، کنار : آبستن فریاد
 برپذیرفتن = به عهده گرفتن *
 برتام کردن = نفخ کردن
 برتمیدن = از سرما و... درد کردن و شکافتن دست و لبها
 ...
 برتهیدن = افکندن برزمین
 برج : ورده
 برجیه = فرشته نگاهبان دانه ها
 برحق شمردن سخن : به داد نهادن سخن
 برخج = زشت و نازیبا، بلفرخج (بد، پلید، ناپاکی)
 برخنجیدن = رشد کردن
 برخویدن = هبک دست را پر آب کردن
 برخیگرایی = تبعیض *
 بردست گرفتن = پیشه کردن، اختیار کردن
 بردک = چیستان، چرمک، لغز
 بردمه کردن = تبخیر کردن
 بردنگ = تپه و کوه و پشته و بلندی، رش، تَنب
 بردیدن = از راه دور شدن و دست کشیدن از کاری،
 گوازیدن
 برز = ارتفاع، قد، قامت، ساقه، شکوه، زیبایی

برزخ = جهان بالا
 برزشت = خوشباد، خُنکا
 برزم = ناز و کرشمه - دژی کنار آب آمو
 برزه = شاخه درخت
 برزه = گروه اسبان بی برنشیننده و گروه اسوار و مردم
 برزه = حلقه و دیواره ی چاه
 برسو = عالی، سمت فوقانی
 برشان، برروشان = امت
 برشکیفتن = تحمل کردن *
 برغپار = الکترون
 برغوده = چوبی استوانه ای که با آن خاز را گشوده و
 پهن کنند، وردنه - تخته حلاجی
 بر فرض اینکه : اگرکه، چنانکه
 برفروده = خیس بر سنه نشستن یا خویدن
 برق : آرتجک، خرفک، ابرنجک (صاعقه)، رخشه،
 درخش
 برکت : وحش، شدا
 برک = شراره آتش، بلک
 برکالیدن = پراکندن یا سوزاندن
 برکته = عاریه پژنگ ستانده شده - چوبی که دزدان به
 جای پژنگ به کار برند
 برگزیدن = اختیار کردن (گزیدن = انتخاب کردن)
 برلیان : فرالماس، فرابگین
 برمالیدن = نور دیدن، طی کردن، بالا کردن آستین
 وپاچه تنبان
 برمان = ابریشم
 برمبنا : برپایه
 برمچیدن = لمسیدن، برمسیدن

برمر = انتظار، امید
 برمرگرفتن = مترقب و مترصد بودن
 برمو = انتظار و امید و میل و خواهش
 برموز = علف و سبزی ستور
 برنایشت = متعصب، ستهنده
 برنایشتی = تعصب
 برند : نمانام
 برَند = تیغ و خنجر و شمشیرآبدار
 برندن = پرنیان نازک
 برنز : مفرغ
 برنس : برکی، کلاه دراز درویشان
 برنشیت : سینه پهلو
 برَنگ = پرند
 بُرنگ = پشته، تپه، برندک-قاچ
 برنگیختن (Barnegixtan) = شرح دادن، توضیح
 دادن (فرهنگ پایه؛ جلالی)
 برنو = دیبای غشنگ و ابریشم نازک
 برنون = ابریشم نازک
 بروازه = آتشی که پیشاپیش اروس افروزند
 بُروت = سبیل
 بروشور : دفترک
 بُروفه = دستار، چکادبند، میان بند، کمربند، شال که بر
 سر یا کمر بندند.
 برونشامة دل = غشاء قلب
 برونمرزی = خارج المملکتی
 برویژنده = چیره، غالب
 برهمکنش = تاثیرمتقابل، فعل و انفعال، تاثیر و تاتیر
 برهنزیدن = کش و اکش کردن تن، تن خود را کشاندن

برهون = آرایش، زیور، زیب، آدین
 برّی : بومواره ای
 بریجن = تابه گلین یا سفالین که روی آن نان
 پزند؛ اجاق، تنور، بریزن
 بریستن = سوختن، متغیر شدن رنگ از آتش،
 آواریدن (آواره)
 بزّاز : پارچه فروش
 بزخه = کمین؟
 بزَغَسَمَه = جلبک
 بزغند = خرمای برسیده و ترو تازه
 بزَغَه = شاخه یا چوبی که در کنار بوته مو اندر زمین
 فرو کنند تا مو گرد آن پیچد و گوالد
 بزنبِر = یکجور گیاه، بوماداران
 بزیدن = کندن موی و پشم، دغدغه کردن
 بزَرَجستن = تجاوز و تعدی کردن، آشوب برپا کردن
 بزَک = جام، پیاله
 بزکولیدن، بشکولیدن = چابکی نمودن، حریص بودن
 در کارها
 بزندی = نامرادی، بیچارگی، تنگی معیشت، دردمندی
 بساردن = شیار کردن زمین
 بساره؟ = صفه، ایوان، بارگاه
 بساط : بوب، گسترندی، سرمایه، دستگاه، سفره
 بسانک = مارمولک، کربسه
 بساییدن = مایل بودن، جفتن
 بسبار = اغلب*
 بستار = سست و ناستوار- آب سرد
 بستار = بنده، کنیزک- گرفتار
 بستان افروز = گل تاگ خروس، گیاه خوشبوی کوهی

بَشَنج = لکه روی چهره و اندام
 بشولیدن = برهم زدن، درمانده گشتن، گیجیده
 نشستن
 بصیرت : بینشمندی
 بضاعت : داراک، دارایی، توانایی
 بطن : خانچه
 بطنی التتقال : دیریاب، کمهوش
 بُعد : دوری، دورا، فرامون، سویگان
 بعلاوه : برسری (2 بعلاوه 2 : 2 افزون بر 2)
 بعیدالعهد : کم / دیردیدار
 بَغاک = به جا مانده ی میوه ی خورده شده مانند
 گلابی و ...
 بُغراو = هممه، غوغا
 بُغرنج = دشخوار، نارسا
 بغلان، بغدان = معبد
 بَغند = پوست، چرم
 بغی : ستم، گمراهی
 بَفج = آب دهان، آبی که هنگام سخن گفتن از دهان
 بیرون افتد
 بَفخم = بسیار
 بق : پشه، سارخک، سارَشک
 بقا(ابقا) : برزیوش
 بقال : کاله فروش، بنکدار
 بقچه : نافه، لیفه، سارُغ، جامه بند، پتیر
 بقراط : هیپوکرات
 بقیه : آندیگرها
 بُک = تنگ - یکجور قلیان سفالین
 بَک = خیاردشتی - گریزگاه - جنگل

بسخندن = خمیر ساختن
 بششمر = مضروب فیه
 بششمرده = مضروب
 بسغیدن = تهیه کردن، آماده کردن، سنجیدن
 بَسوج، پشوژ، بشوز، بشوج کردن = پافشاری کردن
 بسیارپهلو = کثیرالاضلاع
 بُش = کاکل، یال اسپ
 بشار = زری که به فرمان شاه بر سر کسی ریزند - هر
 چیز طلاکوب و نغره کوب
 بُشانورد = زمین ناهموار، دارای پشته
 بشتار = سست، نااستوار
 بشترم = جوش و تاول که بر تن پدید آید
 بَشخان = فروزان
 بشخو = سوت، شُسیست
 بشر : مشیه
 بشردن = منع کردن، بازداشتن، محصور کردن،
 زندانی کردن
 بشرش = حایل، میانجی
 بشرک = لورک، کز، کمان فلخمش (حلاجی)
 بَشرم = گیاهی غشنگ و نیکبو
 بشک = شبنم، برف، تگرگ
 بشکول = چست و چابک، هشیارو قوی هیکل حریص
 در کارها
 بشکه : چوب خُم
 بَشلیدن = در آویختن، برهم چسبیدن
 بَشَم = سوکوار، ملول، ناگوار
 بشم = ملحد، بی دین، بَلغندر، بی قید
 بَشنج = آبرو - تابش و طراوت رخسار

بُکران = ته دیگ، بُنکران
 بکرایبی = میوه ای میان ترنج و لیمو ناتلخ و گوارا
 بگم = چوب رزش و هرچوب دراز دیگری که با آن
 کاری انجام دهند
 بگنیگری = شرابسازی
 بَل = جفت و همبازی
 بلا : جَشک
 بلا تکلیف : دل اندروای
 بلادر = پیرایه و زیور زنان، میوه درختی است
 بلارک، پلاک، بلاک = پولاد گوهردار، شمشیرآبدار
 بلاعوض (وام) : بی بازگشت
 بلاعوض : رایگان
 بلاغت : رسایی در سخن
 بلاغت = آبیَاکَرَن (پهلوی از vyâkarana
 سانسکریت)
 بلامتعظ : پندناپذیر
 بلایه فروش = کهنفروش
 بلبل، عندلیب : شباهنگ، مرغ سحر، واف، بوبرد،
 هزارستان، هزارآوا، مرغ باغ، شارک
 بلبله : آبریز
 بُلْبَلَه = سدا و آواز جام باده
 بُلْتُوک = جام و پیاله باده
 بلدرچین : ورتیشک، وردیج (ترویج، ولج)، اوشوم،
 وشم، کَرک، بَدبَد، سَلووی، سمانه (سامان)، کرجفو،
 جرجغوک، کرداک، کلجه
 بلستک، بلسک، پلشک = سیخ آهنین، بابزن
 بلع : بُنگش، اوبارش
 بُلغاک = شور و غوغای بسیار، آشوب، فتنه

بلغم : خلط بینی و سینه - گش
 بُلغنده = بالای هم نهاده، الفنجیده، فراهم آمده، آورده
 بَلْفختن = جمع کردن و اندوزاندن
 بُلک = کلیه، گرده
 بلک خور = غواص، شناگر
 بُلکُنْجَک = هرچیز شگفت و طرفه که دیدنش مردم را
 به خنده آورد.
 بُلک = میله توپالی پهن اندر ترازو که اندر میانه آن
 زبانه ترازو جای دارد، شاهین
 بلم = گیاهی است که از آن رنگ زرد الفندانند،
 زردک، گل رنگ، زعفران کاذب
 بلمه = مردم ریش دراز-ریش انبوه و دراز
 بلند طبع : با منش، دست و دل باز
 بلوار : چارباغ
 بَلوار = رف، تاکچه
 بلوت = سندیان (شامی؟)
 بلوتیرنگ = به رنگ چندن
 بلور : آبگینه، مَها، زمج
 بلورکبود : بهرور، بهروج
 بلوط = بلوت، مازو، برو
 بلوغ : پزاوش
 بلوف = توپ تهی؟
 بلیغ : گشاده زبان
 بلیله = دارویی است
 بلید = کندذهن و کودن
 بم : آوای درشت
 بمجرد : در همان دم، به همان دم
 بمرور : کم کم، آرام آرام

بمقتضی : فرا خور
 بمنکیدن = غروب کردن آفتاب
 بمنگ = اندوه، رنج، آزار
 بُن : بهارُخنه
 بَن = ساقه
 بن پار = عنصر، مولفه، المان، زاہگ
 بنا : گلکار، رازک، زاویل
 بناوک = بخشی از بن درخت که پس از بریدن به جای ماند
 بُناوه = غایت هر چیز- واپسین بیت غزل، قصیده، مطلع
 بُنبان = سپاه، لشکر
 بندوبست = قرارداد(باج و خراج)
 بندیل = سنجة بسته بندی رخنه
 بندیمه = تکمه
 بنزین : نفتینه *
 بُنک = نقش، اثر
 بُنو = غله درویده توده ساخته خرمن گندم و جو، کاه و مانند آن، بنوه
 بُنوان = نگاهبان خرمن، نگاهدارنده ی کشاورزی
 بنوسپاه = ماش
 بنیز = نیز، ایضا- هرگز = بشتاب، زود
 بُنیک = سرخی و گل انداختن مهوشان هنگام باد
 نوشی
 بنیه : سرشت- توان، نیرو
 بواسیر : آماس نشیمن
 بوبین : پیچک
 بوتیک : خانه مد

بُوج = تکبر و غرور
 بوجار، کمدار = کسی که خرمن را باد می دهد، کسی که کارش پاک کردن غله و دانه هاست با غربال
 بُوج = وقار، شوکت
 بُودار = محقق الوقوع، هست شونده، انجام شونده
 بودجه : پیشریز، بنیچه
 بودنه = پرندۀ ای غشنگ مانند تیهو
 بورژوازی : دارامندی
 بورس : بهابازار
 بورسیه : هزینه گیر
 بورنگ = رستنی بسیار نیکبو
 بورو کراسی : فرمانسالاری کارمندان، اواره بازی
 بوری = بوق، شیپور
 بوزمند = گیاهی پرگرایش و غشنگ
 بوزه = تنۀ درخت- باده درست شده از آرد برنج و ارزن
 بوژ = گرداب
 بوش = خودنمایی، کروفر
 بوشن = وجود
 بوغنج = سیاهدانه
 بوفه : چینی جا
 بوق شکارگران = بوری
 بوق، بُرغو(ترکی) : نفیر، کُرنا
 بوقلمون : شوال
 بوقه غُج = ابزار برای هم زدن دوغ و شیر وماننده
 اینها؛ شیرزنه، کول
 بوک و مگر = بودکه و باشد- عسی و لعل
 بوکان = روده ی کور، روده ی اعور
 بولتن : گزارش نامه

بی رویه : بیشتر از اندازه
 بیات : شب مانده، کهن، شبینه
 بیاره = بته خریزه و خیار و مانند اینها
 بیایوی گاه = جای فرود آمدن
 بیب = خرفستر پشمخور
 بیت : خان، بند، و چستشت
 بَيْتُ الْمَقْدِسِ : گنگ دژ هُخت
 بیتجربه : خام کاری، خام دست
 بیتفاوت : یکسان انگار، باد پروا، سَدَّک
 بیج = ژفک چشم، آماس چشم
 بیجاده = کهربا
 بیچیم سهد = بی جهت نماید
 بیدخت، بَعْدُخْت = ستاره زهره
 بیدوام : زودگذر، ناماندگی، فراساوند
 بیر = رعدوبرق
 بیسُرَاک = شتر جوان پرنیرو-خرکره، قاطر، استر
 بیسکفت = تکلیف، ناچاری، اجبار
 بیسکویت : پختک
 بیسواد : نافرهیخته، کانا (برهان)، برّانی، مَادری
 بیشپار = hyperon
 بیشکفت، استهمک = سخت و شدید
 بیشوک = بند نالین که اندر میان انگشتها جای گیرد
 بیطالع : کور ستاره، تاریک بخت
 بیطرف : بییکسو
 بیظرفیت : نا بردبار، بی گنجایه
 بیعاطفگی : بی سوهشی
 بیعانه : ارمون، اربان، کربون
 بی عَرَضه : بی هنر

به استناد : برپایه، به کروز
 به اکراه : به ناگزیری، به نا خوشدلی
 به انبرود = میوه گیاه کَبَر
 به پاس = به خاطر، به احترام، از پی
 به چیزی دخالت کردن : دست کافتن، پاندرمیانی
 به حالت عادی درآوردن normalize : هنجاریدن
 به زعم : به باور
 به ستیزه = عِلارغم
 به عینه : درست، همانند، راست
 به مراتب : بسیار
 به مقتضی : به سزامندی
 به نحو مقتضی : به گونه شایسته
 به ندرت : اندک بار *
 به یکسو نهادن = منحرف کردن، کیباندن
 بهارستان = انبوب بسیار غشنگ و بیهمتا و بافته از
 نگاره های زرین که نمودار بهار بود و به فرمان عمرو
 عثمان و علی تازی پاره
 پاره شد و به تاراج رفت
 بهدیسی = اصلاح اندک (شکلی را به گونه بهتر
 اندراوردن)
 بهرامن = یاکنند سرخ
 بهرامه = ابریشم، جامه نازک، بیدمشک
 بهرجه = بهره مالکانه، حق الارض rent
 بهره بها = اجرت المثل
 بهره پذیرش = قابلیت تقسیم، قابلیت تجزی
 به عنوان : همچون
 بهوشک = جمع و جور و درچیده، تشک
 بهیز = رزم افزار، زیناوند

بی رویه : بیشتر از اندازه
 بیات : شب مانده، کهن، شبینه
 بیاره = بته خریزه و خیار و مانند اینها
 بیایوی گاه = جای فرود آمدن
 بیب = خرفستر پشمخور
 بیت : خان، بند، و چستشت
 بَيْتُ الْمَقْدِسِ : گنگ دژ هُخت
 بیتجربه : خام کاری، خام دست
 بیتفاوت : یکسان انگار، باد پروا، سَدَّک
 بیج = ژفک چشم، آماس چشم
 بیجاده = کهربا
 بیچیم سهد = بی جهت نماید
 بیدخت، بَعْدُخْت = ستاره زهره
 بیدوام : زودگذر، ناماندگی، فراساوند
 بیر = رعدوبرق
 بیسُرَاک = شتر جوان پرنیرو-خرکره، قاطر، استر
 بیسکفت = تکلیف، ناچاری، اجبار
 بیسکویت : پختک
 بیسواد : نافرهیخته، کانا (برهان)، برّانی، مَادری
 بیشپار = hyperon
 بیشکفت، استهمک = سخت و شدید
 بیشوک = بند نالین که اندر میان انگشتها جای گیرد
 بیطالع : کور ستاره، تاریک بخت
 بیطرف : بییکسو
 بیظرفیت : نا بردبار، بی گنجایه
 بیعاطفگی : بی سوهشی
 بیعانه : ارمون، اربان، کربون
 بی عَرَضه : بی هنر

بیغار = سرزنش، طعنه، پُلکَه، پلکن، تفسه
 بیکیدن = آب را به دهان گرفته و تف کردن و پراندن
 بیلان : تراز نامه
 بیماری ام.اس : پی خوره
 بین المللی : کیهانی، جهانی، فرا بومی، فرا کشوری،
 جهان کشوری
 بیناسگ = روزنه، دریچه
 بیناک = میوه در مانده اهورایی به مانیک داده دادار
 بینالود = آشیانه بلند شاهین (آله)
 بیوازیدن = پادسختن دادن، قبول عرض کردن، پیوارندن
 بیوستن = استعفا دادن
 بیولیدن confide = امید داشتن - اعتماد کردن -
 ملاحظه کردن
 بیهگ (بیهق) = جایگاه نیکو و خدایان
 بی بژمانی دادن = آرامش و دلداری دادن
 بیاک = چربی کف مانده که روی شیر و مانده آن
 الفنجند
 بنس البدل : بدتر از آن
 بیسک = ابزاری که با آن خاک زمین را زیر و زیر و شیار
 کنند، آماج
 بیگم : نایبریکا { اوستایی } Madam
 بیلورد : آگهینما
 پابتی = شادی و سرمستی - پایکوبی و خرمی
 پاپلی (مازندرانی) papilion = پروانه
 پاپون = پرندۀ ای غشنگ
 پاپیروس : بردی
 پات، باطیه، بادیه pot = پاتیله، کاسه بزرگ
 پاتوژن = بیماریزا

پاتوق : گردگاه، پادرفش، نشیمک
 پاتون = التبوط، چگک (یکجور پرندۀ)
 پاتیلچه، دیگچه، تیانچه = قابلمه *
 پاتیناز : سرش
 پاچامه = پایپوش، کفش *
 پاچایه = نجاست، غایط، بول
 پاخ پاخ = آشفته و ژولیده (پاخسر، پاخموی)
 پادار = چماق، گد
 پادرم = رعیت
 پادکزینه، پادشیب = تاگدیس anticline
 پادگرد = کنتر اواریانت
 پاده = چمن و چرگاه
 پادیستایی = تناقض contrast
 پادیر = تیرک
 پاراف parape : پیش دستینه، کوتاه دستینه
 پارافین : مومک
 پاراگراف : پرانگار، وجکبار (وجک - فراز)
 پارالل : همسویه، همسوی
 پارامتر : پراسنجه
 پاراوان paravent : پردینه، دیواره، تجیر
 پارتی : میهمانی
 پارتیزان : هواخواه، گوند
 پارتیشن : دیوارک
 پارچه نوشته : پلاکارد
 پاردو = چوبی که زیر درخت میوه دار نهند تا از گرانی
 بار نشکنند، داربست
 پارک (بچه) : مانک، باغ بزرگ، پردیس، پردیز
 پارکت : چوبیانه، چوبب

پالیدن = احساس کردن
 پامس = پای بسته و درمانده
 پانج = نهال (خرما) ← بتکریک
 پانسیون : مانسرا، ماهمان
 پانکراس، لوزالمعده : کُملکن، خوبگوشت
 پانوراما : کَراندیس، همه نما، سراسر نما
 پانید = شکربرگ، نیشکر
 پاواره = عصا *
 پاوین pavillon : کوشک، سرایه
 پایون = پیرایه، آرایش، زیور
 پای جوش = شاخه ای تازه که از ریشه درخت بروید
 پت = موی بز و پشم
 پتار = علیه
 پتاسیم : شخارک
 پتانسیل : کاراک، تانشی
 پتر = دستبند طلا و نقره، زیورهای دست
 پتروف پتری، تال = همبسته مس و سرب
 پتره = رقص پرهونی
 پتگاه = تاک، سغ، ازج
 پتول = تاسه و بیقراری و اندوه و نگرانی
 پتیاره patiyaarak = دشمنی، مخالف
 پچی = بوسه، ماچ
 پخسیدن dwindle = پژمردن از اندوه و تبسش -
 ترنجیدن - تحلیل رفتن
 پخلوچه = خاریدن زیر بغل هبک یا کف پا
 پد = درخت بیبار، غرب
 پدمه = حصه، بهره - پدرزه، زله
 پدواز = نشیمنگاه

پارکه : دادسرا
 پارگین = کندک، خاکریز، بارو
 پارو، پاراو = کم
 پاریاب = جای خرم و سرسبز و آباد
 پازاچ، ژم = قابله
 پازلفی = خط ریش
 پازیره = بهری از شب
 پاژنگ = پاچنگ، کفش
 پاساخت ؟
 پاستوریزه : پالشته
 پاسه داشتن control oneself = صیانت، محافظت
 کردن
 پاسیو : باغک، درگاهی، مهتابی، شیدخان
 پاشنگ = خوشه انگور
 پاغر = بیماری که بر سنهش آن پای آماسد، هر گونه
 آماس و دمل
 پاکورزی = بهداشت *
 پال = تمام pan/t/o
 پالا = اسب
 پالار = درخت تنومند و ستون بزرگ
 پالاس = پلاس
 پالاس (ترکی) : واگوش
 پالپ : خمیر کاغذ از ضایعات پنبه
 پالت : تخته سکو *
 پالتو : لباده، بالا پوش، چوخوا، آبافت
 پالس : تپ
 پالنما = تمامنا pantoscope
 پالوس / بالوس = کافور

پالیدن = احساس کردن
 پامس = پای بسته و درمانده
 پانج = نهال (خرما) ← بتکریک
 پانسیون : مانسرا، ماهمان
 پانکراس، لوزالمعده : کُملکن، خوبگوشت
 پانوراما : کَراندیس، همه نما، سراسر نما
 پانید = شکربرگ، نیشکر
 پاواره = عصا *
 پاوین pavillon : کوشک، سرایه
 پایون = پیرایه، آرایش، زیور
 پای جوش = شاخه ای تازه که از ریشه درخت بروید
 پت = موی بز و پشم
 پتار = علیه
 پتاسیم : شخارک
 پتانسیل : کاراک، تانشی
 پتر = دستبند طلا و نقره، زیورهای دست
 پتروف پتری، تال = همبسته مس و سرب
 پتره = رقص پرهونی
 پتگاه = تاک، سغ، ازج
 پتول = تاسه و بیقراری و اندوه و نگرانی
 پتیاره patiyaarak = دشمنی، مخالف
 پچی = بوسه، ماچ
 پخسیدن dwindle = پژمردن از اندوه و تبسش -
 ترنجیدن - تحلیل رفتن
 پخلوچه = خاریدن زیر بغل هبک یا کف پا
 پد = درخت بیبار، غرب
 پدمه = حصه، بهره - پدرزه، زله
 پدواز = نشیمنگاه

پدیسار = از سرگیری کار
 پدیدست = تهدید
 پذیرایی = قابلیت
 پراشیده = افشاندن، پریشان شده، شهلیده، پخچ،
 پراکنده
 پراگماتیسم: ورزشگری، کارکردگرایی
 پراگماتیک: ورزشگرانه
 پرانچه = پرندۀ آمادۀ پرواز، جوجه (خراسانی)
 پرانمون، پتمون = سرمشق، نمونه paradigm
 پراوردایی = اختلاف منظر parallax
 پرتره، شمایل: رخساره، تکچهره
 پرتوبینی = رادیوسکوپی
 پرچک = جای پیوند استخوانهای کاسه سر
 پرچیدن = راندن، دفع کردن، فاپنمیدن
 پرخش = شمشیر
 پرد = لای و ته جامه و رخنه
 پردختن = فارغ شدن، تمام شدن
 پردو = چوبی که گناهکاران را بدان آویزند، دار
 پرده شدن = از سخن بازماندن، مغلوب شدن اندر
 مباحثه
 پرزه = آنچه از آرد و نمک و شکر و جز آن به نوک
 انگشت ابهام و سبابه توان گرفتن - نهایت اندک، کم
 پرزیدن = پرکردن چاه از سنگ، بستن چاه از درون،
 تعمیر کردن
 پرژک = گریه و گریستن
 پرسه = مجلس ختم و ترحیم
 پرشسته = رزمجو
 پرشی = کبوترخانه

پرشیدن = برباد دادن
 پرغونه = زشت نازیبا، درشت و ناهموار، خشن
 پرک = ستارۀ سهیل
 پرکاوش = پیراستن درخت
 پرکسیاد = پرندۀ ای بسیار غشنگ و نیکرنگ
 پرک = بوی پیه و چربی
 پرگاره = هاله، شایورد، خرمن ماه
 پرگاس = کوشش
 پرگاله = گزنه، پینه، پهرو، لاخته، وژنگ، دارشت،
 وصله-پاره، لخت، حصه
 پرگر = پیوسان بودن
 پرگر = طوق گوهر نشان
 پرگرای = افراط *
 پرگست = پناه بر خدا، حاشا، هرگز، ژکس
 پرگند = بلوک، ناحیه، ایالت از اوستایی pari
 khana پیرامون کردن، زمینی را گویند که از آن مال
 و خراج ستانند.
 پرگنه = پرگینه، ماتکی خوشبو که بر مرده یا جایی
 پراکنند
 پرلا = پرندۀ آبی
 پرمشقت: توانفرسا
 پرمنگنات: بنفشک، زخم شوی
 پرمه = از کھانی اندر کارها
 پرن = بنداب
 پرن (پارسی باستان Parana) = پیشن، سابقی - دیروز
 پرند = گونه ای از درخت - ابریشم
 پرنداور = تیغ و شمشیر گوهردار
 پرندوش = پرندوار، پریشب

پژاوند = استواری، پابرجایی، سرسختی
 پژمان = سیری، بیزاری
 پژند = گیاهی و خودرو و بیابانی و نیکبو
 پژود کردن = نزول کردن
 پژولش = -ژولش درست است
 پژوم = گدا، درویش - زبون
 پژوند = چوبی که اندر پس در گذارند تا باز نگردد
 گوازه از مردم پس در نشین و دیوث باشد
 پس افتی = صرع epilepsy
 پس آهنگ = آهنی که برای گشاد کردن کفش اندر پس
 آن گذارند
 پسا = جای بند شلوار
 پسانپیشب = سه شب پیش از دیشب
 پسانپیرارسال = سه سال پیش از پار
 پسانفردا = دو روز پس از فردا
 پسانیدن = آبیاری کردن
 پُست امدادی : تیمارگاه، یاری گاه
 پست گذاشتن : فرسته نهادن
 پسخواندن = فراخواندن (نادرست)
 پسزی، جانورپریاخته = متازون metazone
 پَسَلَه = جایی که کس اندر آن نیست، پشت سر
 پسمار (پهلوی) = مدعی علیه [pas+mar شمردن]
 پش = جوش سرخ و کوچک
 پَشت = قول شرف، اطمینان
 پشتگان = یار و مددکار
 پُشتلنگ = بی چیم، هرزه، بیهوده
 پشتواره = کوله پشتی

پرندۀ پیام = شانۀ بَسَر
 پرنگینه = فیروزه
 پرواره = خانه تابستانی
 پروازکن = دارج
 پروامند، شنومند = مخاطب *
 پروآبجر = مد و جزر دریا
 پروتئید : سپیده سان
 پروتئین : سپیده بار، پیشزینه
 پرورندیدن = بسته بندی کردن
 پروز = سایه بان و مانند آن که از بنای خانه بیرون آمده
 باشد، قابول، منجیر، منجوه، نرفارز
 پروژکتور : فروغ افکن، فراتاب
 پروستات : بستگی پیشاب راه
 پروستن = محاصره کردن
 پروفایل : نمای نیمرخ
 پروفرمال proforma : پیش برگ
 پروک = درخشان
 پره بستن = دور کسی الفختن
 پرهیزانه = خوراک ویژه بیمار
 پرهیب = شیخ، شما
 پریا = کبوتر غشنگ
 پریدن = لایق و مناسب بودن
 پریساخت = پرندۀ ای غشنگ با بال زرد
 پریسکوپ : فرابین
 پزاوه = کوره
 پزشکخانه = مطب *
 پَزَن = ماله
 پژ = زمین پست و بلند

پشکلیدن = رخنه کردن به انگشت و ناخن یا به سرکارد یا تیر، خراشیدن، شکافتن، دریدن
 پَشکَم، بشکَم، بجکم = سرای تابستانی، بارگاه، ایوان، صفه، بهو، پرواره
 پَشلَنگ = پس افتاده-دیلَم (دلر)
 پَشلَنگ = کلات بالای چکاد کوه
 پشموک = خرمایی که از درخت افتد
 پشنجیدن = تراویدن
 پشودن = بانگیدن، زرمیدن، زیدن
 پُشور = نَفَرین
 پشوجیدن = مسلح و آماده شدن، شیدن
 پَغنه = درجه، پله
 پفتال (کرمانی) = خوارکها و نوشیدنیهای گوناگون
 پَکوک = پتک- نرده
 پگ = زن نارپستان
 پَل = ستون، تیرک، پالار، پلبار، پلباره، پلور
 پَلاخور = پیچ امین الدوله
 پلاژ: دریاوار، شناگاه، فُرش
 پلاستیک: دیس پذیر، تَپَنگه (تَپَنگ = قالب)، موم سان
 پلاسما: خونابه
 پلاک: پَلَمک
 پَلکیدن = زیستن نه بدان سان که باید نه چنانکه خواسته است-افتان و خیزان یا با سستی رفتن چنانکه بیمار یا کودکی آهسته و آرام رفتن
 پَلَم = خاک
 پُلَمپ: مهروموم
 پلوراليسم (سیاست): چنداندیشی
 پُلوس = فریفتن به چاپلوسی

پلوک = سرگین و پشگل چهارپایانی مانند شتر
 پُلُون = پلوان، بلندی پیرامون زمین کشاورزی، مرز
 پلی کپی: نما بردار، روبردار
 پلیتیک: جهان آرای، کشور آرای، وینارتاری
 پَلیدن (سنابادی) = کنش مرغ که خاک را با بالهایش به هم زند تا دانه یافتن
 پَلیدن = پالیدن-خزیدن
 پلیکان: مورو، شاهمرغ، دمجنبانک، سریچه
 پَلیل = بسیاردان
 پماد: زَفَتک
 پمپ: مکنده، هواکش
 پَمزک = خارپشت بزرگ
 پنافتن = مانع شدن، زندانی کردن، دفع کردن - بسته شدن راه مجاری آب و شیر جانوران (فرنودسار)
 پنالتی: تاوان
 پنام = حصار، پناهگاه، کلات
 پنامیدن = منع کردن و بازداشتن
 پنجال = گه
 پنجه = جوانه
 پندام = آماس
 پُندک = گلوله پنبه، پاغند
 پنده = دانه باران، برجسته، خوب، پنداور
 پنطی = بیعار، بیغیرت
 پنک = موی پیشانی
 پنکیدن = زمزمه کردن باخود گپیدن
 پَنگ = آماس خایه (← فنج)
 پَنگ = خوشه خرما، صبح
 پَنه (لارستانی) = توسط

پنسیلین : پاد ریش
 پوپ = بُش مرغان
 پوپشمن = خودآهنین اندر جنگ
 پوتین : پاژنگ، جمشاک، موزه
 پورسانت : اندرسد، اندر سدی، بَرَسَد
 پورمند، تورک = گیاهی نیکبو
 پوست آرایی = تاکسیدرمی
 پوشکان = نام آهنگی است - نادانستنیها
 پولسنج = صراف
 پویدن = باهنگار راه رفتن
 پهرست اعلام : نامیاب
 پَهَرَه = حمایت، محافظت، اندخسش
 پهنانه = میمون، کپی
 پهنپا = پلاتیپوس
 پیایی، فرگان = مداوم، مسلسل، مکرر
 پیازتیره مغز = بصل النخاع
 پیاله = کلاجو (ی)
 پیایند = تداوم، تسلسل، توالی
 پیپر : مقاله، رساله
 پیٹی درات = ایزد درخشندگی و فروغ
 پیجر : پی جو payju
 پیچو = زر و زیور سر
 پیختن = پیجاندن
 پیختن = دور کردن، راندن
 پیخته، پاخته = شکسته، زده
 پیراشکی : خور پیچ
 پیراهیدن = دباغت کردن و آراستن، گزاستن، گراشتن
 پیرکس pyrex : ناسوز

پیرند = کهن، پیر
 پیرو = سرو کوهی
 پیشپار = پروتون
 پیشتاب = اسلحه کمری، تپانچه، پیستوله، پیشتو
 پیشمار (پهلوی) = مدعی
 پیشن : لیف خرما
 پیشنام = عنوان، کنیه surname
 پیغاله = پیاله، جام، وزنه
 پیک ناهید = کبوتر
 پیک نیک : توشی، دانگی، دانگانه
 پیکندن = پیوستن، در سلک کشیدن
 پیل : کهرُب ساز
 پیلوت : آشکوب همکف
 پیما ره = گردنبنند
 پیمان = پدیدست
 پیوندیابی = ارتباط
 پیغاره = بدگویی همراه با ریشخند
 پیکاوی = کشف و جست و جو
 پیماد = پیمانہ
 تابا = زر و زیور، طلا
 تاباد، تابال = ساقه و تنه درخت
 تابار = لنگه ی بار
 تابستانه (نادرست) = تابستانی
 تابستن = مقابله و مقاومت کردن، تاوستن
 تابع : پرداز (شمارشدانی = ریاضی)
 تابع : پیرو، پایناک، پسوا
 تابلو : ورنام - ورنگار، آویز پیکره*

تابو : آن چه اشوییست و برماسیدن آن روا نیست،
 ابرماس
 تابوت : گاسونه، گاهوگ
 تابوک = بالاخانه کوچک، غرفه
 تاپسه = مرغزار- دشت سبز و خرم- خرمسار
 تاتوره = چدار و ریسمانی که بردست و پای اسب
 واستر گذارند- زهریه- هندی دهنوره- جوزمائل،
 گوزمائل گیاه و درختی
 تاثرآور : دلخراش
 تاخر : سپسی
 تارا = کوکب، ستاره تازا؟
 تاراس = زیردست و تابع خود ساختن، رام کردن آدم
 و جانور
 تاربام = پگاه
 تارلا = نگاره- سرود و نغمه- جوان - زیور و زیب
 تاره = خانه چوبین
 تاریخ : کارنامه گذشتگان، کهن نگاری، گزاره، مرداش،
 میژو
 تازنگ = پیلپایه- باطراوت- اخیر، اخیرا
 تاژ = پارچه نازک، سرپوشک غشنگ
 تاسانیدن = خپه کردن
 تاسیدن = اندوهناک شدن پیسویافتن به خوردنی
 و خواهش چیزی، اشتها
 تاش : کک و مک
 تاشک = چُست
 تاشنج = سنگی که با آن چیزی را تراشند و ساینند
 تاغر = درخت سدر
 تافشک = موریانه

تاکسی : ترایر
 تاکسی درمی : آکنده
 تاکید : استوارانندن، پافشردن، بسوجیدن
 تال = سیم وزر
 تالانک = شلیل
 تالشان = طیلسان، ردا، شنل؟
 تالکی = گشنیز کوهی
 تام، کل، مجموع : گشت، رت، خبیوه
 تامین : فراهمیدن، زینهار دادن
 تاندون : زردپی، تنود
 تانژانت : گریو برسان (تمام)
 تانک : زره پوش
 تانکو، تبنگو، دبنگ = سبد، زنبیل، کرفه، کفچلیزه
 (توبره)، بدغنه
 تاواتاو = پاوپر، توانایی، کرکام
 تاوانگیری = مصادره
 تاوولا = سرود، ترانه
 تاوندن = گول زدن
 تاوه = خشت پخته، آگور
 تاهیدن = محاکمه کردن، حق خود ثابت کردن
 تایید : نیرودادن، توانانندن، توانا کردن، هایش،
 پشتیبانی، راستین گری
 تاییدن = مشابه بودن
 تب راجعه : بیماری شپش
 تب مالت : تب شیر
 تب مرداب = مالاریا
 تبادل : دادوستد، همگهولی
 تبادل نظر : رایزنی

تپل، چاق : گندله
 تپین = آشکار، راستی
 تُم (ترکی؟) : سماک، تتری
 تتمه : بازمانده
 تتمیم : درآورد
 تَجَا = تند و تیز
 تجاوز کردن (از حد و اندازه خود) : گاف
 تجاهل : نادان نمایی
 تجدد : رنسانس، نواندیشی
 تجزیه : برخش، جدایش، پارش
 تجسم : تئیش، تن دادن
 تجویز : رواداشت، اندر زیندن
 تجهیز : پسیچ
 تجهیزات : ساز و برگ، پسیچ افزاران *
 تحاشی : کیش
 تحت الحمایه : اندر پناه
 تحت الشعاع : اندر سایه، اندر پرتو
 تحت الشعاع قرار دادن : برتر بودن
 تحجر : واپسگرایی
 تحدید : مرز بندی - تیزنگری
 تحریف : 1- وارونه سازی، کژدیی، کژاندن 2-
 اُریباندن 3- واتگرداندن
 تحریک کردن : گوازیدن
 تحریم : نابایایی
 تحسین کردن : به نیک داشتن
 تحصن : پناهجویی
 تحلیل : موشکافی، رواکرد-واژه جویی-گوارش-
 واگشایی

تبانای : نهان پیمانی، ساخت و پاخت
 تباین : ناجوری
 تبتک، تبت = پشم بز
 تَبَّج = لاله عباسی
 تبختر : خودنازی
 تبخیر : خوزمش، ترادمش، تفیدن، دمه شدن، تارمیغی
 تبذیر : فراخگساری*، فراخدستی
 تبرا : دوریجویی، بیزاری
 تَبَرَّتیش = : دستاویزی که یک سر آن تبر و یک سرش
 تیشه است
 تبرزد = نبات (سپید پانید)- بلور نمک طعام، یکجور از
 انگور در آتورپاتکان دانه هایش سپید است.
 تَبَرک، شگون : فرخندگی، همایونی
 تبرید : خُنکیدن
 تبرنه : بیگناهی، گناه زدایی
 تبزیج : بزک
 تَبَسْت = سست، از کار افتاده، زشت
 تبسم کردن : کُماریدن، بوژوریدن
 تبش = تابش، گرمی، اضطراب
 تبصره : بند، بخش، آیژه، بینک
 تبعه : پیروان-شهروند
 تبعید : ویرک (پهلوی)، میهن هشتن
 تبعیض جنسی : گُن پرستی
 تبکس = بسیار و انبوه، به هم پیچیده
 تبلت : دَبَلت
 تبلیغ : آوید
 تبوراک = تبل کوچک
 تپاسبد = مرتاض

ترادپسی = تغییر (چیزی را از شکلی به شکلی دیگر اندر آوردن)

ترارفتن، ترامیویدن = مهاجرت کردن *

ترازیدن = نیکو کردن، آراستن

تراژدی : سوکنامه، سوکچامه، رنجنامه (مرثیه)

تراستدن = تحویل گرفتن *

تراسنجه = قطر

ترافرازنده = استعلایی

ترافیک = رو و آی

تراکاستن = چکیدن و تقطیر شدن - عرق کردن

تراکاشتن = نشاء کردن **transplant**

تراکتور : گردونه خودرو - کشتاما، خیش کار

تراکه = ماده منفجره

تراگرد، تراگردشی = مورب

ترانگرش، ترانگریستن = نگریستن با ابزار یا دستگاه، رصد کردن *

ترانمایش، ترانمایاندن = نمایاندن با دستگاه، پخش برنامه، فیلم، ... *

ترانوازش، ترانوازاندن = نوازاندن با دستگاه، پخش موزیک *

ترانویسش، ترانوشتن = نویساندن / نوشتن با دستگاه، ماشیننویسی و تایپ کردن *

تربانتین : جوهر سقز

تربد، تربد = دارویی که ریغ آورد (سنوت هندی)

تربیزه = تربچه

تربیع : چهار کردن، نیمپری

ترتیب : رزگمان

ترجمه : پچوه، وستی، تراگردانی

تحمیل : بار کردن، سربار کردن، پیغام دادن

تحویل دادن : ترادادن *

تحویل سال : سال گشت

تخ = تژ، شاخه نورسته، برگ

تخشک = خوبرو، غشنگ

تخشیدن = بالا و در صدر نشستن

تخطی، تخلف : سرپیچی، سپیز

تخطنه : ریشخند - نادرست خواندن - بازگویی لغزشها

تخلّخ : ضعیف، لاغر، بیگوشت

تخلّص : رهایی یافتن، رستن، نامسار

تخله = عصا، نعلین (?)

تخماق : میخکوب

تخمین : برسنجیدن *

تخیلات : پندار ورزی

تَد = تار، فرت، تان، مقابل بود

تداعی : یادآوری - دریافت - همخوانی، یادآید

تداعی معانی : پی بردن مانیک - از مانیکی به دیگر مانیک

تدبیر : چاره، جلکاره، کاردیدن

تدوین : فراهم آوری

تدهین : روغن مالی - چرب کردن

التذاذ : خوشی، خوشگذرانی

تذلیل = پی آورد

تَرا = دیوار بلند

تراپایگیر = ترانزیستور

تراپیداگ = شفاف

ترادادن = تحویل دادن *

ترادمیدن = تعرق کردن **transpire**

ترموس : دما بند
 ترموستات : دما پا، دما ایستان
 ترمومتر : گرما سنج
 ترمه = بهمن، برفروافتی*
 ترمه = پارچه ای غشنگ و پرنگار
 ترمیدن = تیر انداختن
 ترنا = دستمال یا لنگی که اندر چند لا به هم تابند تا به
 نگاره تازانه اندر آید (شود) و از آن برای لسانش (کتک
 زدن) بهره برند
 ترناوه = آبراهه بزرگی از خشت و سفال
 ترنبه = انتهای دسته کارد و شمشیر
 ترنجیدن = سخت در کشیده و کوفته شدن، چین به هم
 رسانیدن، چین و شکن شدن، درست شدن، تشنج
 ترند = پرنده کوچک
 ترندر = پرنده غشنگ
 ترنگانیدن = چله کمان جهانیدن، آوای ترمانیدن،
 شمشیر زدن
 ترو = زورق کوچک ؟
 تروال = برگ گیاه
 تروریست : هراس افکن
 ترومپت : فرنای
 تروه، تروهه = جفت
 تروهیدن = آمیختن با مردم
 تریاک = پادزهر (مہانول، افیون، نارکوک، مرکاس)
 تریدن = رمیدن، مرادف توریدن
 تریکو : کشفاف
 تریج = لبه پایین جامه و کپاه (قبا)
 تز = جوانه
 ترجیح دادن = برترشماری
 ترختیده = ترغده، شق، راست و کشیده
 تردد : پریشانندی - رووآی rawoaaay
 تردمیل treadmill : دوآلدو، دوپایا
 تردوپ = جای خوش آب و هوا، غشنگجای
 ترده = موریانه، چوب خوار، ریونجو، رومیژ، زمین
 سنب، درخت سنب
 ترر = سبزی
 ترریدن = موی بر تن راست شدن و لرزه افتادن بر تن
 ترزده = تژده، اجرت، مزد
 ترس = محکم، سخت
 ترس = زمین سفت و سخت
 ترشح آب : سسکه Seska
 ترشک = پرنده ای سبزرنگ و غشنگ، نام گیاهی
 ترصیع : همسانی
 ترغ = کهر، اسب سرخرنگ
 ترغاترغ = مرغی است کوچک با خالهای سرخ و سبز و
 سپید و سیاه و او را به فال بد گیرند
 ترغنج = راه باریک و دشخوار
 ترغوه : آخرک
 ترقی دادن : برکشاندن
 ترکیب = هم نهش (نهادن)
 ترکیب کردن : همهشتن
 ترکیدن = ترک برداشتن*
 ترکز = یک پاره زمین شخمیده یا کاشته
 ترم (دانشگاه) : نیم ساله
 ترمانیدن = تیر افکندن و کنانیدن
 ترمز : برمان

ترموس : دما بند
 ترموستات : دما پا، دما ایستان
 ترمومتر : گرما سنج
 ترمه = بهمن، برفروافتی*
 ترمه = پارچه ای غشنگ و پرنگار
 ترمیدن = تیر انداختن
 ترنا = دستمال یا لنگی که اندر چند لا به هم تابند تا به
 نگاره تازانه اندر آید (شود) و از آن برای لسانش (کتک
 زدن) بهره برند
 ترناوه = آبراهه بزرگی از خشت و سفال
 ترنبه = انتهای دسته کارد و شمشیر
 ترنجیدن = سخت در کشیده و کوفته شدن، چین به هم
 رسانیدن، چین و شکن شدن، درست شدن، تشنج
 ترند = پرنده کوچک
 ترندر = پرنده غشنگ
 ترنگانیدن = چله کمان جهانیدن، آوای ترمانیدن،
 شمشیر زدن
 ترو = زورق کوچک ؟
 تروال = برگ گیاه
 تروریست : هراس افکن
 ترومپت : فرنای
 تروه، تروهه = جفت
 تروهیدن = آمیختن با مردم
 تریاک = پادزهر (مہانول، افیون، نارکوک، مرکاس)
 تریدن = رمیدن، مرادف توریدن
 تریکو : کشفاف
 تریج = لبه پایین جامه و کپاه (قبا)
 تز = جوانه

تَز = صعوه
 التزام : پذیرفتن، به گردن گرفتن
 تزریق کردن : درآشاندن
 تزوال = برگ گیاه
 تزه = ستون بزرگ اندر سغ، شاه تیر
 تژ = کچل
 تژدک = آوای پا هنگام راه رفتن
 تژغیریدن = چپ چپ نگاه کردن
 تَس = تپانچه، سیلی
 تَس = سیلی
 تسامح : آسانگیری، جوانمردی
 تساوی : زیوار
 تسبیح : دستگرد
 تسبیدن = شکافتن لب
 تُسْتَر = کوره سفالپزی، داش، خمدان، ترشتر
 تستر toaster : برشته کن
 تسترآون oven : برشتار
 تستی : آزمون ای
 تسویه : یکسان کردن، سر بسر کردن
 تسهیم (همبهری)، توزیع : پخشیدن
 تسیدن = چسیدن چمان
 تَشَالَه = یکجور کرجی میانه (متوسط)
 تشبث : بِلک، اگست، نَشَل، خودچسبانی
 تشبیه : مانده سازی
 تشبیه کردن : مانانیدن
 تشتک = سر نوشابه و مانده آن
 تشخّص : بزرگ منشی، والایی
 تشرف : پابوسی، دیدار

تشعشع : بریه، پرتوافشانی
 تشک = نهال، بستر، برخوابه
 تَشَن = آفریننده
 تشن = جاکشو، دانه سیاه و نرم و لغزنده از دانه
 بزرگتراندر داروهای چشم به کار رود
 تصاحب : از خودکُنی
 تصادم : پدکفتن
 التصاق : وادوسیدن
 تصحیح کردن : آرشاییدن
 تصدّق : پیشمرگی، بلاگردان
 تصدیق کردن : به راست داشتن
 تصعید : والایش، فرایازگی
 تصغیر : کهنیگی
 تصویب : نومانای، پذیرفت، رواگش
 تضاد : ناهمتایی، ناجوری
 تضامن : همبایستی
 تطبیق، مقایسه : برابر سنجی، آتایش، همسنجی
 تظاهر : خود نمایی، مردم فریبی، خودستایی،
 فرانمودی، خودنشان دهی
 تعادل : ترازمندی، هم یاری
 تعاطی : داد و ستد، به کار پرداختن، فراگیری
 تعبیه : آراستن، آمان
 تعرفه : استانده بها و هزینه
 تعریض : گوشه زدن، سخن پوشیده
 تعصب : پیورزی، برنایشستی
 تعطیل : فرویش-بیکار کردن-رُستی-فروگذاری
 تعفن : بوی گند
 تعقید : سخن پیچیده، پوشیده گویی

تفوق : برترجویی
تقارب : همگرایی
تقارن : همزندی، همالی
تقاعد : گوشه نشینی، بازنشستگی
تقدیر : بخت، بوش، برهنش
تقدیرنامه : سپاسنامه، ارجدانینامه *
تقدیس : اشوخوانی، پاکخوانی
تقریب : نزدوارانه *
تقسیط : کاست بندی، کاست گیری
تقلید : فرابازورزی farâbâzvarzi *
تقویت : نیرودهی
تقیّه : دین پوشی، دین پنهانی
تقید : پابستگی، بستگی
تکامل : بالندگی، هرویسپی، اسپوری، بوندکی
تکرار : بازکرد، بازکن، بازانجام
تکرر : چندبارگی
تکس، تکثر = دانه انگور
تکفیر : بیدیدانی، بیدینخوانی
تکل = گوسپند شاخدار - ابله - پسر ساده - یکجور
دوزش
تکلف : برخودبستن - رنج پذیری - خودنمایی - بایایی
تکلیف : بایا
تکمیل : بساورد، فرجاماندن، هرویسپاندن، بساختن
(پهلوی)
تکند = آشیانه پرندگان
تکنسین : فندورز، کارورز
تکنوکرات : فندسالار
تکنوکراتیک : فندسالارانه

تعقید لفظی : پیچش برونی
تعلیل : درنگ، سستی، بهانه آوری
تعلیمات : آنچه آموزند، آموزاک
تعمید : دانسته کردن - آیینی شویی
تعمیر : نیسارش
تعمیم : هروینش
تعمیم دادن : هروینیدن
تعیّنات : آرایه ها
تغذیه : خورش، خوردگی، خوارکدهی،
خوارکخوری *
تغزل : ترانه سرایی، مهرورزی
تغییرپذیر : وردش پذیر
تغییردادن : جد کردن، گوهراندن، دگرانندن
تغییرشکل دادن : ترادیساندن
التفات : وانگری
تفاریق : جدا جدا، پراکنده
تفال : جتک، مرواک
تفاهم : هم اندیشی، همدلی، هموایی *
تفت = سبد چوبی ویژه گل یا میوه
تفتیش عقاید : باورپرسی *
تفحص : یوز، یوش
تفحص کردن : واجستن
تفرج : گشاده دلی، خرمی، لشت، چمش
تفریط : بریاددهی، تباهاندن، خمود
تفریق : ماژاندن، واریز کردن، تهی کردن
تفشله = عدسی
تفصیل : لبگسل
تفنن : هرکارگی، سرگرمی، گونه گونی

تفوق : برترجویی
تقارب : همگرایی
تقارن : همزندی، همالی
تقاعد : گوشه نشینی، بازنشستگی
تقدیر : بخت، بوش، برهنش
تقدیرنامه : سپاسنامه، ارجدانینامه *
تقدیس : اشوخوانی، پاکخوانی
تقریب : نزدوارانه *
تقسیط : کاست بندی، کاست گیری
تقلید : فرابازورزی farâbâzvarzi *
تقویت : نیرودهی
تقیّه : دین پوشی، دین پنهانی
تقید : پابستگی، بستگی
تکامل : بالندگی، هرویسپی، اسپوری، بوندکی
تکرار : بازکرد، بازکن، بازانجام
تکرر : چندبارگی
تکس، تکثر = دانه انگور
تکفیر : بیدیدانی، بیدینخوانی
تکل = گوسپند شاخدار - ابله - پسر ساده - یکجور
دوزش
تکلف : برخودبستن - رنج پذیری - خودنمایی - بایایی
تکلیف : بایا
تکمیل : بساورد، فرجاماندن، هرویسپاندن، بساختن
(پهلوی)
تکند = آشیانه پرندگان
تکنسین : فندورز، کارورز
تکنوکرات : فندسالار
تکنوکراتیک : فندسالارانه

تکنو کراسی : فندسالاری
 تکنولژی : تشنیک شناسی
 تکنولوژیست : فنداور
 تکو = موی مرغول- نان روغنی
 تکوین : دیسگیری، روند گوالش
 تکیه کلام : سخن یار، سخنپایه
 تکلک = یک جور پرنده
 تلابانیدن = قهقهه کنانیدن
 تلاده = بدکار، فاسق، فاحشه، مفسد، مفتن
 تلاندن (تفرشی) = trample = تکاندن
 تلجلیج : من من کردن
 تلخ شکوگ = طرخشقون، خرفه تلخ
 تلسکوپ : سپهرین
 تلفیق : به هم پیوند دادن
 تلفیقی : آمیزه ای
 تلقی : دیدار- برخورد- برداشت
 تلقی شدن : نام بر شدن
 تلقی کردن : نگرانیدن
 تلقین : نیوشاندن، فروخوانی، فرازبان دادن
 تلکنک (کرمانی) = بشکن
 تلمبه : هواکش*
 تلوسه = نیام شکوفه خرما
 تله = چوبی که با آن اندام شکسته را بندند تا جابجا
 نشود، آتل
 تله پاتی : دورباهمی
 تلی، تلی = شگاه و ابزاردان حجام و خیاط
 تلیسه = گاو ماده جوان
 تم = توانا

تماجه زدن = دست و پا زدن
 تماخره = مزاح، مطایبه- هزل
 تمارزو = حسرت زده، آرزومند
 تماشا : غوشا، لشتا
 تمام عیار : بی آمیغ، سره
 تمام وقت full time : پیوسته کار
 تمامیت ارضی : یکپارگی کشوری
 تمبر : پیکه
 تمبیدن tumble = افتادن و خراب شدن
 تمدد : کشیدگی، دراز شدن، دراز کشیدن
 تمدد اعصاب : آرام یاب، پی کشیدگی
 تمدن : شهرگانی، شهرآیینی
 تمر = آب مرواید
 تمرکز : یکجایی، کیانش
 تمکین : گرانسنگی، جایگزینی، گردن نهادن، هنگ،
 ینگ
 تمنا : یاسه، یوبه
 تموج : ترنند، ورمش
 تمهید : هموار کردن- آسان کردن- آماده کردن- شگرد
 تن : سه خروار
 تن بند = مفصل، بندگاه
 تناسب : جور بودن- برآزیدن- همگری، بستگی
 تناسخ : برافتادگی، هنگسار (دساتیری)
 تناسخ reincarnation, transmigration
 بازتنیابی*
 تناسیدن = خوشحال شدن
 تنافور = محکوم از لحاظ دینی
 تناقض گفتن : پادگفتن

توافق : آنویی، همداستانی
 توالث : آبخانه، وژنگاه *
 توأم با شک و تردید : گمان‌آمیز
 توپ : توپ، بادلیج، پگ، بُل
 توپال = ریزه های مس و آهن تفته که بر سنه چکش
 زدن و کوباندن ریزد
 توت فرنگی : چپالک، چَلَم
 توتک = پرنده ای کوچک مانند مرغابی
 توتک = مخزن، گنجینه، انبار
 توج = پَرَنگ (فلز برنج)
 توجیه کردن، موجه نمایاندن : درست انگاری، روایش،
 انگیزه نمودن
 توده شناسی = فلکلر
 تورق، تصفح : گزیده خوانی
 تورنگ = خروس بیابانی
 تورونه towruna، تورانه = باد گرم از پهنة کویری
 به کوه که برای چند ماه وزد
 توزیع : وابخشیدن
 توژ = پوست نازک اندرون درخت - نام سرداری دیلمی
 توژن = درخت و پهنبرگ و غشنگ
 توس = درختی تناور و بزرگ - چشمه آب - نام
 سپاهسالار ایران
 توسکا = درختی بلند و غشنگ
 توسل : آگستن، دستیازی
 توسیم : نشان‌داری
 توشنامیتی = فرشته مهر و فروتنی، اندیشه آرام
 توشیح : دستینه نهادن
 توصلیل : لپیوند

تنب = برآمدگی، هرچیز شکم برآمده (تنبان) =
 شلوارتنگ کشتیگیران) ازین ریشه : تنبوشه، تنفسه،
 تنپسه
 تنبو = یکجور از خیمه
 تنبوره = دنبه بره
 تنبها = وجه الکفاله
 تنبی = تالار شکوهمند
 تُنبیدن = لرزیدن، جنبیدن، فروریختن ساختمان
 تنجیم : اخترگویی
 تنخواه = پول نقد، ثروت
 تندار = عزیز، گرانقدر، ارجمند
 تنزیل : سود، سود وامی، بهره وامی
 تنسپرده = مکفول عنه
 تنظیم regulate : کُناریدن
 تنعم : کامرانی، خوشگذرانی
 تنفس : هویش، دمش
 تنفیذ : استوار کردن، انجام دادن
 تنقیح : سخنپیرایی
 تنقیه : شکم رویی، لارویی، چاه رویی
 تُنگ : کُپ، شیشه آب
 تنوار = کُس
 تنوره = بخاری متحرک
 تنوش = کوهی افسانه ای - جاودان
 تنومند = جسمانی
 تنیبه : گوشپیچ، گوشمال، کیفر
 تواب : بازپذیر
 تواتر : بسایه
 توارث : هم‌ریگی

توافق : آنویی، همداستانی
 توالث : آبخانه، وژنگاه *
 توأم با شک و تردید : گمان‌آمیز
 توپ : توپ، بادلیج، پگ، بُل
 توپال = ریزه های مس و آهن تفته که بر سنه چکش
 زدن و کوباندن ریزد
 توت فرنگی : چپالک، چَلَم
 توتک = پرنده ای کوچک مانند مرغابی
 توتک = مخزن، گنجینه، انبار
 توج = پَرَنگ (فلز برنج)
 توجیه کردن، موجه نمایاندن : درست انگاری، روایش،
 انگیزه نمودن
 توده شناسی = فلکلر
 تورق، تصفح : گزیده خوانی
 تورنگ = خروس بیابانی
 تورونه towruna، تورانه = باد گرم از پهنة کویری
 به کوه که برای چند ماه وزد
 توزیع : وابخشیدن
 توژ = پوست نازک اندرون درخت - نام سرداری دیلمی
 توژن = درخت و پهنبرگ و غشنگ
 توس = درختی تناور و بزرگ - چشمه آب - نام
 سپاهسالار ایران
 توسکا = درختی بلند و غشنگ
 توسل : آگستن، دستیازی
 توسیم : نشان‌داری
 توشنامیتی = فرشته مهر و فروتنی، اندیشه آرام
 توشیح : دستینه نهادن
 توصلیل : لپیوند

تَهال = غار و مغاره-سرداب
 تهالک : آزمندی، شتابان کوشی، افتادن در چیزی،
 خرامیدن در رفتار
 تهاون : خوارشمردن، سبک شمردن
 تهدید کردن : نهیبانیدن، پتستانیدن، بیم دادن
 تهمت، بهتان : پلمس، چفته، شاخچه، چربک
 تهوع آور : وامنده
 تهوع کردن : وامیدن، اُجمنو
 تهویه : هوارسانی، هواپاش، هواپالا*
 تیارکنی (خراسانی) : کباب کنی، درست کنی
 التیام : پیوند، جوش خوردگی، به هم آمدن، چسبیدن
 تیب = مدهوش، سرگشته
 تیبیا = ناز، ادا، غمزه، فریبایی
 تیتال = فریب، چاپلوسی
 تیتیر، عنوان : سرسخن، سرگفتار
 تیرگ = کوه افسانه ای که برگرد آن ماه و خورشید
 و ستارگان چرخند
 تیره = یکدسته از مردم
 تیزخواری = آسایش بسیار
 تیزر teaser : کناری
 تیززیوشنی = زندگی دراز
 تیزسرایشی = پشتیبانی بسیار
 تیژارس = دارنده بازوهای نیرومند، پهلوان، یل
 تیس : بز کوهی
 تیفوس، محرقه : گرمه ناخوشی، شپِگَز
 تیفونید، مطبقة : گرمه خشک
 تیلا = چرخ رَسَنابِی
 تیم : دسته کاپیتان : سردسته گل : هال

توضیح واضحات : این همانگویی
 توضیحالمسانل : روشنگرنامه
 توطه کردن : بد اسگالیدن
 توف = سرودا
 توفیر : ناجوری، ناهمسانی
 توقفگاه : مانشگاه
 توکا = باسترک
 توکا = پرنده ای از گنجشکان با پرهای سبزرنگ
 خاکستری
 توکل : باریستانی، کارگشودگی، با بَغی، و ستام کردن
 تول = نبرد، رزم، پیکار، پرخاش
 تولا : مهربانی، دوستی
 تولک رفتن : پرریختن مرغ و پرندگان
 توله = نای شبان
 تولید : برسازی
 تولید کردن : زاستن (آندراج)
 تولید، خلق : پدیدارگری، فرآورش
 تولیدمثل : ماناسازی، زادآوری
 تولیدی : فرآور، زایشی
 تومان : دریک
 توهم : پریش پنداری
 توهی = مرغی مانند تیهو
 توهین : موست، ویزاستن
 تَویدن = بریان و برشته شدن
 ته ریش گذاشتن = فریفتن (غیاث اللغات)
 التهَاب : تبسش، گذاش
 تهاتر : پایاپای
 تهادن = راست ایستادن، درست و راست شدن کار

تَهال = غار و مغاره-سرداب
 تهالک : آزمندی، شتابان کوشی، افتادن در چیزی،
 خرامیدن در رفتار
 تهاون : خوارشمردن، سبک شمردن
 تهدید کردن : نهیبانیدن، پتستانیدن، بیم دادن
 تهمت، بهتان : پلمس، چفته، شاخچه، چربک
 تهوع آور : وامنده
 تهوع کردن : وامیدن، اُجمنو
 تهویه : هوارسانی، هواپاش، هواپالا*
 تیارکنی (خراسانی) : کباب کنی، درست کنی
 التیام : پیوند، جوش خوردگی، به هم آمدن، چسبیدن
 تیب = مدهوش، سرگشته
 تیبیا = ناز، ادا، غمزه، فریبایی
 تیتال = فریب، چاپلوسی
 تیتیر، عنوان : سرسخن، سرگفتار
 تیرگ = کوه افسانه ای که برگرد آن ماه و خورشید
 و ستارگان چرخند
 تیره = یکدسته از مردم
 تیزخواری = آسایش بسیار
 تیزر teaser : کناری
 تیززیوشنی = زندگی دراز
 تیزسرایشی = پشتیبانی بسیار
 تیژارس = دارنده بازوهای نیرومند، پهلوان، یل
 تیس : بز کوهی
 تیفوس، محرقه : گرمه ناخوشی، شپِگَز
 تیفونید، مطبقة : گرمه خشک
 تیلا = چرخ رَسَنابِی
 تیم : دسته کاپیتان : سردسته گل : هال

تیم : گروهاد
 تیم = تعهد، غمخوار
 تیماریدن = خدمت کردن به بیمار و دیوانه
 تیماس = جنگل
 تیماس = نیستان، جنگل، بیشه
 تیمم : خاکشو، پادیاب
 تیمور = پرنده ای همچون فیسا غشنگ و نیکرنگ
 تیول : وانهی، واگذاری
 تیوما، نامه = تبار، خاندان، تیره
 تناتر : نمایشسرا
 تیفور (پارسی؟) = گرانکشی کوچک برای بلند کردن
 گران کاراسته های ساختمانی
 ثابت کردن : درواخ کردن، استواراندن
 ثانیه : جَشک، پنگ
 ثبات : پرداس، برجایی، پایدرای
 ثبات : داگر
 ثبت احوال : زادنگاری
 ثرب : چرب
 ثرط : سریش
 ثعلب : جرموج
 ثفل : تفاله
 ثمره : پسایه
 ثیل، کوم
 ج / چرستیدن = به هم ساییدن دندان
 جابیدن = سست شدن - ترسیدن - ناخشنود بودن -
 آزاریده شدن
 جار = چراغ آبگونه چندشاخه که از سغ آویزند. چهل
 چراغ، لوستر

جارچی : آوازه گر
 جاسوس، نام : دم دزد، ایشه، زبانگیر، نهانکار
 جاش = غله پاک کردن انبار غله پاک کرده
 جاشریه : گاوشیر
 جاکول بودن = واقف بودن، مشرف مطلع بودن، مسلط
 بودن
 جال = شبکه، دام، تکه
 جالب : ربایا، گیرا، دلربا، افد، رباینده
 جالب توجه : پروانگیز*
 جاله = تکه هایی از چوب و تخته که به مشک های پرباد
 بندند و اندر آب افکنند و روی آن نشسته از آب
 گذرند. کلک، توتین
 جامد : دج
 جامع : گردآور، برچینا، هرداره، فرآراسته
 جامعه شناسی : هازه شناسی
 جامگی = آنچه به پیشکاران و سربازان دهند، وظیفه،
 راتبه مستمری، رستاد - فتیله تفک - دردی پیاله
 جامه کهن = خلقان
 جان بوز = جان پناه
 جان دارو = تریاکی که جان نگه دارد و زندگی دهد؛
 نوش دارو - تریاک، افیون
 جانبیدن = بیزاری داشتن مکروه دانستن
 جانخانی = جوال بزرگ
 جاندانه = جایی از پیش سر که در کودکی نرم و جهنده
 باشد، یافوخ
 جانمایه = روح، روحیه
 جانه = جنگ افزار
 جاوانیدن = آواکردن پرندگان، آوا کردن

جایز، مشروع : سزنده
 جایگیر = حال
 جبری : ناآزاد کام
 جبه : گوشته
 چپک = یکجور پرنده شکاری، غلیواژ
 جخان = خرمن
 جخیدن = چغیدن، کوشیدن
 جد : هدگی، الاغی
 جدار : پوسته
 جداکافتن = دیالیز dialyze
 جدایی = غیریت
 جدکاره = تدبیر و رای اندیشه های گوناگون
 جدول : پیچاز، نردینه *
 جدیدالورود : نورسیده، نوآمده
 جدی : گران، خورتاک
 جذام : خوره، وید، آککه؟
 جُر = زین اسپ
 جَر = شکاف
 جراثقال : باربر، گرانکش، بارم، بیرم (جک)
 جراح : کاردپزشک
 جراحی : رش، لاته، موزگ
 جرثومه : ریشه، انگل
 جرح و تعدیل کردن (modify): واترزدن
 جرح و تعدیل : کست افزود
 جرد : جامه کهن
 جُرد = اسپ که پدرش عربی و مادرش ناعربی باشد،
 اسپ خصی
 جَرَد = برهنگی

جَرَد = زخم‌دار
 جُرَر = گینه نر جانوران در گشت-باز نر بازسپید
 جَرَس = سخن گفتن، نغمه سرودن
 جرعه : پدفار
 جُرک = دشت، بیابان، راغ، لرد
 جرکرد = دشخوار، سخت
 جرگه : کُرند (میدان اسپدوانی)
 جِرم : غُند، لرد، تهنشین، تَمایه
 جرم کردن : بزیدن
 جَرَنگیدن = آواز کردن گرز و شمشیر
 جروبحت : چرندوچار (مشهد)
 جَرور = چاه ژرف
 جَره : کهکشان-آسماندره-کاهنگان-راه حاجیان، راه
 شیری
 جریان : رواکی، گردش، شارش، گردمان
 جریان الکتریکی : گردش برقی
 جریدن = کشاندن و گشادن
 جزاویی = خلاف، تقابل
 جزرومد : فروکشش و برکشش *
 جزو : پاره، بخش، ریزه
 جزیدن (دساتیری؟) = دگریدن، گوهریدن
 جزیل : فراوان
 جزئی : پازتاری
 جسم : تن، ابدان، کرپ
 جش = مهره ای کبود از آبگینه، رنگ فیروزه نگین
 جعبه : جوله، شگاه، غَبیه
 جعفری : شومخ، گل گلاب
 جَفتن = پیوستن، مایل بودن

جَفْتَن = خم شدن، بد حال شدن
 جَفْتِه = پرنده ای زردرنگ و فراخچشم و غشنگ
 جَفْتِه = موجین
 جَفَن : پلک چشم
 جِک / گَرَنه = بوتیمار، مرغ ماهی خوار، کاروانک،
 سِنَجَرغِه، پرنده ای که پره‌های غشنگ گردنش زیور
 کلاه شاهان و بزرگان بوده است
 جَکَّاره، جدکاره = روش‌ها و راه‌های گوناگون
 جَگرتبسی، جَگَرآماس = هپاتیت hepatitis
 جَگرتشنه = بسیار مشتاق (برهان)
 جُل : پلاس، کبوک
 جَلاء: درخشندگی، زنگارزدایی، پرداخت، تابش
 جَلافت : دژواخ، سبکسری
 جَلاجلُ = زنگوله ای که برسینه اسب یا شتر آویزند.
 جَلب کردن : کشیدن، گناهدیدن، واکشیدن
 جَلق : زلغ، چُل
 جَلک = بد، فرومایه، به کار نه آمدنی
 جَلک = دوک
 جَلگه : دشت
 جَلُنْبِر = آنکه جامه ای گرفت و کهنه پوشد، کسی که
 پارچه جل مانند بتن کند
 جَلیقَه : نیم تنه، و شینه
 جَلیل القدر : ارجمند
 جَمَاش = لاغ و لاغگری، فریبندگی، غشنگی - مست
 و مستی
 جَماع : مرزش، جالش، سِکند
 جَمانی = غشنگ ساغر به دست
 جَمجَه : کدُفت، آهیانه، مَسْتَرگ (پهلوی)

جمع : رَمَن، گروهه، الفنج
 جمع المال : همکیسه، هم انبان
 جمع وجور کردن : بازچیدن
 جمعیت : هنگه
 جمله معترضه : و اچک میان گفته یا برون گفته
 جمماش : شوخ
 جن (jaini اوستایی؟) : دب، پتیان
 جناب : سرور Sir
 جناب عالی : سرور گرامی، کدبان Excellency
 جنابت : گاینایی
 جنات النعیم : بهشتهای باناز
 جناس : پارسی است، گناد
 جناس مطرف : گناد یکسویه
 جنایت : بزه منشی
 جَنج = آواز و بانگ
 جَنَدَر = پوشیدنی، رخت
 جندرخانه = صندوق خانه
 جنس (معرب) : گُن Sex
 جنس (نوع) (معرب) : گونه Genus
 جنس : جور Kind
 جنس : دسته
 جنس : سرده (ترکی؟)
 جَنگولک = ظاهر سازی، و بویژه حساب سازی
 جنین : رویان، گیاهک، پُس
 جُواز = هاون سنگین و چوبین، مه‌راس - چوبی که
 ستوران را با آن زنند؛ گواز، وسه

چیک = یک سوی قاب (بجول) که با آن بازی کنند.

در برابر بوک

چیکاد (مازندرانی) = گنجشک

چیناک = جا، پایه، پایگاه-فرمندی

چیواد = پارسا، پرهیزکار، پاک اندیش

چابک = فرزام

چاچ = زه کمان

چاخو = مقنی

چادرچغز = خزه، جلبک

چاری = زبانه گیاه نیکبو و گرانبها

چاش = گندم و جو پاک شده

چاق: گومیل، فربه

چالاکئی = مهارت *

چالش مستی کردن = جولان دادن، عرض اندام کردن

چالیک = الک و دولک

چامچام = راه یا دره پر پیچ و خم

چانچو = چوبی بلند روی شانه گذارند

چاو = لانگ مرغ، آواز

چاوک = پرنده ای به کوچکی گنجشک

چاویدن = بانگ کردن، نالیدن راز و نیاز مهرورزانه

کردن

چایان = لرزان از سرما

چُببِن، چُببِن = طبق چوبین، سله

چپاغ = یک جور ماهی

چپیره = جمع گشتن قومی را گویند، اجتماع مردم

چتوک = گنجشک

چچله = زمین پرگل ولای که پای اندر آن لغزد، خلاب

چخماق: ژَند، خیاب (سنگ آتشنزّه)

جوجه تیغی = خوکل، چزک، چزغ، کَری آرمجی (

جوجه تیغی در زبان تبری) (ارمنجی، ارمجی)،

ژوژه (جیژو، جژ) زافه، وارموک

جوخیدن = بانگیدن و روی برگرداندن

جوزیدن = اندوهناک شدن

جوس = کوشک، قصر، پرکوک، اسپرلوس-بالاخانه

جوسن کردن = برانگیختن، براغالیدن

جوسیدن = معین و مقرر کردن

جوش و بوش = کروفِر، خدم و حشم

جوشاک = جوش، حباب

جوشاک = اضطراب، هول و ولا

جوقه، جوخه: گروه

جولان: چالش

جولخ = یکجور پارچه ی پشمین زمخت که از آن

خرچین و جوال سازند و نیز غلندران و تهیدستان از آن

جامه کنند.

جوله = سبزه، چمن

جولیدن = ژولیدن

جولی = صافی، پالاون

جوهر: رنگیزه، نیلم

جهاز اروسی: وردک، وردوک

جهان = گیتی با آدمیان و دیگر زندگان

جهت، علت: چیم، بنار

جیب: انبان، بَریک

جید: خوب، نیکو

جیرجیرک = زلاو، ژلاو، جرواسک

جیفه نیز گوند

چخورسعد: کفکاز ریپتوایی
 چدار = چیزی که از پشم و ریسمان بافند و دست و
 پای اسب و استر را با آن یبندند، اشکیل، شکیل، شکال
 چراگاه = چرشگاه (جای چریدن) * [چراگاه = آغل،
 طویله]، لوکام، و استر
 چرام، چرامین = مرغزار، علفزار
 چرخشت = دستگاه آمیوه گیری
 چرد = آستان در خانه رنگی مایل به سرخ ویژه خر
 واسپ، عربده
 چررست = آوای کلک هنگام نوشتن
 چرس = بند، زبان - شکنجه
 چرکروی = پیوره pyorrhea
 چرمکار = دباغ
 چرمه = اسب سپید
 چرنه (سنابادی) = لوله (آفتابه، کتری، ...)
 چرویدن = چاره جستن، یاری خواستن
 چره = قیچی پشم چینی
 چریک: پارتيسان
 چست = سریع
 چسته = نغمه، آهنگ
 چسنگ = کچل - داغ پیشانی بر سنه مهر یا دیگری
 چشک = زیاد
 چشمجه = از روی ظاهر سازی و ریاکاری
 چشملان = سیاهدانه (برای درمان چشم)
 چشملان = مردمک - حدقه چشم
 چغان = نام سازی، نام آهنگی - نغمه، سرود، کوشا
 چغانه = ابزار خنیاپی، نوازاک
 چغته = یکجور راکت برف برپا بندند

چغر = آژنگ، بیچین و شکن
 چغریدن = پروا کردن - ترسیدن - برگشتن
 چغزیدن = نالیدن و زاریدن - ترسیدن - گله کردن -
 بانگ غوک
 چغل = مطهره - آبنوش چرمین
 چغل = جوشن
 چغل = سفت و سخت چیزی که زیر دندان جویده
 نگرده مانند گوشت نیخته
 چغلی (پارسی؟): سخن چینی، زموده (کردن)، غیبت،
 سعایت، تضریب
 چغند = موی گره کرده پشت سر
 چفتن = دریافتن، فهمیدن
 چقچه، چقچه = وغ وغ ساهاب
 چقر: میخانه
 چقیدن drive in = نیزه نصب کردن، میخ فرو بردن -
 دشمنی کردن - آفندیدن - درمانده شدن
 چک = سخن، چنگ
 چک = نابود
 چکاری = باطل، وادیاب، بی قدر و حقیر، چه کاره
 چکاه = بخش بالای سر، پیشانی، چکاد
 چکسیدن = خجل شدن، طلبیدن
 چکوک = سرخاب (پرنده) - نام آهنگ
 چکین (ترکی): زرکشدوزی
 چکود = ابزاری که با آن سنگ آسیاب را تیز کنند
 چکوک = گونه ای گیاه کاسنی
 چگانی = گونه ای خربزه ناتلخ و گوارا
 چلاس (سنابادی) = حریر
 چلاس = شکمو

چوبکین = ابزار است چوبی که فلخمنندگان بدان پنبه را از پنبه دانه جدا کنند
 چوبینک = پرنده کوچک نیک آواز
 چور = تذرو، سه تاتیرا
 چوری (اسپهانی) = جوجه تازه از تخم بیرون آمده
 چوری (خراسانی) = النگو، دستبند
 چوریدن (سنابادی) = جدا کردن گوشت از استخوان
 چوله کردن distort = کج کردن؟
 چونه = گلوله ای از هرگونه می خاز
 چهارپخ = تکه چوب مکعب، مکعب مستطیل
 چهارمهال = مه آل (محال) = شاهین بزرگ
 چهارمان = نوع، تیپ
 چهارمانی = نوعی، تیپیک، تیپیکال
 چهره = چرخ نخریسی
 چهره بینی، چهره شناسی = فراست
 چهره فام = صورتی *
 چیانیدن = ذبح کردن
 چیتک = پرنده ای (خراسانی)
 چیش = در باب، خصوص
 چیلان = درخت عناب - آهن ابزار
 چیلر chiller : سردکن
 الحاد : بدکیشی
 حاد : تند و تیز، بران، خشن، گذرنده
 حاذق : زیرک، اریش، اثریر
 حاصل : دستیافته
 حاضر شدن : تن دردادن
 حاضر، وجود : باشنده
 حافظه : یادانبار، برم، یاده

چلبه = شتاب واضطراب - صله - انعام شعر و شاعر
 چلب = چهارپاره، زنگهای کوچک لای انگشتان
 چلسه = خرد، کوچک
 چلغوز = فضله مرغ خانگی و کبوتر و مانند آنها
 چلک = انگشت میانی ← کابلیج، کلیک
 چلمله = مفت
 چله : زه
 چلیدن (سنابادی) = رونق داشتن
 چلیدن = روان شدن، رفتن - لایق بودن - گزیدن -
 رمیدن
 چم = جانور
 چم = لاف، تفاخر
 چمانه = پیاله باده
 چمانی = خرامان، ساغر به دست
 چمبا = گل یاس
 چمباتمه : چنک، چنیک
 چمبک = گونه ای گل یاس
 چمچه = از چم به مانیک خمیده
 چمنی = پرنده ای زیبا (خراسانی)
 چمین = شاش و بول و غانط
 چنبردق = قید و گرفتاری
 چنبیدن = جست و خیز کردن
 چندپهلو = کثیرالاضلاع، چندضلعی
 چندطبقه (ساختمان) : بلندآشیانه
 چنگ = خشک و بیجنش و خمیده
 چوبدار = یساول
 چوبدستی = وس، گواز - عصا
 چوبک = گیاهی با گلهای گردهم

حالب : سیاه رگ، میزه نای، شیردوش
 حالت : فتن
 حامی، طرفدار : اندخس، فرادار
 حب الذات : خودخواهی
 حباب : چکره، آبسوار، کوبله، غنچه آب، جوشاک
 حباله : بند، دام
 حبل الوريد : شاهرگ گردن
 حبوبات : بُنشن، دانکو
 حُبُورَت : دانش داتای عبری
 حتمی : بایسته، ناگزیر
 حنج : هنج
 حجاب : پرده داری
 حجام : گرا
 حجامت : کوبه یا باخسه زدن
 حجره : ورواره
 حجله : خانه آراسته، پرده
 حد = سیخک پشت پای خروس
 حداقل : کمترینانه *
 حدت نظر : تندی وتیزی نگاه
 حدث : نوجوان، تازه کار، نوخاسته
 حدقه : چشمخانه، چشمدان
 حدنصاب، رکورد : بهاد
 حراج : ارزان فروشی، بیش فروشی، لیلام
 حرام : ناروا، ناشایست
 حرامزاده : ناپاک زاده، خشوک، خشنک، فغاک،
 سند(پسرخوانده)، سنداره - بسیارزیرک، غول،
 داغول، مول
 حربیه : دشنه، کارد-سرنزه

حَرَج : تنگی-گناه-بیشه-تخت روان
 حرف اضافه : پیشنهشت
 حرف بربط : ادرستسخن
 حرف عطف : پیونده، پیوندواژه
 حرکت وضعی : جنبش بخود
 حرمسرا : نهفت، مُشکو(ی)
 حریر : کتانی گلدار، پرنیان
 حریف : هم نبرد، همآورد، همبیدگ
 حریم : بریفته، بست
 حزین (آواز) : ژَخ
 حساب : هنگارش
 حساب شده : سنجیده
 حساب کردن : برشماریدن
 حسابدار : اَمارش دار
 حساس : زودکش (دستگاه)
 حسب حال : گزارش زیوش، چگونگی، چگونگی
 حسرت : ویل، نفریغ
 حسن التعلیل : بهانگی نیک
 حشره : جمنده، خرفستر، خرستر، تارپای، بندپای،
 واتک، مای، جیونده
 حشمت : افرند، شکوه
 حشیش : سیاه دانه، کُن، کُن (نام بته ای که حشیش را به
 عمل می آورد)، شاهدانه، بنگ، منگ، سبزک
 حصار قلعه : گلناک / گلناک
 حصبه : گرمه خشک، سرخک؟
 حصه، سهم : رَسَد
 حصیر، بوریا : نی باف، بلاج، زیغ، دوخ
 حضرت : فرگاه، پیشگاه-شخید، شت

حمله، یورش : هله، واسرنگ، آفند
 حمیت : مردانگی، جوانمردی
 حمیرا : سرخ فام
 حناء : برناک، برنا، سرخینه، خینه
 حنایشت کردن = ؟ اندیشیدن
 حنجره : نایسَر، خشکنای
 حنظل : تلخک
 حوا : مشیانه
 حواریون : جامه شویان (مانیک (های) بنیادین)
 حواصیل : ماهی خور
 حوزہ : نیسنگ، پادوس
 حوزہ علمیه : هیربدستان، دانشگاه دینی*
 حوصله : دلورس (نیشاپوری)
 حوض : خانیک، اُوذ، اوز
 حوله : رویمال، دستارچه
 حومه : گرداگرد شهر، برون شهر- فروار، پروار،
 دوزوبر
 حیاط : چهار دیواری، دیواربست، میان سرا، شه،
 پیراندرون*
 حیث : جا، کجا، هرجا- آنجا که
 حیثیت : آبرو، ارزش، شیوه
 حیران : سرگشته، ریهاد، هازوپان
 حیران مانده : هامی
 حیلہ : هرنوت
 حیوان : چمان
 خاب = بی گسارش، بی ارزش
 خابخیر = پرنیان رنگارنگ و نگاردار
 خابیدن = پایمال کردن، خابیدن، خکیدن

حضور : رویارو، نزدباش
 حضوراً : رویرو، نزدباش، رویارو
 حطیه : گستره
 حفره : گوجال، کاواک، گبر
 حق : هدّه
 حقد : کینه
 حقّه باز : ترفندگر، جَلَب
 حقیر : هاژ
 حقیقت : راستینه
 حکم : ویچار، فرمان، فرمایش، رای - داتوری
 حکما : بی گفتگو، باید
 حکومت : سررشته داری
 حل کردن : وشیدن، واگشودن
 حلاجی کردن : فلخمیدن، غاژیدن، شیدن
 حلب : پیت
 حلزون : راب (گونه ای است)، سپیدمهره، لیسک
 حلق : زپر، زهفر
 حلقوم : نای، خرخره، ششنای
 حلقه در : زرفین
 حلوا : کاجی، فروشه، افراشک، ویلانج، میده
 حلول : اندرهم آمیزی
 حلیم : گندم با
 حماسه : دلیرینامه، دلیریچامه
 حماقت : سبک مغزی
 حمّال : گرانپشت
 حمّام : گرمابان
 حمایل : شمشیرآویز، شمشیربند*
 حمل و نقل : ترابری

خامل : گمنام، بینشان

خانم : بانو Lady

خانم : بانوک {زن شوهردار یا بی شوهر} Ms

خانم : دوشیزه، بانوچه Miss

خانم : کدبانو Ms

خانم بزرگ منش : جواندخت Gentlewoman

خانم نجیب : گوهردخت Gentlewoman

خاو = پرز

خاویار (پارسی؟): تخم ماهی، تاسماهی

خایسک = چکش

خبثت : هرنوت

خبث : هرنوت

خبر : پسایند (دستور زبان)

خبزملخ = ملخ بی پر، کیک، کک، دیفژ، قمل، کنه،

دیوچه، ژیفیره

خبط : کژی، نادرستی

ختار = پاک کردن باغ و کشتزار از خار و خلاش و گیاهان

خودرو

ختنبر = تهیدستی که لاف توانگری زند.

ختنه : گردابرش

خجالیدن = در آغوش گرفتن، محاصره کردن

خُجاو = آواز و آوای هر چیز

خجیدن = فراهم آمدن، الفختن، الفنجاندن

خد : چهره

خدنگ = دشمن مار

خدوک = قهر (عُژم، غرواش)، اندوه

خدیش = بزرگ، شاه

خدلان : ویران، نآباد، ویرانه

خاتم : انگشتری، نگین

خاتون = شاهبانو

خاد = هرچوب راست و دراز

خارپشت = جانوری بزرگتر است که بر پشتش

خارهایی بلند دارد و باور بر آن است که می تواند برای

دفاع از خویش آنها را به سوی دشمن پرتاب

کند «خارانداز»، چوله، کاسچو، کتشی، تسی، سکاچه،

ریکاشه (چکاسه، تکاشه، رکاشه، ریکاسه، ژکاسه)،

خارانو، زنکوت، شغون، شاهور، سغرمه، سکرمه

خارج از توان و قدرت : ناتاوست

خارج شدن : فابیرون شدن

خارق العاده : ابرشگفت

خارگیا = گیاهی است خاردار، عوسج، سپیدخار

خارو = ابزاری سیخ مانند که با آن نان را از تنور گیرند

و بیرون آورند

خازغان : لهید، لوید، دیگ، پاتیل، تیان

خازن : انباره

خاش = عاشق شوریده

خاصیت : گتش

خاطرجمع : آسوده دل

خاطرنشان کردن : گوشرس کردن، یادرس شدن

خاطف : گرگ، خیره گر، درخشان

خال = فند، توته

خالدار = فندین، پرش، پارش

خاله : مادرتای، مام تای، دایزه

خالی : ونگ

خالی الذهن : تهی یاد

خام طبع : گاوریش

خرابات : خورآباد، نیایشگاه، مهرابه
 خرازی : مهره فروشی
 خراط : چوب تراش، خراشگر
 خرافشکی = بدحال شدن
 خربت = غاز
 خرچو(فرغانه ای) = جوی سبز
 خرخشه، غرغشه = نزاع، مجادله، واكوشش، ارغش،
 نواسش(نواستن، ارغیدن)
 خردل = اسپندان
 خرسته، خرشته = تفاخر و نازش
 خرسیدن = پوسیدن، گندیدن
 خرش = شیری پرچربی و مایه دار که اندر روزهای
 نخست پس از زایمان از پستان تازه زا بیرون تراود،
 آغوز، ماک، فله، فرش، فرشه، هرشه، خرشه
 خرش و فروشش = معامله
 خرطوم : سنگرک sangrak
 خرفه : یکجور رستنی، پَرپهن، فَرَفَه، فرففیز
 خرقه : شولا
 خرکول = مردم فرودست و بی سروپا و دون
 خرکسود = یک جور پرنده
 خرم، خجسته = خُجیر
 خرماسفال = نوی
 خرْمه = همسر مزدک که به گسترش آیین او پرداخت
 خرنوب : چنخ ژاژک
 خروسک = شیر آب
 خرویله = بانگ و فریاد بلند، آوای گری ی بلند
 خزَف : سفال، آوند سفالی، کوزه گلی
 خزوک = سرگین گردان(جَعَل) - خَبَزِدو

خزینه : گزینه، پالاب، گرمابه، گنجه
 خسانیدن = ریش کردن به دندان
 خسپیدن = لگد زدن، آتش نشانیدن
 خسرانگری = دامادی
 خُسوج = شاخه و برگهای بریده و هرس شده درخت،
 خشوده، خسوده
 خسودن = تعریف کردن، کران نمودن
 خَسودن = زخمی کردن
 خسوف : ماهتمیگ، مهتار، تفسه
 خشاب = فانوس دریایی
 خشاک = آنچه بریده و جدا شود از چیزی، بریده، ریز-
 گوشت پاره ای که به پرندگان شکاری دهند، مسته،
 چشته
 خشبواه کردن = پیراستن درخت از خار و شاخه های
 افزون، خشاوه کردن
 خشته = تهیدست
 خشکانج = نحیف، لاغر- معشوق
 خَشِن = ناهموار، ناهنجار، ناتراشیده، پرغونه،
 کدر(مانیک بنیادین)
 خُشندگاه = کشاله ران
 خشنسار = پرنده ای سرسپید و تاریکگون تن
 خشو = زشت و نادرست و خطا
 خشیشا = مرغابی بزرگ
 خشین، خشن = کیودرنگ، تاریک رنگ، سیاه رنگ
 خشیون = شهریار، شاه بزرگ
 خشیه = شهریاری
 خصلت : کواسه
 خصوصیت : چهارمان *

خلّیق : خوش خوی
 خلیه = انبان، جو بال کوچک
 خُمار : باده زده، ناوان
 خمین = همایون
 خنبانیدن = تقلید کردن جنبشها و سکنه بگونه
 ریشخند، والوچانیدن
 خُنَبیدن = وشتن، هبک زدن
 خنپور = پل صراط - کشاورز - روز رستاخیز
 خنشی : کُماسه، نَتار، خنزک
 خنجیر = بوی تیزی که از سوختن استخوان، چرم، پشم
 و پنبه ی چرب، چراغ آنفروخته (خاموش) و مانده آن
 برآید - هرچیز تند و تیز
 خندریس، کندرش = نوشاک کهن
 خنزیر : خوک نر، گراز، بَغرا، کاس، ساد
 خنک = زاری، ضجه، ناله
 خَنگ = هاون - آواز بلند
 خنگسار = شوره که از آن باروت سازند
 خونند = خاوند، صاحب، مالک
 خُنیدن = پیچیدن آواز اندر کوه - نام آور شدن
 خنیدن = مکیدن
 خواجه = مالدار، دولتمند - رئیس طایفه - کاکل مرغ -
 آقا، رَد - کدخدا
 خواجیدن = آب دادن، خیره نگاه کردن
 خواچه = زانده روی سر (خروس)، تاگ (خروس)
 خوارزم = سرزمین آسایش و آرامش - انبوهی،
 فراوانی - آباد
 خوازه = طاق نصرت
 خواستگدار = ارث، میراث

خصوصیت : ویژگی - آشنایی، دوستی - چگونگی
 خط کش : پگمال
 خط مشی : راه و روش
 خطاطی : نویسشنگاری
 خطور : به یاد آمدن
 خُف : سم شتر، سَپَل، بلج
 خفّاش : شبکور، خرپیواز، شوآگ، شرزقه، شب بازه
 خفچه = شوشه ی زر و سیم، زر و نغره ی گداخته که
 اندر ناوچه ی آهنین ریخته باشند.
 خَفیدن = دم زدن - سرفیدن - تپیدن - اشنوسیدن
 خُفیدن = سرفیدن
 خلاصه : ژاو، پالیده
 خلخال : پاهنگ، پاهنگه، پآورنجن
 خلسه : بیخودی، بیخویشتنی، ربودگی
 خَلعت : پیشکش، پیشیاره، دادشاد
 خلق {معرب} : خو، خیم Humor
 خلک کردن = عارض شدن ناگهانی درد، تیر کشیدن،
 خله کردن
 خلم = خشم - آب بینی
 خُلم، آب بینی = مخاط (لاتینی؟)
 خلمیدن = بینی گرفتن
 خلنجیدن = با ناخن کردن
 خلنگ = دورنگ، ابلک - یکجور فیروزه، خلنج -
 درختی که ژد آن بیجاده است - خس و خار - به زبان
 مردم مازندران چوبی که کودکان بران نشینند - کعابه؟ -
 گرفتگی اندامها را گوند
 خلوص : بی آمیغی، سادگی
 خلیج (پارسی؟) : آبدره، شاخابه، کَناب

خوال = طعام
 خوالگر = طبابخ
 خواها = خواستن بسیار و همیشگی چیزی
 خواهاک = آنچه خواهند
 خواهان = خواستن چیزی در همان زمان
 خواهنده = کسیکه یکبار میخواهد
 خوچاریدن = نگاه داشتن - آزار نیدن
 خوچیدن = چیزی را بد دیدن - سخت بودن - شوخ
 چشم و سخت چشم بودن
 خوداستوار = قائم به ذات، متکی به نفس
 خوداشکار = بدیهی
 خوداوا و ناخوداوا = مصوت و صامت
 خودروکروکی : خودرو روگشاده
 خودنگار = خودکار (ماژیک) *
 خودویژه = مخصوص، منحصر بفرد
 خورجین : بار جامه
 خورش، خورشت = همخوارک *
 خورشیدن = گرد آوردن
 خورمهین = نام باستانی کرمانشان - خورشید بزرگ
 خورنگاه = کوشک و کاخ بهرام گور - تالار پذیرایی
 ومهمانخانه - خورنق
 خوریدن = به اروسی دعوت کردن
 خوریژ = خاکستر گرم، خریژ، خرش، خل، خرگ
 خوزیدن = طلبیدن، دعوت کردن
 خوستن = خواستن، پرسیدن
 خوسیدن (شوشتری) = خفتن
 خوش رک = همسر روان خدای زمان
 خوشه گندم = واس (درگاه)

خوط = بزرگ، مهتر، رییس
 خوکا = پرز، ریزه های سپید
 خونج = جغد، پز شک، ویک، آکو، آگو، کُنْگَر
 خونچه = تبغچه اروس
 خونیرث بامی = با گردونه های خوب (ایران
 درخشان)
 خوهل = ضغاطه، اندر کرجی جای پای گذاشتن
 کرجیران
 خوَهَل xvahl = کج، اریب، خل - چوبی که پشت
 پاشنه یا اندر پیش کفش نهند
 خویسه = منازعه، مناقشه
 خویشمند = مالک *
 خویشمندگی = مالکیت *
 خویشه = ملک *
 خویشی = ملکیت *
 خوییدن xveyidan = عرق کردن، ترانیدن
 خَه = واژه ی تحسین، زه، زهی! خهی! خوشا! مرحبا،
 نیکا
 خَه، خَه = غذا
 خیال، وهم : ترسه
 خیانت : دندش، دغایش، ماری، کژپیمانی
 خیاو = نام پیشین مشکین شهر
 خیجه، انبله = تمر هندی
 خیرو = شببو، گل همیشه بهار، حظمی
 خیزران = تباشیر، نی هندی
 خیلتاش : همقطار
 د / دزندیس = همانا، گوا
 دابا = گل سرخ

داسر؟ = هدیه	دآپرزه = پرستو
داسکالَه = عصای سرکج	داچک = گوشواره
داس = کوره آگورپزی	داختن = دانستن
داساب = دهش، دادن، داشاد، داشن	داخول = دام شکارگر
داسبرد : تبوکه	دادباخته = محکوم علیه
داسخار = تفاله	دادجو = موکل
داغول = دغول، عیار، مکار، حرامزاده، آب زیرگاه	دادخواهینامه = عریضه
دالفک = آتشفشان خاموش رودبار - نام سرداران آمارد -	دادر (سمرکندی) = دوست، برادر
آشیانه شاهین	دادرسی = محاکمه
دامو = بزرگوار، بخشایشگر	دادستان = فتوا، قضاوت
داموز = گولینیسست پهن که با آن خاک ومانند آن را بالا	دادشکن = مجرم
و پایین کشانند	دادشکنی کردن = مرتکب خلاف شدن
دامیدن = بربالا رفتن - برابر چیزی شدن - از بیخ	دادشناس = حقوقدان
کندن - تخم افشاندن	دادگاه استان = محکمه استیناف
دانسیته : چگالی، انبوهی	دادگاه بخش = محکمه صلح
دانگانه = مالیات	دادگاه شهرستان = محکمه بدایت
داوطلب = پستاجو *	دادمند، دادگستر = منصف، عادل
دای = دیوار گلین	دادنوشته، دادنامه = عرضحال
دایاق : چوب دوشاخه برای زیر درخت تا نیفتد، هاچه	داده های اصلی : فر داده ها
دائره، دایره : ایرال، پرهون، گرد، دوردار، چنبر،	دارات = نغمه - دست افشان
ابزارخنیا، دف، دورویه، دُریه، داریه	دارافزین، تکیه گاه : لَمِشگاه ، جَفَس گاه، چَفسه گاه،
دانم التزاید : روزافزون	پشتوانه
دب اصغر : هفت اورنگ کهن، تریشگ	دارالملک : همایون گاه
دب اکبر : هفت اورنگ مهین	دارخال = شاخه نورسته
دباغ : آشگر، چرمگر، پوستپیرا، تیماجگر	دارلعماره = دیوانخانه
دبش، عقص : گَس (دارای مزه ای که دهان را در هم	دارنگ = خوان رنگین
کشاند مانند مزه ی مازو و سنجد نابرسیده وخرمالو)	داس زرین = ماه نو
دبوس = تپوز	داستان مینیمالیستی : داستانک

دُرد = آنچه که از آبگونگان (مانند روغن ونبید) ته نشین شود، ماتک کدری که در ته گولین آبگونگان ته نشین شود، انتها، آخر
دُردانه : فرمروارید، مروارید یکتا
درزن = سوزن
درسر کسی / چیزی / کاری کردن / گذاشتن = فدا کردن
درسر چیزی رفتن = قربان شدن
دُرشت = جرت (یارا)، کوشش (تخشش) (مانیک (های) بنیادین)
درغوش = درویش
درغولیدن = غلتیدن
درکا = رود کوچک
درکوکری = هزینه ی راهنوردی که میان همراهان میبخشد، دانگ
دِرلک = جامه کوتاه بشن آستین کوتاه پیش باز، صدره، شاماکچه (کُرته)
دَرماش = یک جور گیاه
درمیدن = دمیدن، وزیدن، او آو سگ
درنا : اندوهخورک، کلنگ، آتشین مرغ
درنتیجه : برآیه اینکه
دَرند = شکل و صورت، شمایل - طرز، روش
درنه = شمشیر آبدار
دَرِواخ = دلیر، یل
درود = چوب - تخته - درخت
دروز = سورستان
دروژیدن = فریباندن
درویش = راهب
دریای سپید = دریای مدیترانه

دبه : انکارپس از اقرار، وادنگ
دبه روغن : لورانک، لولانک
دبیلک = گردباد، تندباد، دوله باد
دِپورت : بازگرداندن، بیرون کردن، تارانش
دجال : فریبکار
دُجک = گره، بند، گرفتگی، بستگی
دجملکو زدن = دشنام گفتن
دخالت : میانجیگری - زبانرانی (فضولی)
دخانیات : دودگان، دودآورها
دختپرده = بکارت hymen
دخل و تصرف : دستکاری
دُخنه دان : عودسوز، مجمره
دخیوم = فرشته نگاهبان زمستان
در اهتزاز بودن : بال افشانی کردن (پرچم)
در حق : بر آستای
در صورتی که : با آنکه
در محظور : اندر تنگنا
در مقابل : فراروی
در اسرع وقت : با شتاب، در کمترین زمان، هرچه زودتر
درانگ = دریایی که جایگاه فرشتگان است
دراور : کَشوی
دراي = زنگ بزرگ، ناقوس
درايیدن = آواز کردن
دراَرُخشیدن، دراَرُخشیدن = لرزیدن و در هم کشیده شدن پوست
در بند = کوچۀ ی پهن و بزرگ
درپین کردن = دربه، دربی، درپی پینه کردن
در حال توسعه : روبه پیشرفت

دُرد = آنچه که از آبگونگان (مانند روغن ونبید) ته نشین شود، ماتک کدری که در ته گولین آبگونگان ته نشین شود، انتها، آخر
دُردانه : فرمروارید، مروارید یکتا
درزن = سوزن
درسر کسی / چیزی / کاری کردن / گذاشتن = فدا کردن
درسر چیزی رفتن = قربان شدن
دُرشت = جرت (یارا)، کوشش (تخشش) (مانیک (های) بنیادین)
درغوش = درویش
درغولیدن = غلتیدن
درکا = رود کوچک
درکوکری = هزینه ی راهنوردی که میان همراهان میبخشد، دانگ
دِرلک = جامه کوتاه بشن آستین کوتاه پیش باز، صدره، شاماکچه (کُرته)
دَرماش = یک جور گیاه
درمیدن = دمیدن، وزیدن، او آو سگ
درنا : اندوهخورک، کلنگ، آتشین مرغ
درنتیجه : برآیه اینکه
دَرند = شکل و صورت، شمایل - طرز، روش
درنه = شمشیر آبدار
دَرِواخ = دلیر، یل
درود = چوب - تخته - درخت
دروز = سورستان
دروژیدن = فریباندن
درویش = راهب
دریای سپید = دریای مدیترانه

دستوم = تذکر که ثبات معنیها اندر نفس انسانی
 باشد-تصور-حفظ، یاد
 دستینه = فرمان پادشاه، ترقیع حکم
 دسر: دندان مز
 دسه = رشته-پود-نخ
 دسیسه: ترفند نهانی، پنهانکاری
 دَش = خودارایی، خودسازی
 دش ارج = مبتذل*
 دُشاب = شیر خرم و انگور
 دشته = پلاسم، پلاسم
 دشخت = بدقول
 دشخواریاب = صعب الوصول
 دشدارو = مواد مخدر*
 دُشدمی = تنگی نفس dyspnea
 دُشکام = ناخواهان، بی میل و رغبت
 دُشکیو = ناشکیبا
 دُشمیز = ضد-آخشیگان چهارگانه (دساتیری)
 دعا: آزا، هُماست
 دَع، گوده نهستی = playa
 دغلکاری = تقلب
 دَفراز = بخش غشنگ شهرستان رودبار، بازمانده های
 فراوان دارد
 دفرب = دالان، دهلیز
 دفزک = گنده، ستبر، فربه، عظیم الجثه
 دفع الوقت کردن: امروز و فردا کردن
 دفع کردن، بیرون انداختن: اشاندن
 دفن کردن: نکندن، آجیدن (جامه بخیه کردن سوزنی)،
 گورانندن (تاجیکی)

دزد = بدجنس (مانیک (های) بنیادین)
 دزک = دستارچه، دستمال، روپاک
 دُژ، دوزه = روغن، جلا
 دژاگاه = منحرف
 دُژالود = خشمگین
 دژگند = متعفن
 دُژند = تند و تیز
 دُژنه = نیش
 دسپوتیسیم Despotisme: خدایگانی، خدایگان
 سالاری
 دست = مسند [ور = صاحب دستور = صاحب منصب،
 وزیر]
 دست بر قضا: ناگهان، ناگاه
 دست به عصا: با چشم باز، با هشپاری
 دست نخست = نوس، نوبر
 دستاس = آسی کوچک که دوسنگ بر روی هم دارد
 ودارای دسته ای چوبی
 دستان = نغمه، آهنگ
 دستایه = حاصل، نتیجه
 دستبانچه = النگو، دستبند
 دستبند = سوار
 دستدان = پستو
 دستره = داس کوچک، دست اره، اره کوچک
 دستگرد، دستگره = معبد نصاری
 دستلاف = فروش نخستی که فروشندگان کنند،
 دش (نیشاپوری)
 دستور = مامور، وکیل
 دستوزه = نامزد، نشان شده

دلّام = بیماری که اندر سنّه (اثر) آن دانه های سرخ و ریزی روی تن بیمار پدیدار شود، سرخجه، مخملک، دلّم، ژمژمه، سپروه

دلّام = بیماری که اندر سنه آن دانه هایی سرخ و ریز روی تن بیمار پدیدار شود

دلّام = ژوپین، نیزه

دلر : دِلَم، پِشَلَنگ، کمانه؟

دلفین : دَخَس، خوک دریایی

دلگرمی = اُستام، ساز وبرگ اسب، اعتماد

دلنشان = مطبوع، مرغوب، مقبول، موثر

دلو : هیچه، هیزه، دهوه، اَبیر

دلیجان : پالکی

دلیل : رهنمون، راین

دلیور = دلیر

دمامه = بوندگی (موجود) پندارین که به نگاره زنی زشت و جادوگر تن داده (مجسم) شود

دمپینگ dumping : بازارشکنی

دَمَغ : سرخوره، بور

دمق : دمغ، دمک

دمل : پیله، آبه، آماسه، کورک

دَموز = آواز نرم و آهسته، (پیانو)

دموزن = کوره و دم آهنگری

دموکراتیک : مردم سالاری

دندان قروچه : دندان قروچه، دندان شکافه

دندانمال، دندانفریز = خمیر دندان dentifrice

دندانیدن = خاییدن

دندست = آواز و سخنی که از روی خشم باشد، آوای ژکیدن، لُندیدن

دقت : پَرسونگی

دقت : رَزینگی

دقیقا : هوشدارانه، مُکانه، تَرَنگانه

دقیقه : مایوک

دک = بی علف و سبزه، درختی که برگهای آن

دک = راس

دَک = گدایی

دکان : دوکان، کرپه

دکترین : اُفراه، اُفراه- اُفراهی

دکلمه : به خوانی، خوب خوانی

دکمه، تکمه، دگمه : بندینه، بندنه، گوک، اخگوژنه، گوکجه، هررا؟

دکوراتور : آرایه گر، ... آرا

دکوراتیو : آرایشی

دکوراسیون : ... آرایی

دگردیسی = تغییر بنیادی (شکلی را یکسره به شکلی دیگر اندر آوردن)

دگرکنشزایی، آزیر = آلرژی allergy

دگماتیسیم : جزمیت- فلسفه مبتنی بر یقین و آن کوده اندیشه های کسانیسست که باورمند به حل پرسمان فرازمینی با روش دانشیک هستند

دل به دست آوردن = نالش

دلّاک : گرا

دلّال : سمسار، کهبَد، داسار، داستار

دلالت : راه‌نمایی - برهان‌آوری - نشان‌گری، مانیک‌رسانی، زبان‌زد‌ترکی

دلّاله : داسار، میانجی، جافکش (جاف = روسپی)، جاکش

دندیدن = منگیدن، زیر لب آهسته با خود سخن گفتن
 دنگال = بزرگ و وسیع، فراخ
 دنگاله = آبی که در زمستان در بالای ناودان یا جای
 دیگر یخ بسته آویزان گردد؛ گلفه‌شنگ، استالاکتیت،
 گلفخ‌شنگ، دنگداله (چکیده)
 دَنه = شادی - زمزمه شور و خروش - سرخوشی
 آواز خوانی زنان نیکسدا
 دنی الطبع : فرومایه، ناجوانمرد، هرزه پرست
 دَنیدن = خرامیدن، به نشاط رفتن - از خشم وقهر
 جوشیدن - زمزمه کردن - غان
 دنیر : دینار (ده تایی)
 دوات : خوالستان، آمه
 دوارستن dvaarastan = هجوم بردن
 دوبله : دگرزبانی - دوپشته، پهلو به پهلو
 دوپینگ : زورافزایی
 دودله = دو چوب الک و دولک، لات
 دوزخمی = ذوالقرعتین (نبض)
 دوزه = گوشه
 دوشیزه - خدا = بغدخت
 دوقلو : جنابه، هم آیند، همشکم
 دوگانگی = اختلاف
 دَوَل = ملاحظه، تاخیر در انجام کاری
 دومان (کردی) = توفان (کردی)، ابر، مه
 دومانا (آذری) = توفان
 دومر = یکسد
 دونی = غفلت و بی‌اعتنایی - کشتی دراز و تیزرو،
 دونیج
 ده وی = ده برابر

دها = زیرکی، هوشمندی، اژییری، اریشی
 دهار = غار، دره، شکاف کوه - فضل، دانش
 دهاز = بانگ، خروش، نعره - دانش، خرد
 دهانیدن = عطا کنانیدن
 دهشیار = نیکشانس
 دیاگرام : نمودار
 دیالکتیک : دوچیمگویک
 دیبا = دیوبافته
 دیرباز = طویل‌المدت long term
 دیز = یکجور دیگ
 دیسک = نان و تبگی که اندر آن نان و خوراک خورند،
 سینی
 دیشلمه : گازنگیر، پانیدپهلو
 دیفتری، خناق : خُناک، تسباییدن، زهر باد، بادزهره
 دیلمک = رتیلا
 دیم = چهره
 دیمه = باران آرام و پیوسته، شب‌نم، روشنی، فروغ
 دیمه = معبد - کلیسا
 دیمی : باران خور، بَش
 دینامیت : شکافنده
 دیوان = مجمع، پهرست
 دیوپای = عنکبوت
 دیوٹ : نامرد، بیرشک، زن بمزد، دنگل، غراچه، زن بر،
 کلتبان، غرزن، کشخان - گردنگ، گردنگل - پژوند
 دیوچه = زالو
 دیومار = اژدها
 دیهول، داهول = تاگ گوهرنشانده
 دینه = دیروزی

دینیار = روحانی
 ذات الجنب: برسام، التهاب سینه، برسامه pleurisy
 ذات الریه: ششمار
 ذرت (پارسی؟): بلال، بابا گندم، زرت
 ذره ای: خردیزی
 ذق زدن: بهانه گرفتن، زغ زدن
 ذکر: آیات
 ذمه: تاوان، پیام، برگردن
 ذوزنقه: زنخدار (زنقه: زنخ)
 ذهن: منت
 ذهنی: درون خودی
 رابطه: همبستگی
 راحه الحلقوم: نرمینه
 راخ = اندوه
 راخ = اندوه بسیار
 رادار: ردیاب، رسیاب
 رادک = ناب، بی آرایش و غشنگ-گیرا فریبا
 راده: نشانه حسابداران
 رادیاتور: تابشگر، سربرغ
 رادیکال: ریشگی
 رادیوترابی: پرتودرمانی
 رادیوم = پرتوین
 رازان = درختی سخت که از چوب آن نیزه سازند
 راست ایستادن = درست و مرتب شدن
 راست آمدن = موافق آمدن
 راست به راست = تحت اللفظ
 راست رایاندن = تدبیر امور کردن
 راستا = عمود

راستبودی = حقانیت
 راستپهلوی = متساوی الساقین
 راستگونه = به حق
 راش، راژ = توده و انبار غله پاک شده
 راک = کاسه چوبی
 رامک = تودلرونده، فریبا، پرکشش، غشنگ
 راموز = ناو خدا (عربی؟)
 رانا = فرشته بخشایش و بزرگواری
 رانت، خاصه خرجی: ویژه خواری، نهانسود
 راود = زمین پست و بلند و پر آب و چرامین، سبزه زار
 راوک = باده نیکگووار
 راونده = عوعو کننده
 راویز = خارشتر (گیاه)
 راه حل: گره گشایی، گره زدایی
 راه شوسه: برنشینراه
 راه فرعی: راه روستایی، شاخه راه
 راهب: روهبان، هرتاسب، دینکار، جهانرها، ترسای
 پارسا
 راهگاه = راهرو *
 رایکا = خوشسیما، دوست داشتنی
 رای = بوشا (آندراج)، چاشتک
 رُب: شیره، جبه
 رب النوع: داراگونه، پروردگارگونه، ویژه بغ
 ربا: تنزیل پول، اندوخش، کلندر
 رباط: بندینه
 رباعی: چارانه
 ربیبه = دختراندر (دخترشوهراز زن پیشین)، دایه،
 پرستار

رتق و فتق : سر و سامان دادن
 رتق و فتق : گیر و گرفت، گشایش و رهایش، بستن و گشادن
 رُتوش : پرداخت
 رتوشور : پرداخت کار
 رتیل : چَرَزَنَخْت (بیرجندی)، دُلمک
 رتیلا : گال
 رجزخوانی : گاو تازی
 رحم : بون، زهدان، بوگان
 رحم کردن : چین از ابرو گذاشتن (برهان)
 رحیم : آمرزگار همیشه ای
 رُخبام = قرنیز
 رخیدن = تند تند دمیدن، تاسه
 الرّد = تور کاهکشی
 ردالعجز علی الصدر : بُنسری
 ردالمطلع : باز آورد آغازینه
 ردکردن : هَدَمان کردن
 رزاب = باده گوارا
 رزمایش = رزم آزمایش، مانور
 رزم آرایی = tactic
 رزم آمایی = strategy
 رزومه : کارنامک
 رَزَد = حریص
 رژیَم : هنجار، کارکرد پیوسته (اندر دستگاههای فندی)
 - سازگان
 رساکردن = معرکه کرد، عالی بود
 رستات = فرشته درستی و دادگری و راستی
 رستاد = وظیفه، راتبه، مقرر، ورشاد، جامگی

رستاک رشتاک = شاخه نو
 رستم صولت : پهلوان پنبه، ترسوی دلیرنما
 رستوران : خوردی پزی
 رُستی = روزی - بهره، نصیب
 رُستی = فراغت
 رَسشگاه = مقصد *
 رسم : یَنگ
 رسم و توصیف کردن : پَنگاشتن (آندراج)
 رَسَن : ریسمان، پال، بند، ریجه
 رسوب : ته نشست، دُرد، لُرد
 رسول : وچرگر، وجوگر، پاخ
 رَش = بازو - یکجور جامه ابریشمین گرانبها - پشته
 تپه، زمین پشته پشته - یکجور خرمای سیاه
 رشت = پلید، گنده
 رُشتن = رزیدن
 رشته حقوق : رشته دادوری
 رَشکا = دلاور، چیره، پیروز
 رشنو = فرشته دادگری
 رَشی = روستایی اندر رودبار سرشار از ماندمانها و نشانه های ایران باستان است
 رصد کردن : هودلیدن، نپاهیدن، ترانگریستن *
 رطب و یابس : یاوه، گزاف
 رطل : پیاله
 رعایت : شکوهش، پاسداری
 رعد : بُخنو، کَنور
 رعیت : دهنود
 رِفال = موی فروهشته بیچین و شکن
 رفاهیت : گردران

رماتیسم *rheumatism*: ماهیچه تبسی، ریمیدگی
 رَمَرم = دسته دسته - گوناگون-مقابل
 رماس = کُنْدُر
 رُمبیدن = فروریختن سغ و دیوار
 رمز: نهانه *
 رمزایستن = لغزاندن
 رموی = نامرغوب، پست
 رمیت کردن = افکندن
 رنب = آب دماغ
 رنگ = بز کوهی
 رنگنگار = ماژیک *
 رواکی = باده بیدرد، باده ناب
 روال = خودرو * (نه شیوه)
 رواندوز = از شهرهای باستانی ایران اندر اراک
 (عراق) - غشنگ، خوبنما، دلپذیر
 روایت: باز گفتن، رویدادگویی، آبکشیدن، آب بردن
 روبوت، ربات: رایکار
 روبیان = میگو
 روح اژه = نوره، واجبی
 روجاک = هدیه و پولی که هنگام دیدن اروس دهند
 روحانی: مینویی؛ دینیار
 رودک = گورکن
 روزپالا = قوت و روزی
 روزنان = مردی که همسخنی و معاشرت با زنان را
 دوست دارد و با ایشان بسیار سخن گوید
 روژیدن = بیرون آمدن، سرچشمه گرفتن
 روشنفکر: دل آگاه، دانشپژوه
 روزه: سوگ آوا

رفراکسیون: شکست، بازشکن
 رفرائندوم: همه پرسی
 رفرش: بازآوری
 رفع: زدایش، برداشتن، برگرفتن
 رفع القصه، قصه برداشتن: گزارش دادن
 رفع تکلیف: انجام سرسری، بی پایه کار کردن
 رفع مزاحمت: زدایش زیان رسانی
 رفع مشکل: چاره جویی - چاره گشایی، گره گشایی
 رفع و رجوع کردن: سروسامان دادن، آشتی دادن
 رفلکسیون: بازتابش، بازتاب
 رفوگری: درزگیری، پاره دوزی
 رفیع: هول
 رقام: چنگکدوز
 رقت: مهربانی، نازکدلی، نرمی
 رقت انگیز: درد آور، سوز آور
 رقص: فرخه، وش، وشت
 رقیق: تنک، شل، هاموار، آبناک، نسود، کم مایه
 رقیق القلب: نازک دل، نرم دل
 رکاب: وهنگ، پاتخته
 رکود: ایستا - بازایستایی، درجازدن
 رکورد: برگه ی (پرونده)
 رکورد: فرانجام، برترین، بهاد
 رکورد شکستن: گوی پیشی ربودن
 رگیار = رگ ((سغدی) = تندر)
 رگفراخی = وریداک، واریس *varicosis*
 رل، نقش: زَمود
 رم = گوشت اندرون دهان
 رم = موی زهار

روفانیدن = پاک کردن دندان، دندان کاو زدن
 رولور : ششلول
 رَوَن = آزمایش
 رون = سبب، علت، جهت
 رونیک = چوبی سرخ که با آن رنگ کنند
 روهِینا = پولاد و آهن گوهر دار
 روی سوخته = سولفور مس
 رویا : تیناب، خومن **xvamn**
 رویان = گیاهک
 رویگاه = قبله گاه
 رویه = وجه *
 رهاوه = نیک آهنگ
 رهی = بنده
 ریاضت : زِهَنجَه
 ریب : گمان افکنی، دودلی
 ریتم **Rythme** : ضرباهنگ، هنجار
 ریحان : اسپرم، وَنَجَنک، نازبوی
 ریدیدن = نابود شدن، پراکنده شدن
 ریسایکلینگ **Recycling** : دورگردی
 ریستن = آهسته سخن گفتن
 ریغال = قدح، زیغال، کشکول، نفاغ
 ریف : برش خربزه
 ریکا، رایکا = محبوب، معشوق
 ریما (یونانی) : کرگدن (سریانی)
 ریماز = جامه ای نازک و کیمیا
 ریموت کنترل : دور فرمان
 رینگ : آوردگاه، میدان مشت زنی
 ریواز = دادگری، درستکاری

ریواس = جوکر، چکری
 ریه، ریوی : شُش، جگرسفید، شُشی
 ریهانیدن = ویرانیدن، فرو ریزانیدن
 ریتم : کوباهنگ
 ریسه = سری، مجموعه
 رنوس مطالب : سرنوشتار
 رئیس : سرچیک
 رئیسجمهور : سرفرمدار، کشورسالار *
 زابغر = آن باشد که کسی دهان خود را پر باد کند و
 دیگری چنان دستی بر آن زند که باد از دهان وی با آوا
 جهد، زُنْبُغُل
 زاپاس : ینگه، یخنی
 زاج : زاگ، رنگ بلور، زاغ
 زاغدل = قسی القلب
 زاق، زاگ = فرزند
 زاگدیس = **allelomorph**
 زاگرس = (پشتکوه)، اَبَرَسِن، زَگروتی (شهری مادی)
 زالزالک = کج؟، علفشیران، زعرور (کلنگ)
 زامسکه = بتونه؟
 زامله = طفیلی، دنباله
 زاو = شکاف و درز
 زاوش = مشتری
 زاولانه = بندوقید، جعد
 زاویه تماس : گوشه پرماس
 زاویه حمله : گوشه تاز
 زاهد : دژآکام
 زایجه = **horâ** پهلوی از **hora** سانسکریت که خود
 از یونانی است

زایسَفان = زن زانو، زاچه (← پازاچ)
 زبان آوری = فصاحت، بلاغت
 زبرسو = علوی
 زبره = سطح *
 زبوزه زدن = ضجه زدن
 زجاجیه : آب گینه گون، آبگینه ای، جامینه
 زحمت زیاد : گُرم
 زُخم : زُهم، دوشند، بوی گوشت
 زخنده = آه وناله کننده
 زخور = استخوان آرواره، زفر
 زخیدن = زور زدن هنگام ریدن-هن هن کردن، نفس
 نفس زدن
 زراغن، زراغنک = زمین ریگناک
 زراوشان = گلی بسیار غشنگ و بزرگ
 زربین = درخت تناور و همیشه
 زَرَج = کبک
 زِرک = زالو
 زرمانا = حملان، زر فراساخته کیمیاگران
 زرنک = درختی کوهی بسیار استوار و پرتوان - نوک
 کوه
 زَرنگ = نو، تازه- گله اسب
 زرواس = دهش، بزرگواری، نیکی
 زرورق : زرک
 زرین چوجه = زرین پستان، زرین سینه، دلربا، غشنگ
 زریو = آرام- برجسته، خوددار از آلودگی
 زعفران : جادی، جسادی، لرکیماس، نجوان، دلگان،
 هُرد
 زغار = گل ولای

زغاک، ژغاک = دسته از شاخه درخت
 زغلم = گونه ای پرنده، کیپو
 زغنبت = کوفت، زهرمار
 زغنگانیدن = آه کشیدن
 زَغنه = خیزش آهو- آواز نغمه
 زغه = سدای جغد؟
 زَغیدن = فشردن
 زغیرک = تخم کتان، زغیر
 زفاف : شب زناشویی، سوناری (اروسی)
 زُفت = بخیل، ممسک، لثیم، ناخن خشک-ترشروی،
 خشن
 زَفَت = درشت، ستبر، فربه، دفرک-هنگفت
 زفریدن = کم خوردن
 زُفه = سد و بند شکسته
 زفیر : فرادم
 زقزقیدن = لنگان راه رفتن
 زکات : هشتیک، پاکانه، برگزیده دارایی
 زکام : هَنگ، هوزرافه
 زگچوب = مداد *
 زلال : نوشگوار، پالوده، هُمگ (صاف)، سپیده)
 (آلبومین)
 زلزله : زمین جُمبی / زمین جُنُبش / زمین جُمبَه
 زلف : گُلاله
 زَلَه = به ستوه آوردن
 زله = یکجور پرنده
 زَلیفَن = ترس-کینه، انتقام
 زمان درنگ = بقاء مطلق، دهر
 زمانزد = موعدمقرر، زمان معین، ضرب الاجل

زوف کردن = سرگشادن زخم و بیرون شدن چرک و خون
 از آن و پختن برسیدن زخم
 زونکن (آلمانی) Zonneken: پروندان، فایل
 زه زدن = از میدان گریختن
 زهار = شرمگاه
 زهانیدن = گشودن فرمودن - قوت دادن - اندر بازی
 نرد - زیرافکنند
 زهربوی = چربی اسپند که به آتش پیشکش میکرده
 اند
 زهزاد = نسل، فرزند
 زی = طرف، به عقیده، به نظر
 زیا = جانوران
 زیاد: وسناد، وشتاد
 زیارت: مسیتارش، مسیتن
 زیانیدن = حیات دادن، زنده کردن، زنانیدن
 زیب: آرایش، پرمون
 زیپ: غث، کیپ بستن
 زیچ = خوشطبع، ظریف - لاغ
 زیشک = تخم شپش
 زیغال = پیاله بزرگ باده
 زیف = بی ادبی
 زیگ = پرنده ای کوچک و زیبا و خاکستریرنگ با
 زیربالهای سرخرنگ - یکی از هفت خانواده بزرگ
 اشکانی
 زیگزاگ: کُنْگَر دَار
 زیله (zilla, zalla jhillika) = جیرجیرک
 زیمور = فاش کردن راز مردم
 زینهار = از این هار، مهلت

زمرد = اوزمُبرد (پهلوی)، مینو
 زمزمیدن = بسیار خوردن - آهسته شنوسیدن
 زمهریر = سردی بسیار سخت، جای بسیار سرد، شجام
 زن کاسیر = مردی که زنش روسپی باشد
 زنا: جهمرزی
 زناکننده: غُتفره، جهمرز
 زنبور سرخ / عسل: غَلْفَج، کَبِت، گوژ، پَرَمَر، مَنج،
 کُلین، وِبَز، فَرِیژ
 زنجاب، سنجاب = اشباع شده با آب - تراوش آب از
 زخم - زنج (صمغ)
 زنجانیده = آزار رسیده و مانده از راه رفتن
 زنجیل = شنکلیل، سندهی، آدرک، زنگاپیل
 زنجه = زبانه آتش
 زنجیدن = نوحه گری کردن
 زَنخ زدن = افسانه سرودن - سخن بیهوده
 زندوپازند = چوب ایستنده را بر چوب اوتاننده مالند
 برای افروختن آتش
 زندیدن = آبستن و باردار شدن
 زنگیچه = ابتدای ساعد دست مرفق آرنج
 زنمرد = نکاح، ازدواج
 زنویدن = نالیدن و زوزه کشیدن سگ، هریر
 زواده = زاد، توشه
 زودرو = حثیث الحرکه
 زوریدن = بلند کردن و افراشتن
 زورینم = تکه ای به شونیک پارچه که روی گریبان
 جامه دوخته شود، یقه
 زوزن = زادگاه به آفرید دلاور پادتازی ایران
 زوشیدن = تند و تیز، سخت - زودخشم؟

ژوهیدن = چکیدن آب باران از سغ

ژید = رفاه و ناز و نعمت

ژیکلور : سوزاکپاش

ژیکمان = مانند دانه های نرم باران

ژیروسکوپ : چرخش نما

ژنو فیزیک : زام گتیک، گتیک

سایح : آشناکن

سابوته (دساتیری؟) = پیرزن

سابود = هاله - خرمن ماه - درخت پیچ

ساج (ترکی؟، گیل) = تابه نان پزی

ساجمه : سربک، سرب ریزه

ساجی = سپیده

ساحل : کرت، فرواد، کرانه

ساختن = چاروگ

سادو = جوکی؟

ساده لوح : هالو

سار = پرنده ای با بالهای سیاه

ساردین : ریزه کولی، سماریس، موتو

سارنج = پرنده ای سیاهرنگ

سارو = پرندۀ سخنپرداز و غشنگ

سارونه = درخت انگور

ساروی، ساروک = بُرگ

ساره = پرنده ای با خالهای سپید اندر پره‌های

سیاهرنگ

سازو، پیشن = لیف خرما، نی زیغ - مَرسی که از لیف

خرما بافند و آن بسیار سفت است و پیشتر اندر کشتی

بکار رفتی

ساسات : دریچه ی هوا

زیومانه = مسکن*

ژاغر = جاخدان، جهاله، گزار

ژاندارم : پاسدار، پاتاژ

ژتون jeton : پولک، تنوک - بهامهر

ژدوار = ستاره پروین

ژده = ابزاری که سنگ را دندانۀ دار کند، استوار

ژرفدمی = نفس عمیق hyperpnea

ژست : نگاره، کرشم

ژغند = بانگ بلند، غرش درنده جانوران

ژفیدن = خیسیدن، ترشدن

ژکاره = لجوج، کینه ور

ژکفر = شکبیا

ژکفری = صبروشکیب

ژکیدن = کوک شدن، ازجا در رفتن

ژلاتین : دیرزندک، دلمه، سریشم، دُردینه

ژله : لرزانک، یخنی، رویخی

ژم = قابله

ژنراتور : اپوراک

ژنرال : سردار

ژنگ = دخترمانی - به مانیک شبنم پایان پاییز و آغاز

بهار

ژوا = پرنده ای کوچک با سروگردن سرخرنگ، ژوک

ژوپون : شلیته، دامن کوتاه

ژوری : داتور (قاضی)

ژوری دوزی : روزنه دوزی

ژوژه = آتش زیر خاکستر

ژوله = چکاوک

ژولیک (گیلانی) = زرنگ، چابک

ساینا = فرشته و پرنده پیروزی
 سایه نما = تصویر ضدنور، سیلونت
 سب کردن = بد گفتن، لعن کردن
 سباح: شناگری
 سبت: فرزندان
 سبزک = بنگ، حشیش
 سبنده = کفش بی نوک، نیم موزه، چنل
 سبوز = آواز آهسته، پای آواز
 سبوی اشکنک = کلاغ سبز، کاسه شکنک، کراج،
 کاسکنه، سبوشکنک، سنقره
 سبیانه = یک جور کفش، پیشموزه
 سپانو = دانا- باهوش
 سپختن = فرو بردن میخ در دیوار
 سپرانیدن = فروشتن، اجازه دادن
 سپرغ = زبانه آتش
 سپرک = شکوفه؟؛ زردچوبه، حصبه
 سپنج = اقامتگاه مسافران
 سپندان = گیاهی از تیره چلیپاییها با گل‌های کوچک
 زردرنگ
 سپوختن = دور انداختن، به دیرکرد انداختن، بی‌روایی
 کردن، به زور فرو بردن و بر آوردن
 سپوری = کامل، بی نقص در برابر کُل، کمین
 سپهرم = هر گیاه نیکبو، سبزه، میوه
 سپیدجامگان = هواداران مه آفرید (هاشم بن مقنع) با
 تازیان اندر خراسان جنگید - پیروان شت ایسا،
 حواریون
 سپیدک = سپید ملوس، پگاهان - برفک
 ستارچه = اخگر

ساسکان = یک جور پیکان و نیزه
 ساسنا = آیین، فرمان
 ساطور: فرتیغ
 ساعت: تسونما Clock
 ساعت: هاسر {اوستایی} Hours، تسو
 ساغر: جام-آوند مایعات
 ساق پا: از غوزک تا زانو، پتیشان، ساغ
 ساقه: اون، استاک
 ساقی: پیاله گردان، ساغرانداز، چمانی
 ساک: انبان، کوله پشتی، توبره
 ساکت، بی صدا: بی دنگ
 ساکر = برآورد کننده، تخمین زن، تقویم گر(?)
 ساگ = تخته و پیشخوانی که صراف بر آن وجوه خود
 را شمارد
 سالک: از سالوک پارسی
 سالک: رهرو
 سام = بیماری-ورم
 سام کیس = بزرگ، نامدار، پاسمند
 ساماخچه، شاماکچه = سینه بند زنان
 سامیز = سنگی که کارد و شمشیر تیز کند
 ساناتوریم: آسایشگاه
 سانحه: آکمت
 ساوزیدن = مالیدن، ساییدن
 ساویز = خوش خلق، نیکخو
 ساها = هواپیمای ارتش
 ساهور = سنگ سخت، سنگ شکن
 سایانیدن = صیقل کردن
 سایدبای ساید: (یخچال-یخ زن) هم بر

سدره المنتهی: آنجا که بغ را توان دیدن
سَدیر = یکی از کاخهای بهرام گور که از سه گنبد
ساخته شده بود

سرو وضع: سرو ریخت، نما و اندام
سراب: واله، قُنْدُز (سگ آبی)، بوراب، کوراب، گوراب،
بهمانا

سراجی: کیف سازی (اکنون)، زین سازی (پیشتر)،
چرم سازی

سراسک = یک جور واتک (حشره)

سرافزون = کار زیادی و بیهوده، لهو و لعب
سراور = سردسته، رهبر

سرب = حال و دل و شان و نفش

سرباک = سردار، سیاستمدار

سرباکی = سیاست

سربینه = رختکن گرمابه

سرپیدن = بخود پیچیدن

سرتیز = خار

سُرَجِنَبند = سورتمه *

سِرجه = یک جور گنجشک

سرحال: تردماغ (بانشاط)

سرخچه = حصبه

سرخه ولیک = درختچه ای جنگلی با دانه های

سرخرنگ غشنگ

سردگان = نجیبان

سررو = سفر

سرزک = شاخه، خوشه

سرشتن = بن اکنون آن سریش

سرشناسه = مدخل - عنوان

ستاره سحری: روجا

ستاغ = عقیم، زن نازا

ستاوند = بالاخانه

ستاوه = اغفال

ستبرا = حجم

ستنگ = راست و استوار

ستو = گونه ای ساز - نام آهنگی

ستودان = گورستان، مرغزن، خفج (زرتشتیان)

ستوس = فرشته باران - نام ستاره

ستونپایه = تیر، فرشته باران

ستّی = پولاد، آهن، نیزه

سَج = چهره

سجاده: تشلیخ

سجاف: درز جامه، وژنگ (وصله)

سجاییدن = سجیدن، سرد شدن هوا

سجده: فروتن، نِگونی

سحر: پگاه، پایان شب

سحری، سحور: پس شام

سَخ = چرا

سختینه = صلیبه selera

سُخره: بیگار، کار بیمزد، فسوسگر

سَخشانندن = لغزانندن و کیباندن

سُخمه:؟ سُک، سیخونک

سخوردن = با بانگ پسخوانندن، شخوردن، شخولیدن

سَخی الطبع: راد، جوانمرد

سَداد: نادرستی

سَدَر: سرو آزاد

سَدِر، لُتوس: درخت کُناَر، نیلوفر آبی

سرطان : کُلَجَنگ، پنجپا، هزار چشمه، چنگسام، پنچار
 سرقفلی : پیش بها، سربست
 سرکار بانو Excellency
 سرم : خونابه، پیماب، آبمایه
 سرمد : جاوید، همیشگی
 سرمشق : نمونه-رو بُر
 سرمنزل مقصود : خاستگاه، آرمان
 سَرَن = سوسن زرد
 سرنگ : کاپیش
 سَرَنگیدن = جواب و سوال کردن
 سَرَنگیدن = رخت پوشیدن
 سَرَنگیدن = مباحثه کردن
 سُرُو (سُرُوخ) = شاخ جانوران، آنتن، سُرُوب
 سَرُوا = حدیث (لغتِ فرسِ اَسدی)
 سروپای = سرو وضع و ریخت
 سرو صورت گرفتن کار : یکرویه شدن کار
 سری : فَرُوست
 سریاک = رئیس، مهتر، رهبر، سرهنگ
 سریال : دنباله دار، زنجیره
 سریچه = مرغ سقا
 سریع الانتقال : تیزهوش، زودباب، تندباب
 سریع الهضم : زودگوار
 سزانیدن = تجویز کردن
 سس : چاشنی
 سطح : همواره * (هموار = مسطح)
 سطح مستوی : هامن
 سطح مقعر : رویه ی گرد
 سطحی بودن : بیمایه بودن، بی دانش بودن

سَعدیانه = پیاله و پیمانۀ باده
 سفر : راس
 سفسطه : سخن گردانی، نارواپردازی
 سفسطه باف : نارواپرداز
 سفلیس : آتشک (خراسانی)، کوفت
 سقر : دوزخ dožax
 سقط جنین = بنیم (قاین)، آفگانه
 سقف (خانه) : والاد
 سقف : سَخ، چفت، چفد، چفته
 سقلابی = قومی از اسلاو در کنار رود دانوب
 سُقلمه : مشت، کوبه مشت
 سُم : نادرستی
 سقنقور = ورل ماهی، ریگ ماهی
 سقوط : زبریدن
 سِکار = زغال گل انداخته، اخگر
 سِکارو = نانی که روی زغال و اندر تنور پزند، کوماج،
 سِکالو، شکارو
 سکان =؟ فروند، دفه، رایان
 سکاونه = (گردویی) که بیرون آوردن مغز آن دشوار
 باشد
 سکتہ : بازمان
 سکتہ قلبی : گشمان
 سَکَرَفانیدن = سکندری خوردن
 سَکُلیدن، سَکُلیدن = گسستن
 سَکَنج = تراش، خراش-سرفه-گزیدگی
 سَکَنجیدن = سرفیدن-تراشیدن-گزیدن-آواز به گلو
 کردن
 سکولاریسم : بی دین گرایی

سکه: پارک، ستر، پَرشيان، ماره
 سگ آبی = بَبَرِغ (پهلوی) bawrag، (beaver)
 انگلیسی)، فُنْدَز
 سگزیدن = اقرار کردن به گناه، پیچیده شدن
 سگلابیدن = عَف (اَو) عَف کردن سگ، درمیدن
 سل ریوی: ناخوشی شُش، شُشمار
 سلاتک = گودال آب، آوزه
 سلاح جنگ: غدر، غدرک، گَدَر، گَدَرک، جان، جانه
 سَلَّخ: پوست کن، دام کُش
 سلانه سلانه: آرام آرام، آهسته
 سلسبیل: آب روان، گوارا، خوشگوار
 سلک = گل سیاه و چسبنده، شلک
 سلم = لوح
 سلماب = آب جَو
 سَلْنِج = لب شکری
 سلول: زندان تکی
 سلیطه: زبان دراز، زن بد زبان، غرشمال
 سلیم النفس: نیک سرشت، پاکنهاد، نیکنهاد
 سماع: ترانه خوانی
 سَماکار = خدمتکار
 سُمَاک = کتری
 سماور: جوش آور، خودجوش
 سمبل: نمونه، نماینده
 سمپاتی: گیرایی، گیرا، تودل برو
 سُمج = زندان زیرزمینی
 سمج، مُصر: گرانجان، پیچان تن، فَرکروس
 farkrus (گول واحمق)
 سمعک: گوش افزار، گوشیار

سمندر: آذرشین
 سموردریایی = (پهلوی) udrag، (En) otter
 سموم: تف باد
 سمیدن = معطر بودن و بوییدن، بودادن
 سمینار: هم اندیشی، همکامی
 سنا = دانه ی سپندان، خردل
 سناباد = جایگاه آب خروشان و زلال
 سَنار = جایی در دریا که ژرفای آن اندک باشد
 سنان: سرنیزه، نیزه
 سُنْبک = کشتی کوچک
 سُنْبَل: آبرود
 سُنْبَل = کارسرسی، سطحی
 سنپوسه = مثلث، لچک، یکجور خوراکی و آن چنان است
 که خاز آرد گندم را سه گوشه بُرند و در آن یزدادی
 گوشت ولپه جای دهند پزند
 سنجاغ: سوزن ته گرد، سگک، چفت، گیره
 سنجاقک: چچلاس، لالامباز
 سنجه (سنجیدار) = عیار، معیار، مقیاس، ملاک، میزان،
 زرکش، زرسنجه، ترازو
 سند: دبیزه، گُتک
 سند و مند کردن = پیچ کردن
 سندا، سندیا، سپیدبا = توپاز برزیلی
 سُنقر: باز، شنگا
 سنگل، سنگله = پشک، سرگین
 سنو، سنود = نرم، لغزنده، دلچسب، دلپذیر
 سَنَهش = تاثیر
 سوء استفاده: نارواگری، نادرستکاری
 سوء تعبیر: بد دریایی، بد گیری

سوکیدن = زیر نگر گرفتن رفتار و کارهای کسی،

پاییدن

سولگان = سرزمین بلند

سوم = زانده یی دشیپل مانند که بر تن پدید آید و اندر

آن چرک الفنجند، دمل

سومه (دساتیری؟) = انتها، حد، طرف

سون = سوی

سونا: گرمابه اندر میغ

سوه = دم، تف، هُرم

سوه شدن = دلتنگ شدن

سوهاضمه: بُرینا، برینش، پیچاکی، سنخج و نستک،

دشگواری

سوهان = کبره؟

سویجه = پست بشن

سویه = بعد، جنبه، وجه

سویه = زیواچه ای که زیواچگان دیگر از آن پدید آمده

باشند

سُویدی = یک جور پرنده، سار

سونیت: سراچه

سهل الوصول: آسانرس، آسانباب

سهل و ممتنع: ساده و دشوار

سَهی = راست رُسته، سروسهی-تازه، نوجه، نوجوان

سهِیدن = شادی یا اندوه یا مهر در دل داشتن

سی دی: گردال

سیاحت: گیتینوردی، بومنوردی *

سیارک: اخترسان

سیاروک = کبوترمانند

سیاره: گد، گدک، چرخ اختر

سوء تفاهم: بد شناسی، بد پی بردن

سواد: خوانش و نویسش

سوارشدن = برنشستن

سوبسید: یاریپول *

سوبلمه: داراشکنه

سوت زدن = سفلیدن، سواندن، وُشتیدن، پشیلیدن

سوتام = کوتاه، قصیر

سوخ = پیاز

سوداء: سیاهابی

سوران = پرنده ای غشنگ به نام رو

سورسات، سیورسات: بارو بنه، خواربار

سورنجان = گل حسرت

سوری = گل محمدی

سوزاوری = احتراق

سوزمانی = تیره ای از کولیان بیابانگرد، لُلی یا لُری؛

دخترک آتشپاره

سوزه = سبزرنگ (کردی، لری)

سوژه = تکه پارچه ای سه یا چهار گوشه که اندر زیر

بغل پیراهن دوختندی، خشتک پیراهن

سوسری = سوسک گرمابه

سوسوکک = گونه ای پرنده

سوسه = حقه، چاچول، اشکیل، شغاه، تزویر-اشکال،

دشواری

سوسیالیسم Socialisme: جامعه خواهی

سوسییس: جهودانه، جگرآکند، نکانک، مُبا

سوغات: راهواره، بَلک، رهاورد

سوق الجیشی: سپاه آرایی-لشکرکشی

سوکیاد = تعزیه، مرثیه

سیلندر cylindre : استوانک

سیلو : انبار دانه ها

سیم سوخته = همبسته مس و سرب و نغره

سیندار = گیاهی نیکبو

سینرما : فر رخشار

سینک : چاهک، غولینشویه

سینما : رخشارگاه، توژه نما

سیوکه = فرشته تندرستی، شادی و رامش مردم و

آسودگی

سیبیزه sibiza = بار درخت بیروح، مردمگیاه،

سابیزک، سابیزج

سیفسک = لقاح؟

سینوس : گریو(جیب)

شابانگ = گیاهی با گل‌های سپید و زردرنگ لوله ای

شابرین = پولاد کانی hematite، یکجور سنگ آهن

شاتل = گیاهی با بوته های ریز و گل‌های سرخ‌رنگ

غشنگ

شادخواری = عیش و عشرت

شار = ساختمان بلند

شاربند، شارش‌بند * = شیرآب، گاز ...

شارتک، شاشنگ، شارشک = رباب

شارژ کردن : آرگاندن

شارژه دافر : کاردار

شاسب، شاشب = یک جور پرنده مانند مرغابی که

گوشتی خوبمزه دارد، هوبره، چرز، خرچال

شاشک = یک جور واتک گزنده که از پشه بزرگتر است

شاطر : نان گیر، چالاک، چابک

شافتن = افتادن، گرفتار شدن اندر

سیاست : کشورداری، ساستاری، سرباکی

سیاگیا = درختی از تیره شهشیریها؟ و با گل‌های کوچک

سپیدرنگ

سیال : شاره

سیالغ = خارخسک(گیاه) - خارخسک مانندی سه پهلو

که از آهن سازند و بر سر راه و دشمن و سوی های کلات

ها ریزند

سیبا = ماهی

سیبه(اسپهانی) = کوچه بن بند

سیتن = یافتن، پنداشتن، اندر نگر آوردن

سیتی(گیلانی) = پرنده ای

سیچیدن، سیچیدن = نظم و ترتیب دادن

سیرم = تسمه

سیرمان = ابریشم، یا کند سرخ

سیرنگ = سیمرخ

سیسالک / نگ = دمجنبانک

سیسبان = تخم گیاه پنج انگشت، آزاددرخت

سیستم، منظومه : هنداد، راژمان

سیستن = جستن[سیس = اسب (هزوارش)]

سیفسک = لقاح(؟)

سیفور = ابریشمی پارچه

سیفون، فلاش تانک : آبشویه، آب‌برایک -āb-bar

āy-ak

سیگران = گیاهی از تیره چتریان با گل‌های کوچک سپید

سیل : نوژابه ، لور، رودباش، آب‌خیزی (دهخ ←

آب‌خیز)

سیلاب : همگوه * hamgova (همپاره، همتکه)،

آوابخش

سیلام = نام درختی غشنگ

شپل = پایه، جاه، منزلت، پاچه شتر که به زمین نزدیک است. آوا بلند کردن، شافوت در کبوتر بازی

شپلیدن = فشردن

شتر خدا = آخوندک

شَتَف = سغ

شَتک زدن = راه از میان آب و آبر با جنبش پا به کنارگان پاشانیدن

شجاع : هَرُو، هَزُو؟

شجانیدن = سردی (سرما) خوردن، بوزرافه

شجایییدن = خشکیدن از سردی (سرما)

شجره نامه : بن زاد، نیانامه، آوادگنامه

شجیدن = سردی (سرما) زده شدن

شحام : چربیفروش

شخ = نیکو، خجسته

شخاوییدن = آسیب دیدن، خراشیدن، شخودن

شخایییدن = پوست کندن، رگوستن

شخش = لغزیدن، سریدن، نام مرغی خوش آواز، سنگی نرم

شخشیدن = لَخشیدن، لغزیدن

شخصا : خود، خویشتن، به خودی خود

شخودن = چنگ زدن، پاره پاره کردن

شخور زدن = نشخوار کردن

شخولنده = صغیر زننده

شخیدن = زبانه زدن و شعله کشیدن (آتش)

شخیلیدن، شخولیدن = نوازش کردن اسپ هنگام آب آشامیدن

شُداری = از میان رونده

شدامد = مراوده

شافتن = شنا کردن

شافع : خواهشگر، پایمرد

شاک = بز نر، تکه، مرال

شاکار = کنش بیمزد

شالی = دانه برنج-غله

شامه = چارقده، دستمال، روسری زنان-پرده نازک، غشا

شامیانه = سراپرده، سایبان، آفتابگردان

شَان : فر، فره

شان = انگبین

شان = کالبد کفش دوزی

شانند = زلف، کاکل

شانیدن = شانه زدن

شاه افسر = گیاه نیکبوی اسپرک

شاه بالا = ساق دوش

شاهچراغ = نیایشگاه میترا

شاهزاده، شاهدخت : Princess

شاهندن = پرهیزکار بودن

شایا = able - *

شایان ذکر است : گفتنی است

شایعه : چَلچَو، وِت وِت، چو (ترکی؟)

شایورد = خرمن ماه، هاله، سرایه

شب یلدا : شب چله

شبح : سایه، تن نما، تارگون، هاوند

شِبست = زشت - هراسناک

شبکیه دوربین : تورک

شبلانیدن = چسبانیدن

شبهه : ناآشکاری، ماناک نمایی

شبییدن = به یکسو برگشتن

شَدْرُسْنَا = غلط فاحش که به جای درست بنشانند
 شدیاریدن = زمین را شخمیدن، جفت گاو را راندن
 شدیدالحن : تند، زننده، درشتگو
 شدیدالعقاب : سختپادافراه
 شراب : نوشاک، باده
 شُرَّابَه : آویزه، منگوله
 شربت : نوشینه، دوشاب
 شَرَبین = درختی از تیره سرو و بسیار غشنگ و کشیده
 شرح وظایف : برنامه کار، دستورکار
 شرزه = خشمناک-زورمند-تندوتیز
 شرط : همبایسته، سامه
 شرفیابی : هَندمانی، باریابی
 شرق : بَتَو، خورآیان
 شرکت تعاونی : سازمان همیاری، همیاریگرسرا،
 همیاریگرکده
 شَرَنگ = زهر، هرچیز تلخ-حنظل فیاروک، خربزه ی
 تلخ، ک/گبست
 شریان : سرخرگ، شاهرگ
 شریعت : دینکرد
 شریف : بزرگمنش
 شریک شدن : هنبازیدن
 شست = قلاب(نشپیل) و تور ماهیگیری
 شستگر، شستگی = کماندار و تیرانداز
 ششدره = تخته ی نرد
 شطحیات : گمراهی ها، ژاژها
 شعاع : رُخش، تاب Ray
 شعاع : نیمپراز، نیمترامون Radius
 شعبده : تردستی - چشم بندی

شعبده باز : چشم بند-ترفندباز
 شعبه : اوارک، بخشی از اواره (اداره)
 شعله آتش = ورغ، وراغ(فروغ)، آلاو
 شعله ور : شخیده، فروزان
 شغل، عمل : کار، بیاوار
 شفا : بهوانی، بهبود
 شفاعت : خواهش گری، بششازی
 شفتن = دیوانه شدن، خاراندن، خراشیدن
 شفتیدن = چکیدن
 شُفُردن = آزاد شدن
 شفرود = یک جور پرنده مانند کبوتر، سنگخوارج،
 اسفرد، قضاة
 شفش = شاخه درخت، شاخه رز
 شفعه : وررفانی، خواهشگری-هُدَة هنبازی-
 دیوانگی-چشم زخم
 شفق : اوشا، آبزهر، آفتاب زردی
 شفق = خراب، فرومایه-اندک،شفک
 شفقت : در سوهشی
 شُفودن = شغیدن، به غور تمام نگریستن
 شفیع، واسطه : جادویه، وررفان
 شقالقمر : مانگشکافی
 شقایق : (لاله نعمان،آلاله) خشخاش بری، کاسه
 شکنک، لاله ی کوهی
 شقیدن (شغیدن،شغودن) = ستبرشدن و آبله پدید شدن
 اندر دست و پا
 شقیقه : بُناگوش
 شکاک : دیرباور، ناباور، شکگر
 شِکال : پای بند

شکایت کردن : گرزیدن، پلملیدن، شاویدن
شُکردن = مردن
شکرفیدن = بسرآمدن، سکندری خوردن
شکریدن = شکست دادن به دشمن
شکک = تنبور
شکل : نگاره
شکل : یازند
شکنجه = تگرگ، سنگچه، یخچه
شُکوب = دستار و مندیل-دستمال
شکوخیدن = اضهار بزرگی کردن- بزرگوار شدن- با
جمال شدن- با وقار بودن- اطاعت کردن
شکوهانیدن = وقار و غستن
شکھیدن shake = متحرک و مضطرب شدن-
هراسیدن- ناآرام شدن
شکروف = به سر اندر آینده، واژگون و سرنگون
شونده
شکک = یک جور پرند
شَل (skelos (yunâni)) = ران
شلخته (اندر گذشته به کارنرفتی) = ؟ سلیطه؟، بیسیچ،
بی بند و بار، پچول
شلنه = یکجور چلپاسه، وزغ
شلیک :؟ تیرپرانی
شلیک کردن : پراندن / پراندن
شم = ناخن
شمارشدانی، هَنگارش = ریاضی *
شماس : خُربد، گماشته اشویداده، زاور کلیسیا
شَمَر = آبگیر، تالاب، حوض کوچک، بَرَم، موژ،
تیرجوی

شمع : سپندار، شَماله
شمع زدن : پشتبند ساختن
شمعدانی : سپنداره از گیاهان
شمغندیدن = شمغیدن، فاسد و خراب شدن
شممامه = موجودی خیالی که به صورت زنی مجسم
میشد
شمنده = مردم پهلوان، براشفته و خروشان، پرشور
شمول : فراگیری، فروستکی، پروند، فرارسیدن
شمه = سرشیر
شمیدن = ترسیدن آشفته گردیدن، بیهوش شدن
شمیدن، سمیدون = بوییدن smell
شَنب = گنبد
شنبه : کیوان شید
شَنجیدن = آزراندن- پریدن
شُنْدُف = اسب بلند
شَنَدَف = طبل و دهل
شنفته = تکه پارچه، آبچین، لته
شنگل = سمی که میان شکافته باشد، ژنگل، ژنگل،
زنگله
شنگینه = چوبدستی
شنل = رودوش، دوشپوش
شورکومه = گیاهی که دارای شاخه های بلند و برگهای
ریز است و اندر جاهای نمناک روید و برزمین پهنند،
شورم šurm = کوه
شوشک = تنبور، رباب، چهارتار- تیهو
شوکا (گیلکی) = آهوی شاخ دار
شوکران = گیاهی از تیره چتریان با گلهای کوچک سپید
شولیدن = ژولیدن، بشولیدن، درمانده شدن

شومیزیدن = شیار و زراعت کردن زمین، تخم ریختن
شومینه : هیمه سوز
شونیز = سیاه دانه
شوه = شبه سنگی سیاه و سبک، شنته
شُه = واژه ایست دال بر نفرت و کراهت
شهاب : شخانه
شهربندان = محاصره
شهرتاش : همشهری
شهرِوا = سکه قلبی
شهرورد = شهری اندر خراسان
شهلاء : چشم سیاه، موژان
شهله = چربی گوشت، گوشت پرچربی
شهم = چالاک، جلد
شهند = نیکی، خوبی
شهنگانه = ژاله، تگرگ، باران تند
شهوت : وایست، آژو
شیاف : پرزه
شیان = احسان
شیانی کردن = جزا و مکافات کردن
شیا = چیپاک (پهلوی) تندرو، مار تیز رفتار، افعی،
آشکار، طلا، دیوانه
شیباندن = زیر و زبر کردن، شخمانیدن
شیپور : سورنای، گاودم
شیدپار = ذره نوری photon
شیدن = ندافی و حلاجی کردن
شیدور = درخشان
شیده = سرخ روی، سرخ موی
شیردار = درختی اندر دامنه های البرز

شیز = آبنوس، گردکان، درخت گردو - قوس کمان
شیشک = گوسپند یکساله
شیشلیک : توأهه سیخی
شیشم = نام یک آهنگ افزار (نوازاک)
شیشیدن = زبان بیرون آوردن، نفس نفس زدن
شیطان : ساستا، هُرماس، دیر؟
شیفت : پستا
شیفتن = دیوانه شدن - عاشق شدن - بیهوش شدن
شیل = سدی اندر رودخانه برای شکار ماهی
شیلات : اواره ماهی، ماهیخانه
شيله = کاریز، آبکند، دره کوچک gully
شیندر = نام دادار
شیو = کمان تیرانداز
شیوان = غشنگ، خوشبخت، نیکگام
شیوانیدن = آمیختن آرد و آب
شیویدن = مخلوط شدن و ...
شیتیت : چیزگی
شیر آب = آبگیره *
شیزوفرنی : روانگسیختگی
شیوجامه = پاجامه، زیرشلواری
صابون : ساون، برهو
صاحب اختیار : خود سر، خود گزین
صاحب جاه و مرتبه : گران سایه
صاحب عجب : گردون سرشت
صاحب قران : والا، نامور
صاحب نظر : آگاه، روشن بین، ژرف نگر
صادر کردن : برفرستادن *
صاعقه : ابرنجک، آذر خش، آخکلا

صاف کار : گلگیرکار، پخکار
صامت : ناخوداوا، ناواکه
صبا : باد بهار، باد برین، نام یکی از شاخه های
خنیاگری باستان
صبح سعادت : آغاز خوشبختی
صبح مراد : پگاه امید
صبرزرد : سگل، داربو، آلو
صبوح : باده بامدادی، می سپیده دم
صبیان : کودکان
صحن : میان سرا، میدان، میان خانه
صحنه : پهنه، زمین هموار - نماگاه *
صحیح : پدرام، واخ
صخره : خاره، خرسنگ، وم
صدا : پژواک (مانیک های) بنیادین
صدای مهیب : هرین
صدای وحشتناک : ژغاز
صدف : کُج، شَسَن
صدمه : هنگ
صراحی : جام می، ساغر، باده
صراف : ارزگر، ارزورز، ارزگردان، سوداگر پول،
پولسنج
صرافت : تنگنا، دشواری
صرف فعل : هیوغش
صرفه جویی : بهین گساری، هرپانکی، آندچشک،
ترازداری
صعوه : هوژه
صف : دَخ، رَسْت
صفت : گونواژه، گُواش

صفحه : دیمه
صفرا : زرداب، زرده، گیشزرد، لو، ویش
صفی : پاک، پاکدل، نیک، نیکدل
صفیر : بانگ، بانگ پرندگان
صلاحدید : بهین دید، روادید، رایزنی
صلب : پشت مازه
صلوات : درودفرستی
صله : پاداش، پارانج
صله ارحام : وابسته نوازی
صمغ : زنج، انگم، گُوج، ژد (چسب)
صمیمیت : یکرنگی، یگانگی، بی آلایشی، پاکدلی،
خودمانی
صمیمی : یکجان
صنادید : مهتران، بزرگان
صندوق : خاشاکدان، سندوغ، کارسان، تبنگو
صواب بودن : روی داشتن
صوابدید : نیک نگری، سگالش
صوت : آواواژه
صورتی : سرخابی، سرخ کمرنگ، چهره فام*
صوفی : پشمینه پوش، سوفی
صوفی : گرم خیز
صومعه : خانگاه، کازه
صیاد : دامیار، شکارگر
صیانت نفس : خویشنداری
صیدلانی : داروفروش
صیغه عقد : پیمان زناشویی
صیفی کاری : پالیزکاری، تموزکاری
ضابطه : شیوه، روال

ضامن : پایندا
 ضایع : یاب
 ضجر : رنجوری، درد و آزار، آزردهگی
 ضد : هممال، پاد
 ضد عفونی : پلشت ببری، پادگندانش، گندزدایی
 ضراب : رودنواز، نوازنده، زرابگر
 ضرابخانه : زرآب خانه، درم سرای، میخکده
 ضرب : بسشماری (2 ضربدر 2 : 2 برابر 2)
 ضرب الاجل : باشتاب، زود، بیدرنگ
 ضرب المثل : نمونه گویی، چنانچه، همانه گویی
 ضرب شست : زورمند نمایی، آسیب
 ضرب و شتم : لت و کوب
 ضربت، کتک : لُس
 ضرس قاطع : به درستی بی گفتگو، بی برو برگرد
 ضرغام : دلاور، دلیر، شیراوژن
 ضریب : توان، نرخ، اندرسد، برسد %
 ضعیف النفس : سستنهاده
 ضمن تایید : افزون بردرست شماریدن
 ضمیر : فرانام
 ضمیمه : پی افزون*
 ضیاع : زمین کشاورزی
 طابق الفعل بالفعل : درست، راست
 طارمی : تارمی، نرده
 طاغی : گزاف کار
 طاقت آوردن : تاوستن
 طالب علّت : چرایی جوی
 طالبی : تالبی، خرچوک، خروک
 طاووس : فیسا، فراشمرغ

طاووسی : سبزرین، سبزدینارگون
 طبیعت : پرهام، آپرهام، نیاد
 طبیعتا : نیادی، روندی، اندرنیاد
 طَبِق : تیغ - کند زبانی
 طحال : سپرز، اُسبُل
 طراحی : پیرنگ ریزی، شالده ریزی، نگارگری
 طرار : جیب بر
 طرح : پیرنگ sketch، پیش افکند، انگاره ، فرانداز
 طرد : سپزیش
 طرف شور : همسگال
 طرفه العین : چشم برهمزنی
 طرّقه : درغه، جلّ، جلک
 طره : زلف - مرغول - کناره - بارانگیر - گوشه
 طسوج (معرب) = تَسَوَى = کرانه، خورره
 طعمه : پایدام، چشته - خورش
 طغیان کردن : برجوشیدن
 طفل : پسرکوچک، کلوک
 طلاق : همهلی، همگسلی*
 طلاق دادن : هلانندن، بیزاری، پایگشادگی
 طلایه : از طلائع - پیشسپاه، پشتناز
 طلوع : برآمدن، فراتابی*
 طماع : آزجوی
 طمطراق : خودنمایی
 طمع : دوزبانگی
 طمع کردن : چشته Cešta
 طنزسیاه Grotesque : شگفتیپردازی*
 طنین، نشید : بازآوایی، پژواک
 طوطی : بیغا

طوعاً : از میان جان
 طوعا و کرها : خواه ناخواه
 طول مختصات : تراز آسه، خُفت
 طولانی : درازوار *

طیره : خشم، سبکی
 طیف : هُرم، بیناب
 ظالم : گُرداس
 ظاهراً : انگار، گُوا، چُنین پیداست
 ظرف : غولین، باهار، خنور، سوین، آوند، تبوک
 ظرف به ظرف کردن transfuse = ترامیختن
 ظرف شراب : گُبرکی
 ظریف : شنگ، شنگل، زیچ
 ظهر : گرمهنگام
 العائور : کاسباده
 عاجز شدن : فروماندن
 عادی : خویی، پررواگ، فراگستر، همیشگی، روایی
 عار : ننگ، رسوایی - سخن زشت
 عارضه : پسدرد، پسبیماری *

عارف : بینشور، رازورز
 عاریتی : کسانه
 عازم : رفتگار، راهسپار
 عاشقانه : شیفته وار، مهرورزانه
 عاق شده : برمخیده
 عاقبت : بتاوار، انجام
 عاقد : پیوندگر - گره زن - پیمانگذار
 عالی : نغز، ارغاو
 عالیجناب : راد Lord
 عام : رشنیغ، امرگانی

عاملان دولتی : کارتاران
 عایدی : کاربهر
 عایق : بازدار، نارسانا
 عبا : وستر
 عبارت : گروهواژه
 عبوس : تیموک، ترشروی
 عتبه : آستان
 عجیب الخلقه : شگفت آفریده
 عجین : خازه، سرشته - زنواره، پندی (مخنث) -
 آمیخته - درهم شده
 عدد : شمار واژه - شماره
 عدس : نرسک، مرجاموک، دانژ، دانچ، بنوسرخ،
 استرار، مچک، وانج، شبر
 عدسی : مژوک (اندر چشم)
 عدسی دوربین : بُلْسِیک
 عدسی (آش) : تفشیره، یازبه
 عدسی (اپتیک) : انز Lens
 عدل : نیم خرور - لنگه بار
 عَرْض : فتاد، ورام در برابر جوهر
 عرض مختصات : رُست
 عرضحال : دادخواست - دادنامه. عریضه
 عَرَضه : پیشاوری
 عرف، سنت : فراده (فراداد)، چَنب
 عرفان : ویدش
 عرق النساء : کجوک
 عرق مَلّی : شورمیهن پرستی
 عروس = اروس (سپید) - سونه، سونار (همسر پسر)
 [پیوگ = همسر شوهر = wife]

عزل : هیالش، برکناری
 عزم جزم : نیکژیی بازگرد
 عسب، نسل : نپت
 عسس : واشنگ، چوبک زن، پاسبان
 عشرت : کامرانی - خوشگذرانی
 عشقه : سرند، پیچک، نوبیخ
 عشوه : مزنگ
 عشوه گر : باکرشمه، باناز، لوند، خنجگر، شکنه گر
 عصابه : سریند
 عصص : دنبالچه، دمغازه
 عضاده : بازوی در، والان
 عطارد : گمست
 عطاری : مازاری
 عطر : odor لاتینی؟ - بُد، بوو جرک، هوبویه، شمین
 عطسیدن : خفیدن، اشنوسیدن
 عطش (زیاد اسب و شتر) : هوشاز
 عظیم : گته، نهمار، زفت، سترگ
 عفونی : پلشت، دُشگند، گنده، چرکن
 عَق : هراش، استفراق
 عَق، عاق : زبهره، شکاف جامه
 عقده : گره روانی
 عقربه : پَرک، شاهنگ
 عقق : کسک، کشک
 عقل استدلالی : سخته خرد
 عقل نظری : خرد دانا
 عقلانیت : خردپسندی
 عقیق : رونوس - از سنگ های بها دار
 عکس : رُخش، فرتور

عکس العمل : پادکار، بازکنش
 علاج : وید، چاره
 علامت اختصاری : کوتاهواره - نشانه کوتاه شده
 علت و معلول : انگیزه وانگیخته
 علف : واس، واش، مرغ
 علم لدنی، (علوم ذاتی) : دانش زبرین
 علناً : روی راست
 علوی : برین، بروند *
 علی الاتصال : پیوسته
 علی الاصول : به درستی - به بایستگی - به روال
 درست - به روش بایسته
 علی البدل : جانشین - جایگزین
 علی الحساب : پیش و اتوزانش (پرداخت)، به شمار
 و اتوزانش
 علی السویه : یکسان، برابر
 علی الطلوع : سپیده دم
 علی العمیا (علی الهی) : کورکورانه، ناسنجیده
 علی الغفله : ناگهان
 علی رغم : برکامه، بناخواه
 علی قدر الامکان : چندان که بتوان، چندان که بشود
 علیحده : جدا - جداگانه
 علیل : آزارمند، دردمند، اَنگشتال
 علیامخدره : خدیش، خدویش Ladyship
 عمده فروش : کلانفروش - بنکدار
 عمل متقابل : کار دوسویه
 عموم : هروین
 عموماً، به طور کلی : هروینانه
 عمّه : خواهر پدر، کاک، توریا، ماشل

غالیدن = غلتیدن، گردانین به پهلو - به آشکوب روی
 هم چیناندن - بسیار کردن آشکوب
 غامی = سست
 غبغب: زیر زرخ - زرخک
 غده: دُشپل، دژپیه، کُنن، دامغول
 غَر = سرای چوبی [بادغر]
 غر = قر دادن
 غرابت استعمال: کاربرد دور
 غراچگی: نادانی، احمقی، کردنگی
 غَرَب: بید مجنون، وزک، میلاو (شاگرد)
 غربال: هلهال
 غُرْتَشَن = زورگو
 غَرده = گردونه، اراده
 غرس: کاشتن - نهال کاری - درخت نشانیدن
 الغرض: باری، سرانجام
 غرق: تکاب، تکابیدن
 گرم = میش کوهی
 غَرمانوش = سبزی و ترخون نیکگووار خوردنی
 غرنبش = آواز نهیب
 غَرند = دختر نادوشیزه
 غَرَو = کلک، قلم، کاکل
 غروب: فروشدان، خورنشینش
 غروجه = استخوان و قلم ساق پا
 غرّه: خودخواه، خودپسند
 غریزه: آسن، فراخوی*
 غریژنگ = گل ولای سیاه که در بن خانینگ ها و ته
 تالابها و جویهاست
 غزل: مهرچامه*

عمید: مهتر، پیشوا، سرور
 عناب: چیلان، رملیک، تبرخون
 عنایت: پاسداری، نوازش، نگرش
 عنیبه: رنگاور
 عند الامکان: اگر بشود، هر زمان بشود
 عند الحاجة: اگر نیاز باشد
 عند الضروره: هنگام نیاز
 عند الامکان: اگر بشود
 عند الضروره: اگر باید
 عند اللزوم: هر زمان باید
 عنفوان: آغاز - سرآغاز
 عنقریب: زودازود
 عنکبوت: جولاهک، کلاش، تارتنک، کاربافک،
 شیرمگس، تنندو، کنک
 عوا: متراک، یکی از جایبشاهای ماه
 عود: انجوج، اگور، اُگر، مارقافون، یلنجوخ، النجوخ
 عینی: برونخودی
 عینک: چشمیار
 الغاء: برهم زدن، برهم خوردن
 غار:؟ گریستک، اشکفت، کاباره
 غاره (کرمانی) = بانگ
 غاز = حاجت
 غاصب: زورگیر، سگسار، مفتربا
 غافل: فرناس، سودگ
 غال = برپهلوغلتیدن
 غال = سرا
 غالبا: چه بسا - بسیار - بسی - بیشتر - یکچندبار

غزست (سنابادی) = سدای کشیده گشاده یا بسته شدن
 در
 غژولیدن : شتافتن
 غژیدن = کشیدن
 غژیدن = نشسته به راه رفتن، خزیدن - خراب کردن
 غساک = بوی گند، گند
 غسل : شویش، بهشویش *
 غضروف : چرندو، کرکرانک، نرمه استخوان، کرجن،
 جرنده، کرکری، شرک، غژغر، کرتو Kertu
 غضنفر : هژبر، شیر درنده
 غفار : فراخ آمرز
 غفج = خنوری برای کشاندن آب
 غک غک = پست بشن فربه اندام
 غلات : جوردایان
 غلاف : چخ، کلاهک
 غلاله، کلاله = زلف، موی پیش سر
 غلام : کرنگ، برده
 غلتبان : سنگی گرد و دراز، دیوث
 غلج = گرهی که دشوار گشوده شود
 غلندر = دد
 غلو : گزافه گویی - لاف زنی - گزاف هنری
 غله = اضطراب، بیقراری
 غلیدن = غلتیدن ستوران - اندر خلاب شدن - بسیاری
 تشنگی - بیهوش شدن - غوته زدن - روان شدن آب
 غلیدن = غوته زدن، غوته خوردن - روان شدن آب
 غلیظ (چای) : غوس / γavs /
 غلیواج = خاد
 غمازی : سخن چینی، گواژیدن (طعنه، کنایه زدن)

غمض عین : چشمپوشی
 غنج (سغدی) = رنگ، گون، گونه
 غنج = پساوند آلودگی، براغشتگی [بیمار غنج]
 غنج = جوال، خرجین
 غنجه = برجسته، ورقلمبیده، غنده، گرد و گلوله -
 پاره، تکه
 غنجیدن = دشنام گفتن - استهزا کردن - هزل و بازی
 کردن - بذله گوی کردن
 غند = کیفیت و میزان
 غندرود = نفیر، گاودم
 غنده = گلوله نخ، کلاف
 غنوفار = طبق، خوان، تریان
 غنیشدن = هرزه وه هذیان گفتن
 غنینه = کندو
 غنی : پرمایه، سرشار
 غواص : آب باز
 غوچه = هرزه گو، لاف زن
 غورت دادن : فرو خوردن
 غوریدن = تحریص به جنگ کردن - تسلا یافتن -
 خشنود و سیر شدن
 غوشا = آغل، خوشه گندم جو خرما، سرگین
 غوط : پاغوش، غوته
 غوطه خوردن = ناغوش خوردن، سربه آب فرو بردن
 غوطه ور : پاغوشیده
 غوله = خام، نابرس - کودن، بی عقل
 غوله = روی (ایخشست)
 غونجک = یکجور پوشش جنگی
 غویدن = زوزه کشیدن

فارم (تاجیکی) = ملایم و مطبوع

فاریدن = خوشایند بودن، بدل نشستن-نواله فرو بردن

فاز phase : گام

فازیدن = دهان دره کردن، خمیازه کردن، فنجیدن

فاسد : پلغده

فاسق : تردامن، تلاده

فاسنجانى = مرجان سرخ کور

فاسیده = کدر، تاریک، بی آب و رنگ

فاشورانیدن = ورغلانیدن، افزولیدن، برانگیختن،

شکیزاندن

فاصله طبقاتی : شکاف اجتماعی

فاضل : هنرمند- دانشمند- بینشور، فرزانه فرهیخته

فاضلاب : هرزاب، پارگین، اکو

الفاضی : واژه بازی

فاقد : بی بهره از

فاکتور : کناک، هریر

فاندن = پراکندن، پاشیدن

فانغوشیدن = گوش کردن

فانفاویدن = هجوم کردن

فانوس : چرغدان، چرونده، تالم

فانوسقه، فانسخه : فشنگدان

فانی فی الل ه = خویشباز (برهان قاطع)

فانیدن = پانیدن، پالودن شکر

فاوا = طرف، اینسو و آنسو

فاوا بردن = اینجا و آنجا بردن

فاوا شدن = گشتن، رو و آی کردن

فاوا کردن = جنبانیدن-مخالفت کردن، همبسانانیدن

فاوایی = رو و آی گردش

غوویک qovayk = مورچه

غیبت : پرتاد (نبودن)، رنود، شسب، شمم، آپاست

غیبت، سعایت، تضریب : دشیدای، هرَنوت

غیب گو : بینک

غیرعادی : پراهنجار

غیرقانونی : ایدات، ناداتی

غیرمترقب، غفلتا : ناپیوسیده، ناپیوسان

غیرمرفه : بینوا، ناژیدمند

غیره : جزآن، سایر، دیگران

غیژیدن = خیزیدن- خزیدن- کونسره رفتن

غیشیدن = آرزوی چیزی را داشتن

غیور : باننگ (دهخ- ننگ)

غیسه = یک جور گیاه که اندر آب روید، دوخ

ف/بیرندگی = تفاخر، سرمستی، تکبر

فابوزیدن = رستگار شدن، به راه راست و درست رفتن

فاتوریدن، توریدن = دور شدن، بیکسو شدن، رمیدن

فاجعه : دُشابه

فاحش : زشت، ناپسند- بسیار- بسیارزفت- بسیار بد-

دشنامگو

فاحشه خانه : ژغارو

فاحشه، قحبه : جنده، روسپی، شباره، گُنده، اکاره،

زنچک، غَر، شَلَف، خَشَنی، لُجَن، بلابه، بلایه، جاف،

تلاده، چَلَبَری، نِشَمَه، کَنغاله

فاخته : کوکو، کرمه، غُررک، زندوان، پختک

فاخیدن، واخیدن = چیدن، برکندن- حلاجی کردن-

نیزه افکنندن- فراهم آوردن

فادو = مختلف، گوناگون

فارغالبال : آسودهدل

فاینانس : سرمایه گذاری
 فتراک = دوالی که از پس و پیش زمین اسپ آویزند،
 سموت زمین، ترک بند
 فتردن = دریدن
 فتق : گشاده- فراخ
 فتنک = رده، ردیف (خرما بن و مانند آن)
 فتنه : بلغاک، غاک، چَلَب، هَلالوش
 فتودن = با اندیشه واختن، فنانیدن
 فتوسنتز : فروغسازی، شیدسازی
 فتوی : وچَر
 فتیله : پرزه، بُشک، کَننه، افروزه
 فجعه : دردمندی
 فخّار : سفالگر- آجرپز- کوره پز
 فخم = چادر شب برای تکاندن میوه
 فد = بیل چوبین، پارب (پارو)
 فدایی : گُهری، برخی، گُریان، کُریان
 فدراسیون : ارمان- سازمان
 فدره = یک زیغ
 فدیة : سربها، کُریان، برخین
 فر four (ابزارهای خانگی) : تاون
 فراپوشیدن = غم موآراه، چشم پوشی کردن
 فراتافتن = طلوع کردن *
 فراجیجیدن = برکنندن
 فراچنگ آوردن = تصرف و تسخیر کردن
 فرارون = آنکه یا آنچه پیش می رود، راست، درستکار،
 خوب، سعد در برابر فیرون
 فرارون کنشان = بسیار پرهیزکاران
 فرارونده = متعدی، مفرط

فراز گرفتن = تصرف کردن *
 فرازبستن = اسیرکردن
 فراشیدن = لرزیدن از تب
 فراغت : پیراختن، ماژ
 فرانشیز : خودواتوزنده
 فرانو = مدرن
 فرانیک = عالی *
 فراهم گرفتن = خود را نگاه داشتن، خود را جمع کردن
 فرایاز = صعودی، متعالی، مترقی
 فرآویز = الفنج پروز
 فربردی، رزم آرایی = سوق الجیشی strategic
 فرپروا، نیکپروا = دقت *
 فرتاکار = فرمانروا اندر زمان دودمان اشکانی
 فرترکیدن = منفجر شدن *
 فرج آب، فرچاب = شبنم، ژاله، پژم، بژم، اوشه، آپشک
 فرج، فه = بیل
 فرخال = زلف فروریخته بی چین و شکن، زلف دراز
 فرخانیدن = با ادب و با سواد بودن
 فرخستن = به زمین کشاندن
 فرخنج = حظ، بهره، نصیب
 فرد : یکه، تکال
 فرزام = لائق، سزاوار، درخور، یاسان
 فرزد = سبزه ای تر و تازه با گلهای سرخ و سپید که
 خودرو است- دانش و خرد بسیار
 فرزین = وزیر اندر چترنگ
 فرسام = باشکوه آتش، زبانه ای آتش
 فرست (سنابادی) = سدای کشیده خنده
 فرسته = سفیر، بیسپان

فرناخیدن = پسندیده خوی و نیک لطوار شدن - پنبه
 رشتن - شرمیدن
 فرناد = پایاب و پایان [ازسانسکریت پراند] [ازسانسکریت پراند]
 فرواره = غرفه
 فروبندانیدن = بازداشتن
 فروتافتن = غروب کردن *
 فرودور = متفاوت، متمایز، برافرو، فرورور
 فرودی = انحطاط، تنزل
 فرور = جدایی، افتراق، گریزنده
 فروزک = فوتون
 فروزکشناسی = فوتونیکس
 فروزینه = فسفر
 فروسو = سفلی، سفلی، تحت
 فروشاندن = دور کردن به یکسو راندن، پَرچیدن
 فروشه = لوزینه حلوائیست گیلانیان را
 فروکشیدن = نگهداشتن زمام مرکوب، اقامت در جایی
 ماندن
 فروماندی = کساد، بی رونقی، راکدی
 فرومولیدن = غفلت کردن
 فروهیده = ظاهر و آشکار - باشکوه
 فره = بسیار زیاد، فرهیست، خوب، پسندیده
 فرهانج = شاخه تاک که اندر زمین فروکنند تا سپس
 بروید
 فرهانوش = جاودان، فرزام - پرنایز پاینده
 فرهنگ = واژه نما، واژه نامه، پهرستنامه *
 فرهودی (راسخ دردین؛ دساتیری) = نیم سوخته،
 نیمسوز
 فرهیدن = وحی رسانیدن، بدل افکندن

فرسک، فرشک = دانه انگور
 فرسلون = تلک، طلق
 فرسِناف (-ف) = شب نوروز
 فرشته، فریشته = (موی) صاف ورها شده و آویزان
 فرصت : گزک؟، دیل، ویل
 فرعی : ستاکی، شاخه ای، ناشالده ای
 فرغاریدن = خیسانیدن، نیک تر کردن
 فرغامج، فرغامه = گوساله
 فرغر = خشکرو
 فرغل = ملحفه، لحاف - قبا
 فرغل، پرویش، فرناس، فرویشکاری = تاخیر، غفلت
 فرغن، فرکن = جوی نو - کاریز
 فرغیش = کهن، فرسوده
 فرفال = موی فروهشته بیچین و شکن
 فرفورژه : چلنگری، پولاد آهنگری شده
 فرق سر : تارک سر، هپاک، کاجک، کوتاه گاه، رُخج
 فرقه : تیره
 فرکام = قصد *
 فرکانج، فرکامخ = یکجور خوراک که از شیر و آرد
 وماتکان دیگر مانند شیره انگور پسیچد (تهیه شود)،
 فرنی
 فرگزیدن = زیر و زبر کردن، شوراندن، کاویدن، شیار
 کردن
 فرم (فروم) = دلتنگی، اندوهناکی، گرم، آدرنگ، کیارا،
 کفا (دشخواری، محنت)
 فرمانورزی = اطاعت *
 فرمول : دیسول، دیسیز

فشیدن = راندن اسپ تاختن و دواندن و یخنی کشاندن
 اسپ بالگام
 فصل : جدا ساختن - واره - فرگرد - هات - دمان، واره، آمد، هنو
 فصیح : کارنگ
 فضله : پیخ
 فضول : ابوک، برسّر، زبائران، ولزبان، دشکنجکاو *
 فغ = بت [فغاک]]
 فغاک = ابله، مشنگ - حرامزاده
 فغند = پریدن - از جای پریدن
 فقره : زوره، مهره - بند
 فکاهی : خنده دار - خنده آور - خوش مزگی
 فُک : سگ / خوک دریازی
 فلات قاره : دشتاب، ژرفاشیب
 فلاته = یکجور هریسه که با شیر گوسپند پسیچد
 (تهیه شود)
 فلاده = بهوده
 فلاسک : دمابان
 فلامینگو : آتشین مرغ، مرغ شناگر، پرآذران
 فلاور باکس : گلشنه
 فَلَجَم = قفل و زنجیر در
 فلخمد = حجام، نشتر زن
 فلخودن، فلخیدن = فلخمیدن
 فلز : اَيخُسْت
 فلس ماهی : کُجَر، یون
 فلش : پیکان
 فلفلمون = بیخ و ریشه فلفل - پونه گیاهی
 فلق : اَبَرش، سپیده دم

فَری (اوستایی frya) = زه، آفرین
 فریزر : یخزن
 فریضه : فریز
 فرین = جایی تنور مانند که اندر آن آتش را یتاراندند تا
 نه ان افروزد (خاموش نشود) ← تاون
 فریوریدن = راست شدن اندر دین - بر جاده هج
 بودن - آفرین گفتن (مانیک بنیادین)
 فریه = نفرین
 فِرِرتی = بیعرضه، بیقابلیت
 فزه = حلاوت، شیرینی
 فز = یال، بَش
 فزَاگن = بزّه، گناه
 فزُغردن = درست فرغردن، خیسیدن
 فزُور = فز = چرک وریم
 فزولیدن = تقاضا کردن - برانگیختن - دور کردن
 تکاندن
 فساد : تباهاکاری، پَلغَدگی
 فسان = کارد تیز کن
 فسحت : گشادگی، گنجایش، فراخی
 فسخ : گسیختن، گسیناندن
 فسیانیدن = یدک کشیدن اسپ، راندن اسپ
 فَسِيْلَه = گله اسپ و استروخر، رَمَه
 فشرک * = کلید، دکمه
 فشست (سنابادی) = سدای کشیده چیزی مانند آب که
 با فشار بیرون زند یا سدای خزیدن مار
 فَشَل آمیز = بددل، ترسو
 فشومندی = فنودالیسم
 فشیدن = الحاح و تقاضا کردن

فوق لیسانس : دانشور

فوق العاده : ابرشگفت

فوغان = فجاج (معرب)، چیزی است مست کننده از آرد

وجوو ... ، بوزه

فونت : نویسه دان *

فوهل = شوره، نیترا پتاسیم

فهم : به جای آوری

فی : بهای واحد

فی البدیهه : خود آیی

فی الجملة : باری، اندکی

فیال = تیری که پیکان آن دوشاخه باشد - آغاز، دیباچه

فیاواری = صنعت، کاریگری، فیار

فیبر : بافه - راک

فیریدن = خرامیدن - پرنعمت شدن - تکبر و افاده

کردن - استهزا کردن

فیزیولوژیک : تنکارشناختی، کاراندام

فیض : شارش - دهش - بیان

فیگوراتیو : پیکر مند

فیلم : رُخشاره

فیها : چه بهتر، بسیار خوب

فیس = پز

فیلابریوز : پاغر

قاب عکس : فراویز

قابل استیناف : پزوهش پذیر

قابل تشخیص : شناسامند **distinguishable**

قاپو : دروازه

قاتق : خورش - ماست

قاچ : گرچ، برین، بُرنگ، لاهوره، لاپ، لاپه

فلوت : دمک، نای

فلوس : جوشانده تلخ - نرمه دارو

فلیختن، فلیجیدن = افکندن

فلیدن = بددل شدن، فییدن

فَناتیک : دین نموداری - پیروی چشم بسته

فَنانیدن = درنگانیدن اندر میان واختن، دور اندیشی

فَنج = گوشتی افزون که اندر کس زن و شتر ماچه پدید

آید، بظر

فندق ? pontic) pinda: (skr) pindaka

(tup, qetee) = گلوژ، پندک

فندیدن = نوشین بودن

فَنر : خیزه، کَشمان *

فَنقلی، فَنغلی = کوچک و ناچیز

فَنگ = زالو

فُنودن = فریفته و غره شدن - آرام گرفتن - بازایستی

اندر گفتار

فَنه = دوسوی جوی که اندر سنه (اثر) کندن جوی

برآمده باشد

فواره : جوشا - آب فشان - جهنده - اشپوزه *

فود = پود

فودپروسسور : چندکاره

فورا : هماندم

فوروارد : پیشرو

فوریدن = آروغیدن

فوزافوز = آوای مرزش

فوزمه = کوچک اندام و نزار، لاغر

فوژان = بانگ بزرگ

فوق دیپلم : دانشبهر

قد علم کردن : سربرافراشتن

قدح : سبو

قدرت استنباط : تیز هوشی - نیروی دریافتن

قدرت خلاقه : آفریتاری

قدغن : نبایست - نبایستی، شفور، شهاد

قدم و حدوث : نوپیدی

قدیس، سنت : آردا، پارسامرد

قر = مرگ و میر گروهی

قرار، شرط : نهش

قرارداد : هر نيز

قراین : جورها، همبرها، همالها

قرص (دارو) : گویه

قرض و قوله : وام و خرده وام

قرع : پاتیل، دیگ

قُرُق : باز داری - ویژه کرد

قرقاول = گرگاول، تتر، تیرنگ، تورنگ

قرقوط کرده = کوفته؟

قرقی : واشک، فرغوی

قرمباق : فدرنگ

قرنیه چشم : شاخینه

قرو : سرسبزی، سبزه زار و آبادی

قره قوروت : لیولنگ، ترف، پنیرتن

قریحه : هوش - ویر - نهاد - اندریافت

قزن قفلی : گوک چنگکی

قسنجه = مالش دل که از بسیاری پیسو به چیزی

تاشیده شود

قشری : بیرونگرا *

قَشَه = مسابقه

قاراسیا = آلبالو

قاراشمیش : درهم و برهم - بهم ریخته

قارچ = کَفک، هَکَل، سماروغ، اُکارس، گولک (گوبله ی

ترکی؟)

قاروره = شیشه پر نفت با سر آتش دار - کراپه پیشاب

قاره : خشکسار، خشکاد، پهناد، خشکبوم *

قاصدک : شیردندان، پیکو، باز ریش

قاضی : داور زنده، داترس

قاعدگی زن : دشتانی - ورتکی - ماهریزش

menorrhoea

قافیه : همآوا - رج - پساوند سرواده

قافیه را باختن : خود را لودادن

قاقم = کاکم، دله

قال : پالایش

قالپاق (قالپاق، قاپاق (پارسی؟) = کولاهک) : خودک

چرخ - کلاه - زیورچرخ

قالتاق : پشت هم انداز - نیرنگ باز، لُمین، کلاهدار -

زین اسپ

قالیچه : بوبک

قامت : هندام، بشن

قاهر : چیره

قُب = پهلوی، گوشه؟

قبا : جامه پیش گشاده - پَلیپا، کپاه

قباله (خانه و باغ) : چک، بیلک، ترده، ترزده

قبراق : چابک - گویراک

قبله = نماز سوی

قبیله : تبار

قتل عمد : خواهکشی

قتل غیر عمد : ناخواهکشی

قلمچماق : گردن کلفت- زورگو
 قلع و قمع : برانداختن، ریشه کن کردن
 قلع و قمع : براندازی- ریشه کنی - کشت و کشتار
 قلق : رگ خواب- خوی- شیوه
 قلم انداز : پاکلاغ
 قلمداد : به شمار آوردن
 قلمداد کردن : وانمودن
 قلمه : شاخچه- نهال - نهالچه
 قلیان : نارگیله- آتش سر
 قلیه : پاره گوشت- بریانی
 قلیا : شخا
 قم : گم- گومس- زمین پست و گود
 قمار : منگیا، منگک
 قماش : پارچه
 قمری، موساکوتقی : ورشان (بیگانه؟)، ونادیج
 قمصور = خراب، تباه، داغان
 قمقمه، متاره : گواز، آبتابه-آوند چرمین
 قناری، کاناری : هزاردستان زرد
 قنذاق : اشتک
 قندیل : چراغواره، جلوند
 قنطار : خرتال
 قنقرات = رامه ای از مغول
 قواریری : شیشه گر
 قواس : کمانگر، کمانساز
 قوام : استواری- پایداری
 قوام آمدن : واج آمدن، گیفتن
 قوت قلب : پردلی- دل دادن
 قوچ : وشکل، راک، گوسپند نر، وران، غوچ

قصاص : شله
 قصبه : گَرَدَر، شهرک
 قصد : بَرک، یاز
 قصد کردن : دریازیدن
 قصد و آهنگ : ینه؟
 قصوه : گوشبریده
 قضیه : سرگذشت-نهاده، ویچیره
 قطاس : والان
 قطب : داک، سرال
 قطب نما : سونما، شین نما، سَرالنما، مَخِ نما
 قطر : ترامون، پراز
 قطعی : بی برگشت، بی چون چرا، تاشت، تاشتیک
 قطور (کتاب) : غوس / γavs /
 قطفه : نانی که با روغن و دوشاب روی تابه پزند و
 درونش را با مغز بادام و پسته پر کنند، بیشباره،
 فرخشه
 قفس : زندان، جای تنگ، کابوک، کوفجان
 قفل : تژه بند، کوپله
 قفیز = کویژ، پیمانہ
 قُقسی = مجموعه از دانه های انار که با پوسته سپید و
 نازک از مجموعه دیگر جدا شود- (جانوری) سیب
 ققنس : آتش افروز (سیمرغ)
 قلاب : آکسه، نشپیل، ایاسه
 قلاده : یوغ - زنجیر- بند- گردن بند
 قلاویز = ابزاری برای دنده دنده کردن
 قلب : نِهَره- گش
 قلب مستوی : باشگونگی همساز
 قلبا : از دل و جان

کُ/نگ = ستبر وقوی هیکل، پسر امرد درشت وقوی
 جته
 کاباره : میکده - باده گاه
 کاباره = غار
 کابل : بافه
 کابلچ = کلک، انگشت کوچک ← چُلک، نماچ بر
 کابوس، عبدالجنه : خفتو، فدرنجک، نیدلان، برخفچ،
 برفنجک، دیونسبرگ، بختک، سُکاجه
 کابوک = کابک جای مرغ خانگی - یکجور چیز مانند
 زنبیل برای کبوتر - رفیده
 کاپ = قدح، یکجور پیاله
 کات = زاج کبود (سانسکریت) tuttham
 کاتالوگ : کالانما، کارنما، پهرستنامه
 کاتالیزور : کنشیار
 کاتورَه = سرگشته شیفته، حیران - سرگشتگی، آسیمگی
 کاتولیک : پاپگرا
 کاته = مورد
 کاج = تپانچه، سیلی، پس گردنی
 کاجیره = گیاهی با گلهای لوله ای زرد وارغوانی
 کاجول = جنبش سرین بهنگام پایکوبی
 کاجی : عصیده
 کاخ، کاخه = باران
 کاخال = اثاث البیت
 کادر : پیرابند
 کادر cadre : پایوران
 کاراسته = چوب و تخته و دیگر مصالح بنایی
 کارافزایی = زحمت دادن
 کاربراتور : سوخت آما

قوس قزح : آدینده Âdiyanda، آژفنداک، نوس،
 نوسه، تیراژد، تیراژی، اغلیسون، سدکیس، کرکم، ترسه،
 رنگینکمان، گرم
 قوطی : توبک، کیوت
 قولانی = یک جور گیاه
 قولنج : روده درد
 قوم : رامه
 قوم وخویش : کس وکوی
 قوه مقننه : نیروی آیین گذاری - نیروی دادگذاری
 قوی هیکل : هیتال، دفزک
 قهار : چیره
 قهره = تنگی دم ناشی از شوک هیجانی
 قهقرا : پسروی
 قی آلود : ژفگین، چشمی که گوشه آن ژفگ
 (کیخ، کیخ) گرد آمده باشد
 قیچی، مقراض : دوکارد، چینا، ناخنپیرا
 قید : افزاواژه، برواژه
 قید : بندوری
 قیر : زفت - گژف - گجشف، کُرف
 قیف : تگاو - بتو
 قیل و قال : هیاهو، هممه
 قیم : استور
 قیمه : یزدادی (کنجه)، کوفته ریزه، پسمنده
 قینیچ، قیلیچ : شمشیر
 قیطان : نخ ابریشمی
 قیقناق = خاکینه
 الک = ؟ بیچاد
 ک/کتار = قطار، صف، ردیف

کاربراراستن = ترتیب دادن امور
 کارت پستال : پیکرُخنه
 کارتابل cartable : کارپوشه
 کارسان = غولینی کوود مانند وگردی، چاشکدان،
 چاشدان
 کارستان = حکایت، شرح حال
 کارکیا = امیر، حاکم
 کاروانکش = شعرای یمانی
 کازه = دژی که سردار نامی مه آفرید از آن برخاست و
 ماه نخشب را آفرید- خانه ای با گیاه و سبزه اندر کنار
 کشتزار
 کازَه = کاژَه، کاژ، کاشه، کاز خانه ای که از چوب ونی
 وچرامین سازند، کومه، کوخ، آلاچیق، کَپَر
 کاژنا = درخت سبز مانند کاج
 کاژیدن = غدغد کردن همانند مرغ، کاغیدن
 کاس = کوس = نقاره بزرگ، خوک نر، ساد، کبود
 کاس کردن (اسپهانی) = تحمل کسی را به پایان
 رساندن، مستاصل کردن
 کاسماره = زن غشنگ چشم آبی
 کاسه = سکره
 کاشه = یخ تنک نازک که در زمستان بندد و بستناک
 شود
 کاغ = نشخوار
 کاغاله = گیاهی غشنگ و سودده
 کاغذ : رُخنه
 کاغیدن = بانگ زدن کلاغ
 کاک = ماه شب چهارده
 کاکا(افغانی، هندی) = افدر

کاکانو : هنده بادام- خُرْمک
 کاکتوس : گیشدر
 کاکِی = گرده یا قرص نان
 کاکِی(دیلمی) = عمه
 کاگله = رازیانه آبی
 کال = جاه و مقام
 کال = خم، خمیده، کَوَله
 کالاجنبند = تریلی *
 کالاشکن، کلاشکن = یکجور افراشک
 کالفتن = آشفته شدن، شیداودیوانه شدن، اُلفتن
 کالک = خربزه کوچک، نابرسیده (سفچ) = خربزه
 نابرسیده، شراب مثلث)
 کالْمه = بیوه
 کالو = تنه، بدنه، صورت، شکل، شاسی
 کالوج = کبوتر
 کالیوه (تصحیفی از کالیوه) = کاتوره، سرگردان
 کاله = اسباب خانه، لوازم ضروری
 کاله = زمینی که برای کشاورزی آماده و آراسته ساخته
 باشند
 کالیدن = درهم وپریشان گشتن، بچنگ افکندن
 کالیوه = نادان، سرگشته، پریشان، آسیمه
 کام = آنچه بدان در را بندند، زرفین
 کامل الذات : پَارُنْزاد، آرسته
 کامل کردن : آرستن، هرویسپاندن، هاماندن
 کامل، تمام : هام، غاش
 کاملاً : به درست، سراسر، یکسره، به رسایی
 کامله الوداد : بهین دوست
 کامیونیتی : باهمستان

کپسول (گاز) : استرانگ (گاز)
 کپکی = یکجور دینار و تومان که در زمان مغول،
 تیموریان و صفویان رواک داشتی
 کپل = سرین
 کپه (اسپهانی) = سالک
 کپی = میمون سیاه، بوزینه
 کتاب مقدس : نامه اشویک- مانسر
 کتام = اتاقکی اندر جالیزها و کشتزارها
 کتابیون = بی آایش، پاک، خوب
 الکتروسکپ : برغنا
 الکترومگنت : برغاربال
 الکترون : رخسوزه
 الکترونگاتیوی : نای برغی، نای رخس
 کتره = پاره پاره، دریده- بیمانیک، بی ترتیب
 کتف : هویه
 کتک = یکجور گوسپند که دست و پای او کوتاه است
 و پیشتر آنرا از بحرین می آوردند، نقد
 کُتل = تل بلند
 کتیه : نویکند، نگار کند
 کُتینک = چوبی که جامه شویان پس از شستن جامه بر
 جامه کوفتندی برای که آیش گرفته شود، کدین، کدنگ،
 کدینه ← دارچوب
 کج = کپل، کماله
 کجا = زمانیکه
 کچپلاس = مفسد، بدمعامله
 کُجشناسی = conchology
 کجکلاه = ناصرالدینشاه
 کجه ماهی (دیلمی) = دلفین

کاناپه : نیمکت- نیم تخت- دیوان
 کاناز = بن خوشه ی خرما آنجا که به موغ چسبیده
 است
 کانور = کندوی گندم و جو
 کانورسیون = دگرش، گهولش، واگردانی
 کاوا = لشکر مردم
 کاور : پوشن
 کاهن : کندی kandoy
 کاهو = تابوت، گاهوگ؟ جنازه گیران
 کائنات : نیور، ناکرای- باشندگان
 کباب : تواهه
 کباب کردن : برشتن
 کبار، کبال = ریسمانی که از لیف خرما سازند
 کبد kabd، کبید = لحیم، ماتکی که با آن لحیم کنند،
 کفشیر
 کبرا : مار چشمیاری، مار چشمواره ای
 کبره = پوسته نازکی که روی زخم بندد
 کبوددشت = آسمان
 کبیدن = از جای گشتن و از جای کشیدن و گردانیدن-
 کوفته خاطر شدن، رنجیدن- از راه دوستی و صداقت
 بازگشتن
 کبیدن nab = بلغور کردن
 کبیسه : انباشته
 کبیکه = لاله
 کُپ (یزدی) = دهان (لری گُپ)
 کپر : خان نیی، کومه، آونک، عریش (آلاجیق = کازه،
 پرچین گاه، تاز)، وردوک
 کپسول : خم، پوشاله*

کپسول (گاز) : استرانگ (گاز)
 کپکی = یکجور دینار و تومان که در زمان مغول،
 تیموریان و صفویان رواک داشتی
 کپل = سرین
 کپه (اسپهانی) = سالک
 کپی = میمون سیاه، بوزینه
 کتاب مقدس : نامه اشویک- مانسر
 کتام = اتاقکی اندر جالیزها و کشتزارها
 کتابیون = بی آایش، پاک، خوب
 الکتروسکپ : برغنا
 الکترومگنت : برغاربال
 الکترون : رخسوزه
 الکترونگاتیوی : نای برغی، نای رخس
 کتره = پاره پاره، دریده- بیمانیک، بی ترتیب
 کتف : هویه
 کتک = یکجور گوسپند که دست و پای او کوتاه است
 و پیشتر آنرا از بحرین می آوردند، نقد
 کُتل = تل بلند
 کتیه : نویکند، نگار کند
 کُتینک = چوبی که جامه شویان پس از شستن جامه بر
 جامه کوفتندی برای که آیش گرفته شود، کدین، کدنگ،
 کدینه ← دارچوب
 کج = کپل، کماله
 کجا = زمانیکه
 کچپلاس = مفسد، بدمعامله
 کُجشناسی = conchology
 کجکلاه = ناصرالدینشاه
 کجه ماهی (دیلمی) = دلفین

کرفه = درختی جنگلی با برگهای ابریشمی
 کچه = زنج، چانه، چکن
 کدمان = بزرگ، فرمند، والا زاده
 کدیم = ناتوان
 کدیور (مانیگان پارتی) = گهانداز - صاحبخانه،
 کدخدا، رئیس قبیله، ریشسپید رامه
 کذیمی = آسیب، زیان
 کر = بغل، کش، زیر بغل
 کر = مراد و مقصود
 کراج / چ / خیدن = بانگ کردن مرغ هنگام تخم نهادن
 کراشیدن = تباهیدن کار، پریشان شدن
 کراک = آنچه کنند
 کراکها = امور*
 کرامیدن = تعظیم و تکریم کردن
 کراندن = کرانیدن، گذرای کردن، کنانیدن = کردن
 فرمودن
 کرایه دادن : به مزد دادن
 کرایه : سَلاک
 کرپا = گیاهی دارویی
 کُرته = پیراهن و جامه و کپاه تهی، نیمتنه
 کُرچ = اکنون مرغی که آماده ی خفتن روی تخم است
 کرچه = اتاقکی که جالیزبانان و کشاورزان اندر پالیز و
 کشتزار از چوب و واش سازانند
 کردون، کردین = جامه پشمین و کلفت
 کُرده = شبان
 کُرَدی (کُرَدی ؟) = نیمتنه ای که روی کپاه (قبا)
 پوشیدندی
 کرز = بی ریش، کوسه

کرژاه = متلک
 کُرس = زلف پرپیچ و شکن، خم گیسو
 کَرستون = ترازوی بزرگ
 کرسی، منبر : افراز، پردو، باردو، باردو
 کرسیدن = فروتنی کردن
 کَرش = خدعه، مکر، ک / گریسه
 کَرشیدن = نامراد شدن، نانمشیدن
 کرفس : اچمود
 کرک = خز
 کرک (بخارایی) = بام خانه، پوشش خانه
 کرکمیسه = گلی نیکبو و چندرنگ اندر کوه الوند
 کرکوس = باهنگ
 کرم : خامه - سرشیر - نرماک
 کُرَن = رنگ میان سرخ و زرد
 کِرَو = کرجی بادی
 گروه = منزل، مقام، آشیانه، مایل
 کریاس = درگاه خانه
 کریج، کریچ = خانه کوچک
 کریجک = آلونک
 کریجک = یکجور پرنده همانند پرستو
 کریستال : بلوره، تبرزد
 کریسه = کتکی که بر پشت بام سازند، خرپشته
 کریسیدن = آشمالیدن، فریفتن، کنبوریدن
 کریشک = پیکار جو
 کریشک = جوجه - انگشت کوچک ← کابلج، نره مچ
 کریشه = (برنجک تور؟)
 کریم، سخی : راد
 کَز = کمان و چوب پنبه زن (فلخمنده)

کَشْمَر = روستای باستانی ایران کنار کاشمر که بُرگی از
 اشکانیان هنوز اندر آن هست (نیز کندر)
 کَشَنَد = مد دریا ← پروآبجر
 کَشوتَا = کمان تیرانداز
 کَشِیخ = وعید، وعده شکنجه
 کَشید = سرود، نغمه
 کَشِیْشَسَا لاری = hierarchy
 کَعْب : ریشه سیم
 کَعْب الاخبار : آگاه از همه - همه دان
 کَف دست : هَبک
 کَف کَف = فرفره، بادفرک
 کَفاره : تاوان - پرداخت - بازدهی - کیفر - پادافره
 کَفاف : روزگذار (غیاث الغات)
 کَفالت : سرپرستی، بابیزانی، بریستاری
 کَفچَلِیز = کپچه بزرگ سوراخ دار
 کَفچَلِیزو = بچه وزغ که هنوز دنب دارد
 کَفگیر : آردن
 کَفن : مرده پوش
 کَکه (هندواروپایی) = براز، گُه
 کُل : خبیوه، خبیره، همای
 کَل = نرینه جانوران، جُرره در برابر لاج، لاس
 کلاته = خانه محقر
 کُلاله = موی پیچیده، مجعد به مانیک کاکل و گل نیز
 است
 کلاو = غوک، وزغ، کزو، مَگَل، مَکَل، چَغز، فرغور
 کَلَب = گردبرگرد دهان - منقار مرغان، کلف، کَلَفَت،
 نول (لوله صراحی، نایژه مشربه)، چنگ

کَزاد و کَراد = جامه پاره
 کُزاز : پی فشردگی - سوزین
 کُزایش = فرزام، سزاوار، بالنده
 کَزوغ = مهره گردن
 کُزاراندن = پاره کردن
 کُزباختن = بدمعاملگی کردن، فساد کردن، تقلب کردن
 کُزدار = پالیز
 کُزْدو = نهال نیز ← پای جوش
 کُزند، کُزنده = جوالی سوراخ سوراخ که با آن گاه کشند
 کُزُوژ (کُزوزنده) = بادمخالف، نکباء
 کُزیر = پیشوا، رهبر
 کُسرِه : زیرنشان - زیرواگ
 کُسک = هسته، دانه
 کُسوف : مهرتُمیگ، خورتُمیگ
 کُسه = خواب سبک، چرت، پینکی، غَنب
 کُش = بیغوله، گوشه، سینه
 کُشان = اغلب، بارها
 کُشترکن = کلنگ، کلند، کُپتد
 کُشتمان = مزرعه *
 کُشجیک = پالان
 کُشسان = الاستیک، مرتجع
 کُشسانی = الاستیسیته، ارتجاع
 کُشَف = لاک پشت، چهارمین بُرگ از دوازده گانه
 بُرگان؛ سرطان، کوزه سرپهن دهان فراخ، یخدان
 کُشفتن = گشودن، شکافتن - برداشتن - پراکنده شدن -
 پژمرده شدن - نابود شدن
 کُشک = زاغ
 کُشکین = نان جو

کَلَبِيسَه = (اسپ یا مانند آن) که خالهایی مخالف رنگ
لادین (اصلی) بر تنش داشته باشد، ابرش
کَلَبْتَرَه = فُشار، بیدلا، جفنگ، سخن بیهوده و بی مانیک
کَلتَه = آنکه واجان را از واشدگاه آنها گفتن نتواند
کَلتَه = چهارپای پیر در کهنسال
کَلج آمدن = عار و ننگ آمدن
کَلج، کَلیچ = عجب، خودستایی
کَلس : آهک زنده را گویند
کَلک = پارچه چهار گوشه زیر بغل پیراهن، خشتک
کَلک = شوم - جغد
کَلک = kalk = آغوش
کَلک، کَلکَه = آتشدان گلین، منقل سفالین
کَلکَل = سینه، گردن
کَلکوی = کنده و غُل
کَلکی، کَلل = آن پری است که پادشاهان و جوانان
خوبرو و مردم دلاور اندر بزم و رزم بر سر دستار و
کلاه گذارند و آنرا به ترکی
کَللگی = باشلق، سرانداز
کَلم = چرخ آسیاب
کَلمات قِصار : گزین گویی
کَلنجار = خرچنگ
کَلَنَد = غلق در کلیدان، چوبی که بر قلاده سگ بندند،
ساجو، ساگور
کَلندرَه = جوان نیرومند و با ابهت
کَلندری = رباخوار
کَلندن = گلاندن، تکاندن دامن، قالی...
کَلوا (اسپهانی) = بند
کَلوت = badland، زمین سنگلاخ و مردابی

کَلوت = yardang
کَلوچ = قرچ و قروچ، (دندان قروچه)
کَلوچیدن = خاییدن جاویدن چیزی که سدا کند
کَلوس = اسبی که چشم و روی پوز او سپید باشد و آنرا
نافرخنده دانستندی
کَلون : تاگ
کَلون = آبی پررنگ
کَلونک = چراغدان ← چراغ بره
کَلَه = کوتاه، قصیر، شست کله، کوتاه، ناقص - بیدم
و دسته - شرم مرد، نره
کَله شق : خوبین
کَلیپ : نماهنگ
کَلید : درکاش، پژنگ
کَلیدن (سنابادی) = کندن و بیل زدن زمین برای
کشاورزی
کَلیک = نسترن
کَلیه : گردن بند - گردن آویز - سینه ریز
کَلیه = غلوه
کَم آزر می = خفت و ذلت
کَم گرفتن = التفات نکردن، توجه نداشتن
کَماکان : چنانکه بود - چنان که هست
کُماله = ابریشم، کج، فرومایه
کَمان گروهه = کمانی که با آن گلوله و مهره گلین افکنند
کمانسان، کمانواره، کماندیس، گوژفش، گوژوش،
گوژسان = هلال *
کماهو حقه : چنان که شاید
کمایلیقی : چنان که باید / سَزَد / شاید
کماینبغی : چنان که شاید، چنان که سزاوار است

کمپوت : خوشاب
 کمپیر = پیرسالخورده، فرتوت
 کمترینانه = حداقل*
 کمد : آغشگه (گنجه دیوار)(نیشاپوری)
 کَمرا = جایی که چارپایان شب آنجا باشند، تاک بلند
 کمشک = کشک، پینو
 کمگرایی = تفریط*
 کمَلک = آبراهه
 کم وزن : ورام
 کمون : زیره، کرویَا
 کمون : نهفتگی
 کمونیسْم Communisme : همبودگرایی
 کَمه = منفی (شمارشدانی)*
 کُمیت : هیگر
 کمیته : همگمار، کارگروه، کراد
 کمیته تبلیغاتی : فراساناد
 کمیژه مویی = جوگندمی شدن مو اندر سنّه میانسالی
 کمیسون : گزیراد، نگراد
 کمین = ناقص، ناتمام-دون پست
 الکن، لجلج : زبان گرفته، گچه
 کنار = سنتور
 کنارمند = محدود*
 کنارنگ = استاندار مرزی
 کناره بند = شششامه، پرده جنب pleura
 کناس : سرگینرب، رفتگر، جاروکش
 کنایه : نهان واژه، گواژه
 کُنَب (قم) = خیارچنبر
 کنبانیدن = مایل شدن

کُنَبیدن = برجستن - مایل شدن
 کُنَبیدن = چیزی را از جای کشیدن و برآوردن
 کنترخوان : شمارخوان
 کنترل پنل : فرمانگاه
 کنتور : گسارش شمار
 کنجده = کک مک، لک
 کُنَجُل = هر چیز در هم کشیده و چین و شکن به هم
 رسانیده
 کَنَخْت = جوهر، جوهر شمشیر
 کنداکوی کردن = حک کردن، سوراخ کردن
 کُنداور = پهلوان، دلیر، نیو
 کندر = آبراهه
 کندورش (کندروش) = زمین فراز و نشییدار، پشته
 پشته
 کنسانتره concentre : افشده
 کنسرو : خوراک سربسته - بایتار
 کنسرواتیسم : کهنپرستی
 کنسول : کارپرداز
 کنشتوک = چوبک
 کنفرانس : فراهمایی
 کنکار، کنگر = تخت
 کَنگ = از سرانگستان آدمی تا دوش، بال پرنده
 کنگره : همایش
 کُنْگَرَه = دالبر
 کنگل = گدایی
 کُنوریدن = آدم بازی دادن، فریباندن مردم
 کنوک = دوشیزه ای باخرد و دانا - دختر جوان
 کنیه : نام خانوادگی - پیش نام

کوله = ملخ نر ← کولگ
 کولیدن = حفر کردن، شیار کردن (=گورزیدن، فرگزیدن)
 کوم = گریبان
 کومش، کومیش = چاه کن
 کَویِر = پاکار، پیشکار
 کَویز = بردباری، تحمل
 کویژ = میوه ای خودرو مانند سیب
 کویستن = کوفتن غله و جز آن
 کویل = شکوفه بابونه و گیاهی بسیار نیکبو
 کویه = گیاهی ناتلخ و نیکگوار
 کَهل = مردی که میان سی تا پنجاه سالگی باشد
 کهله = زر وسیم ریزه - زر سپید
 کهنی = آسیاب، دستاس
 کیاجور = خردمند، دانا، فرزانه
 کیاختی کردن = نرمی کردن، رفق و مدارا کردن،
 آهستگی کردن
 کیاخن = آهسته
 کیار = کاهلی و تنبلی
 کیارا = اندوه، تاسه
 کیارنگ = سپید، نیکرنگ، پاکیزه
 کیاغ = بینا و (بن آب؛ کردی)، علف
 کیانا (سریانی): طبع ها؛ برودت (سردی)،
 رطوبت (نمناکی)، حرارت (گرما)، یبوست (خشکی)
 کیبیدن = بیکسو رفتن منحرف کردن از راه
 کیپا = شکنبه گوسپند
 کیپانیدن = شماله افروختن
 کیس = چین و شکنج، گرنج (گوش)
 کیش = شُه (اندر کهن)

کوار = سبزی، سبد میوه (دوخله)
 کوارتز: دُر کوهی - سنگ شیشه
 کَواَس quality = صفت و گونه - روش، قاعده
 کواسه = گونه، صفت، طرز، روش
 کوام = گیاهی نیکبو
 کوانتوم: دانیز، بی سوی، بیکاره، آویژه
 کوبه = گیاهی نیکگوار ناتلخ، خیزاب
 کوبه = مدق (هرچیز که با آن کوبند)
 کویسم: مکعبنگاری، ششپهلونگاری
 کوپا؟ = فوتبال
 کوپال = گرز آهنین، عمود، لخت
 کوپه = شاخ و شیشه ی باخسه گر
 کوت = کر، ناشنوا
 کورس = موی پیچیده
 کورک = باغض الخل aragonite
 کوزاموز = چپ و راست
 کوژیدن، گوشیدن = مراقبت کردن
 کوس کردن = روی گرداندن، گوشه گرفتن، کناره گیری
 کردن
 کوشاب = شیرۀ انگور
 کوشاد = بیخ گیاهی نیکرنگ که پادزهر است
 کوشنه = گیاهی از تیره سندهی باریشه ای نیکبو
 کوشیاد = سنگ خردناشدنی، پولادین
 کوشیدن = نبرد کردن (های) بنیادین
 کوک = کود، توده، انبوه
 کوکنار = خشخاش
 کولاک: توفان، برف و باد، ونایشنک
 کوله = زوزه سگ

کَسمَه = زلف مصنوعی
 کسینوس : سایه
 کَش = دفعه، بار
 کشدانک = دود
 کف = یک جور ملخ
 کُکمار = مار جعفری
 کلاچ : چنک
 کلاژه = کلاغ
 کُلک = پارچه ی چهار گوشه ی زیر بغل، پیراهن،
 خشتک، وصله
 کلکل = سینه، گردن
 کلول = یک جور غله بزرگتر از ماش و مرجمک، مُلک
 کلیچه = قرص نان
 کمامیت = نگاهبان؟
 کمره = جای سغدار، جای تاک ضربی دار
 کناروس = یک جور کنگر
 کَنف = ضایع
 کوازار : اختروش
 کوت (هندی) = کلات (قلعه)
 کوتل = بخش و پشت و دم (کشتی)؟
 کوسج = یک جور گیاه
 کولخیج = جاروب؟
 کوم = سبزه ای که کنار جوی روید
 کیه (گیلانی و تپورستانی) = خانه
 گارد : پاس گان
 گاز : گارس - تورک، ویشفت
 گاز = مقراض، گازانبر
 گازونیل : سُوج

کَیفردهی = محکومیت
 کیلو = مگاک، آبراهه، کملک، موریما
 کیلی = کژی، ناراستی
 کیمیا : کاف - ماتورزی
 کینو = دماغ
 کیوار = فلاخن، وژکهن
 کیوه = گیاهی خوردنی
 کاژوار نگرستن = چپ چپ نگاه کردن، چشم غره
 رفتن
 کاس کردن = تحمل کسی را به پایان رساندن، مستاصل
 کردن
 کاسباده = العاثر
 کاغنه = گونه ای کرم سرخرنگ و زهردار که آگفت
 کشتزار به شمار آید، ذُروح
 کالبدینه = ماتریکس (شمارشدانی)
 کتانثانت : سایه برسان (تمام)
 کذنبیج kozanbij = توده، کپه؟
 کردمه = یک جور باقلا
 کرز = بی ریش، کوسه
 کرکران = گیاهی است باریک و سرخرنگ، کرکرهن،
 قرقیهان، کیکهان
 کرمازه = نازک و دارای نگار
 کرمیشک = عارضه ای است عفونی اندر گوشه ناخون
 با ریشه ژرف، عقربک، درد ناخن
 کرنب = چغندر، کلم
 کَرَو = کشتی، جهاز کوچک، زورق
 کُروی = یکجا، باهم
 کُزب = یک جور درخت با چوب سفت، کزب

کَسمَه = زلف مصنوعی
 کسینوس : سایه
 کَش = دفعه، بار
 کشدانک = دود
 کف = یک جور ملخ
 کُکمار = مار جعفری
 کلاچ : چنک
 کلاژه = کلاغ
 کُلک = پارچه ی چهار گوشه ی زیر بغل، پیراهن،
 خشتک، وصله
 کلکل = سینه، گردن
 کلول = یک جور غله بزرگتر از ماش و مرجمک، مُلک
 کلیچه = قرص نان
 کمامیت = نگاهبان؟
 کمره = جای سغدار، جای تاک ضربی دار
 کناروس = یک جور کنگر
 کَنف = ضایع
 کوازار : اختروش
 کوت (هندی) = کلات (قلعه)
 کوتل = بخش و پشت و دم (کشتی)؟
 کوسج = یک جور گیاه
 کولخیج = جاروب؟
 کوم = سبزه ای که کنار جوی روید
 کیه (گیلانی و تپورستانی) = خانه
 گارد : پاس گان
 گاز : گارس - تورک، ویشفت
 گاز = مقراض، گازانبر
 گازونیل : سُوج

گاژ = بلندی، جا، بلندپایگی
 گاس = بوزینه نر
 گاف : نازرنگی
 گال : گری
 گالری : نگارخانه
 گالش = گاودار
 گالوانیزه : اسپید روی، روی پوشیده، آبکاری، روی
 اندوده، اندوده، آبکاریده، روی پوشی
 گالیدن = دور شدن، گریختن، هزیمت کردن
 گامنده، گامنا = گرادینت
 گاو میش = گاوآبی
 گایوالیا = تجرد اندر یوگا
 گبر = گیاهی نیکبو و غشنگ و نیکنما- پهلوان
 جوانمرد والاتبار - گرامی بلندپایه
 گپ (بروگردی) = بزرگ
 گتو = درختچه ای با دانه های سرخ و غشنگ جنگلی
 گداره = تخته
 گدرگر = مسافر*
 گذرگری = مسافرت، سفر*
 گدو = پایه
 گدوک = راه میان دو کوه، گردنه، کتل
 گده، مدنگ = دندان، زبانه پزنگ، تژه
 گذرگاه = پشان (پهلوی)
 گراته = مانع پیشرفت کار، عایق، مشکل
 گراس = باقیمانده خوراک، لقمه
 گراش = خراش، پریشان
 گرافیک : نگارال
 گراندن = دیدن و نگاه کردن

گرانک = گراویتون
 گراندیدن = واداشتن یه گرفتن یا نگاه داشتن چیزی
 گراهش = تمایل
 گرچین = جولاهه
 گردپای نشستن = چهارزانو
 گردر = زمین دامن کوه
 گردنای = کاسه زانو
 گردوس = فوج و گروه سوار، گله، توده
 گرده بر = مته، نقب، بیرم
 گردین = جامه ای پشمین مانند کپنک که تهیدستان و
 درویشان پوشند
 گرا = عید، بنده، سفله، پست
 گرره = خمچه، سبو
 گرزگاو = خزه، جلبک
 گرزن = تاگ گوهرنشان، نیمتاگ
 گرزه = عمود
 گرگر = پرستیدن، پرستش شدنی، معبود از
 اوستایی gar
 گرمه = (آرد) بی سبوس و سپید
 گرمه = پیش رس، زودرس
 گرودمان = خانه سرود
 گروس = چرک - موی بافته
 گروما = ماه شب چهارده - زیبارخ
 گریپ فروت : توسرخ
 گریج = نقب، زیرزمین، گودال، چاه، کوچک خانه
 گریم : بزک کردن
 گزاریدن = وام و نماز ادا کردن
 گزک = نقطه ضعف، مرتبه، دفعه

گنداد = بچه سر راهی، لقیط
گندادن = یافتن (find=gind)
گندش = گوگرد
گندگیر = خرچنگ
گندنا = تره فرنگی
گنگل = هزل، شوخی
گوادر: بادغاره، جخش
گوادب = لکه ای زرد که به هنگام خشکاندن رخت بر
سنه نیابیدن بران افتد، اشگو
گواره = معده
گوازیی کردن = بخشندگی کردن
گواژیدن = سرزنش کردن
گواس = طرز، روش
گَواچا = مگاکمی که چندان ژرف نباشد و ته آن را توان
دید
گود: نغل، ژرف، آغل، غو
گوداب = لکه ای زرد که برگچ دیوار افتد- آش حبشی
گودال: کُریشک، کُریشک، مگاک، گو، جغاره، گرینگ
گور = بر، سینه
گور = دشت-گورخر
گورانده = درهم و برهم کرده، گره خورده (نخ و ابریشم
و مانند آن)
گورده = برده، اسیر
گورک، غوره = حصرم
گورگور = خرچل، زغن
گوره = inselberg
گوره = سد، خاکریز
گوز و گند = سخنان لاف و گزاف

گزمه: شبگرد
گزن = عمود آهنین، دبوس، مقمعه
گزود = جعل
گزینه = باردان، صندوقچه، گنجه
گزار = چینه دان مرغ
گشاده خواندن = کارنگ خواندن، ترتیلیدن
گشتا = بهشت، ویشتا
گشتی = پاتروی
گشفتن = پریشان شدن
گشن = انبوه
گشنا = زن غشنگ
گل = بخش بالای چیزی
گل آریا: هالگاه
گل بهمن = گل غشنگ خودرو و سدرنگ که اندر برف
روید
گل زدن (فوتبال): به نشان رساندن
گل سیاه = مغنیسیا pyrolusite
گل هون = کلوخ زار، کلوخستان
گلاپ = بستر، زیرافکن
گلاویز = درگیر
گلابول: سنجار
گلبول: گویچه
گلزی = گلی نیکبو و رنگارنگ
گلن = شمعدان
گلنده = زن بدکار
گمرک: باژ- کوستاک
گنجله = مچاله
گند (هندی) = توپ

گنداد = بچه سر راهی، لقیط
گندادن = یافتن (find=gind)
گندش = گوگرد
گندگیر = خرچنگ
گندنا = تره فرنگی
گنگل = هزل، شوخی
گوادر: بادغاره، جخش
گوادب = لکه ای زرد که به هنگام خشکاندن رخت بر
سنه نیابیدن بران افتد، اشگو
گواره = معده
گوازیی کردن = بخشندگی کردن
گواژیدن = سرزنش کردن
گواس = طرز، روش
گَواچا = مگاکمی که چندان ژرف نباشد و ته آن را توان
دید
گود: نغل، ژرف، آغل، غو
گوداب = لکه ای زرد که برگچ دیوار افتد- آش حبشی
گودال: کُریشک، کُریشک، مگاک، گو، جغاره، گرینگ
گور = بر، سینه
گور = دشت-گورخر
گورانده = درهم و برهم کرده، گره خورده (نخ و ابریشم
و مانند آن)
گورده = برده، اسیر
گورک، غوره = حصرم
گورگور = خرچل، زغن
گوره = inselberg
گوره = سد، خاکریز
گوز و گند = سخنان لاف و گزاف

گید (کردی ghidi) = محبوب - قرمساق، دیوٹ
 گیز، غیره = درخت سنویر
 گیشا = زن غشنگ تودلرونده و فریبا
 گیلگرو = مینگ، خلنگ، یوشنی، چرامین جاروب
 گیلی = پشته، تل
 گیو = (زبان گویا) ظاهرا، غالبا
 گیوتین : گردنزن
 لابلالی : بی بند و بار - ولنکار - بی پندار
 لابه = ارمغان، تحفه، گزید
 لابیرنت : پیچال
 لاپه = تکه بریده از چوب والوار
 لاپه کردن = بریدن تیر از میان به درازا
 لاتو = نردبانی از رسن
 لاجرعه : به یک نوش - یکبار نوش
 لاد = دیوار، چینہ، اصل هر چیز
 لاد و لاس = ابریشم ویژه و ناویژه
 لادبن = بن دیوار
 لارو : غنج، کرمینہ
 لاس (لاج، لاچ) = ماده (ماچہ) هر جانور
 لاسیما : به ویژه
 لاش = تاراج، چول (کردن)، فرویش (تاخت و تاز)
 لاشیء : هیش
 لاطایل (حرف) : گاف
 لاغ = هزل ظرافت، شوخی، خوش طبعی، نشاط
 لاغریدن = لاغر شدن
 لاغیدن = هرزه و لطیفه گفتن
 لالا، لَلہ (ترکی؟) = غلام، بنده زاور
 لالس = پارچه سپید و ناز و غشنگ

گوزد، گوزده، گونژده = جُعل، جرواسک
 گوزره = گاوکوهی، بزکوهی، گوزن
 گوزکلاغ = میوه درخت سرو
 گوزهندی = نارگیل
 گوسانیدن = پرکردن، آکنده کردن
 گوشاد = جنتیانا
 گوشالنگ = هزارپا، گوشخر، گوشخزه
 گوشان = شیرۀ انگور
 گوشن = گویایی (گویایی)
 گوشو سرودخرد = خرد اکتسابی
 گوکاندن :؟ نابود کردن
 الگول = دگمه
 گولاک = خیزاب بزرگ
 گولک = غلک
 گوندہ = جوال، گالہ، ایزغنج، بارجامہ، تاچہ، غنج
 گوہ = فاد، چوبی کہ درشکاف گذارند
 گوہ کردن = شفا دادن، خوب کردن
 گوهریدن = عوض کردن
 گویجی، گونجی = شریف، ارجمند
 گویر = پاکار، پیشکار
 گویر = داغ، اندوه
 گویش = نیمزبان *
 گوپہ = گوی شناور
 گهگیر = چموش
 گی بُر = گونه ای تیر و پیکان
 گیان = خیمہ، چادر
 گیو = یکجور از پیکان تیر
 گیتار : شش تار

لت = اسپي که هر دو دست در بالا برآورد و خود را
 پیچاند هم اسپ و هم اسوار را سِج (خطر) باشد او را
 نباید کشت پیش از آنکه اسوار را نابود کند و این
 جنبش را لت خوانند
 لت = مصراع، سیلی، لخت، توپ پارچه
 لَتر = یکایی برابر 30 مثقال، رطل
 لتنبار = طعامپرست
 لَئو، لاتو = دام، تله
 لَئَه = پارچه کهن و زنده، رکو
 لته = پالیز خربزه، هندوانه، خیار و مانند آن
 لثه : گوشت دندان- پایه- بچ- ژم، آروک، زیه
 لجاره = بیحیا و سلیطه (زن)
 لجستیک : پشتیبانی
 لجستیکی : سپاهکشی، سپاهبری
 لَچ = تپیا
 لُچ = برهنه
 لَچ = روی، چهره
 لَچَر = بسیار بخیل، فرومایه، چرکین هرزه
 لحاف : دواگ، شادیچه
 لحد : گورابه، گور، دخمه
 لحیم : کبد
 لخا = کفش، پافزار
 لخانه = یک جور سبزی، کلم؟
 لخواه، لخادو = یک جور مارمولک، کلپاسه
 لخت = گرز، عمود، پاره، تکه
 لخشیدن = لغزیدن، درخشیدن، اشتعال
 لخلخ = ضعیف، لاغر
 لدی الورد : همین که رسید / آمد، تا آمد

لالکجه = آش رشته
 لالو = جاهای دور از چشم و پنهان
 لام = کمر بند- ژندی درویش- زیور، آرایش- خار،
 شوک
 لامیدن = رکوع، دوتا شدن
 لان = بیوفایی، بی حقیقتی، بیصفتی
 لانتوری = ضعیف و کم مایه- لات، تهیدست
 لانجین = لاوک بزرگ سفالین یا مسین
 لاندن، لانیدن = جنباندن، افشاندن
 لانک، لالک = تاگ خروس، خواجه، خوج، غوج، خوج،
 کول، کویل
 لایحه : پیشنهاد نامه- نیساک
 لایحه قانونی : دات نامه- رستک نامه
 لاینی = جامه کوتاه و پشمی که تهیدستان و درویشان
 پوشند
 لباب : ناب، ویژه، برگزیده
 لَبَاجَه = یکجور بالا پوش، مانتو
 لُباد = یوغ
 لباده = جامه دراز مردانه که روی جامه های
 دیگر پوشند، پالتو، بارانی نمیدین
 لَبَاف : زیلوباف - جوال دوز
 لُلبُو = هرزگی، لهو
 لَبَنگ = دیوچه، دیوک
 لبنیات، لبنی جات : فرآورده های شیری، شیرواره-
 حیوان- شیرینگان، شیرین ها
 لَبیدن = جاویدن، خاییدن
 لبیدن (مسدر جعلی) = سخنان لاف و گزاف گفتن

لذت : ربوخه، خوا، شادکامی
لرد = میدان اسپدوانی، بیرون
لُرس = سیلی، کتک
لُرک = شیر ترش که به سبب جوشیدن چگال شده باشد
لزوم : اندر بایستگی
لُژ loge : جایگاه، فرگاه
لُس = حریص
لست = محکم، قوی
لَشتن = تماشا و تفرج کردن
لَشک = شبنم، پاره
لَشنی = مسطحی
لطافت : کشی، نرمخویی
لطایف الحیل : ترفندهای نغز
لعاب : لیزابه، گلیز
لعنت : فرنه
لغن = نان
لف و نشر = پیچش و گسترش
لفافه : کارپیچ
لفتره = سفله، پست، فرومایه، گرا
لُفتک = آروسک
لَفجَن = زن بدکار، نشمه
لقاح : همزامی، تخمیدگی
لقب : ورین نام
لُک = درشت باف، ستبر
لَک = رنج - زندان و سیاست
لک = سد هزار
لک لک : بلارج، اچوپیل، زاغور
لک و پک = اسباب خانه، کاجال

لَکا = گل سرخ
لکا، لخوا = تیماج، سختیان چرمی که آنرا پوستپیرایی
نکرده باشند و رهنوردان بر کف پای بندند، چارق،
پالیک (سعدی؟)، پاتابه
لکات = ضایع، زبون
لُکام = بیشرم، امرد دفزک
لکایی = گل سرخ - گلگونه
لکنت : گرانزبانی، زبان گرفتگی - تُبغ
لکنت کلام : گیرسخن
لُکلُکانه = رشوه، انعام، حق و حساب - آنچه اضافه بر
امری است ماننده خوراکی که پس از خوراک لادین
خورند
لُکیدن = لنگیدن و آهسته رفتن
لَک = بند و زندان، رنج و محنت، تنبیه
لَم = آقطی
لَمبَر = تکان، لرزش
لَمتر = تنبل کاهل فربه قوی هیکل
لَمشت (سنابادی) = کثیف، کرفت
لُملمه = انبوهی و شلوغی شمار بسیاری از هر چیز
باشان جنبش؛ لملمه مگس، شپش، بچه
لُنبر = دامن
لنبوس = لپ
لنبه = گرد مدور - تخمی که مرغ گاه گاه کند پوستش
نرم باشد
لنت : کفشک
لنف : آب میان بافت
لنف : خون بیرنگ
لنک = یکجور بازی کهن

لنکاک = سخن زشت
لنگا = چرم نرم، کفش
لنگجامه = تنبان، زیرشلواری *
لوبیا : غنَدماش، ژاژک
لوت = طعام لذیذ، طعام در نان تنک پیچیده
لوتو : بخت- بخته
لوچ = کسی که چشمش چپ است، کج چشم، احوال،
دوبین، کلکی (لوچی)
لوچاننده = کسی که چشم خود را کج کند
لوخ = خمیده، گوژپشت
لوده (اسپهانی) = سبد، سله
لوز = چسب
لوزه : بادامک
لوزی = بادامی
لوستر : پیرگ افشان
لوستر : فروغ افشان
لوسیدن pemper = بیخرد و بیهوش شدن
لوش = آنکه دهانش کج باشد
لوشاب = آب آمیخته با لجن
لوشگن = گل آلود، لوشتاک
لوشیدن = بی خبر بیهوش شدن
لوغانیدن = دوشانیدن
لوکس : ویژه
لوکیدن = آنکه بزانو و دست راه رود.
لوگو : نشانواره
لؤلؤ = سبک، بی وقار
لوله = ؟ انبویه، ماشوره
لولهنگ = آفتابه گلی

لون : وین
لووردراپه : پرداویز
لَه = بوی شراب
لهاشم = زشت و زبون
لهجه : زوانواره، زوانوش * [زبان(اندام)
زوان(لسان)]
لُهنه = سنگ
لهو ولعب : هرزگی - زنبارگی - بدکاری
لی اوت : دیمه آرایی
لیا = روشنی
لیازان Liaison : پیوندآوایی
لیان = درخشان، نام بوشهر
لیپا، لیپان = درست ← کیپا، شیردان
لیپمی Lipämie : چرب خونی
لیرت، لیرد lird = یکجور پوشش جنگی
لیزُم = کباده
لیساسینه : دانشیاب
لیف : کیسه ساون - پُرز
لیقه : تلی (اسپهانی)، لیفه
لیم = بذله گو
لیمان = درست - برجسته - خوب
لین العریکه : سستنهاده، نرمخوی
لیو = خورشید
لیوه = خشک - بیمزه، لوس
لیلاج = منگیاباز و چترنگباز و نردگر زبردست
لیم = آرام و آب زیرکاه، آرام و مودی
ماهی مرکب : دَهِپای
مابازاد : اندر برابر

مايه اختلاف، مايه النزاع : مايه گوش

(گفتگو) / کشمکش

مات Mat : تار، کدر

ماتریال : کارپایه

ماتورنگ = سوسمار

ماچوچه = خنوری که بدان دارو به گلوی کودکان ریزند

ماحصل : چکیده - بازده - پایانه - سرانجام - فرجام

ماخ = زر ناسره، دون همت، مردم پیرو حقیر

ماخت = پنهان، پوشیده

مادام : تا، تا زمانی که

مادام العمر : تا زیونده ... (است)

مادون : زیر دست

ماده موی = خون سرد، بی پروا

مادی (اسپهانی) = رود

مادیات : ماتکیان

مار عینکی : آینکی - گرزه مار

ماردی = سرخ، گلگون، وشى

مارس : زباندی در بازی نرد - دوباخت

مارس شدن : باختن - ازدست دادن - دوباخته شدن

مارش : پهلوانی سرود - گام سربازی

مارکبرا : کفچه مار

مارگارین : کره گیاهی

مارونگ = گونه گیاه، خرزهره، دفلی

مارویت = گونه ای چلباسه، حربا

ماریره = مادراندر، زن پدر

مازن، مازه = ستون فقرات

مازو = درخت بلوت سربركشیده

مازوت : نفت سیاه

ماژ = خوشی، شادمانی

ماژ وموژ = بانگی باشد که موش هنگامی که گربه را

بیند یا ماری آهنگ گرفتن او کرده باشد کند

ماستیک = کندر رمی؟

ماشالله : با نام و یاری بخ

ماشه : شستی - توتہ - زبانتک

ماشین تحریر : نبشت کار - نویسار

ماشین حساب : رایانش گر

ماغ = گونه ای مرغابی

مافوق : فراتراز

ماکارونی : رشته فرنگی

ماکت maquette : نمونک، پیش ساز، گرتہ، پیش

انداز

مال، ثروت : آنچه دارند، داراک، هیر

مالک : ازنا، ازانند

مالوف : خو گرفته، همدم

مالیخولیا : بیماری مغزی - سودا و پندار خام

ماموت : فرپیل

مامور = دستور بشول، فرموده

مامیران = گیاهی دارویی

مانتو : بالا پوش - جامه گشاد

مانژ : میدان اسواری

مانکن : نوپوش، خوش اندام، بالادیس

مانورک = چکاوک

مأنوس : خو گرفته - اخت شده، دمساز

مانیتورینگ : رهگیری خبری، پایش

مانیفیست : آرماننامه، بنیادنامه

ماورا : فراسو

ماورالنهر : ورز رود، فرارود
 ماونداد = ایزد آفریده ماه
 ماه برگشتن = افول طالع
 ماهریزشبند = یانسیگی **menopause**
 ماهو = بیشه، نیستان؟
 ماهوت : پارچه پشمی پرزدار - آکسون
 ماهوت پاک کن : گردبر
 ماهیت، هویت : چه چیزی، چیستی، چه بود، بودماید
 مایتحلل : گواریده
 مایحتاج : نیازاک، ونکول
 مایگی = مادیت
 مایل : گروه، یکسیم فرسنگ
 مایه ور = غنی
 مباح : روا - شایست - انجام پذیر - سزاوار
 مبادرت : پیشدستی کردن
 مباشرت : پیشکاری - سرپرستی - کارپردازی
 مبالات : باک داشتن، اندیشیدن
 مبالغه : گزافه گویی، فزونه گویی، بزرگ انگاری،
 فرانمایی
 مبتدا : آغاز (دستور زبان)
 مبتدی : نوزخمه، تازه کار
 مبتکر : نوآور - تازه آور - نوآفرین
 مبدل : واگردان، ترارسان
 مبدول : بخشیده - پذیرفته
 مبدول کردن (notice) : پرداختن
 میرز : سرآمد
 میرم : دوتا - استوار - فراوان - گزیرناپذیر - سخت -
 پابرجا

مبل : کاجال - کدایزار، کت
 مبهوت : گیج
 مبین : گویا - روشنگر - آشکارکننده - بازگوکننده
 متاره = از مت یا هر چیز گلوله شده، کُکمه
 متبادر : شتابنده - اندرآینده - زودرسنده - پیشی گیرنده
 متبلور : بلور شده - درخشان - روشن
 متتابع : پی سپار
 متجاسر : سرکش - گردنکش
 متجاوز : ویهزک، مرزگذر، ستمگر، فراتازنده - افزون
 متحد = همغند، یکپاره
 متحصن : بستنی - دژپناه
 متخال = پرگال، پرگاله
 متخلق : خوگر، خوگرفته
 متداعی : هماویز - همچم - دشمن پیش آینده
 متداول : دست بدست گردانیده شده - همگانی - همه
 گیر
 متداول، مرسوم : بهنجار، رواگذار
 مترتب : استوار
 مترسک = خوسه، داهول
 مترصد : چشم به راه - گوش به زنگ - فراپای
 (نخیزیده) - امیدوار
 متروپل : ابرشهر
 متزلزل : دودل - لرزنده - سست رای - ناپایدار
 متساوی الاضلاع : دوپهلوی برابر
 متسلسل : زنجیروار
 متشبت : دست به دامن - درآویزنده - چنگ آویز
 متشتت : پراکنده - درهم ریخته - آشفته - نا به سامان

متمنی : واینده
 متناقض : همبسان-همیستار-پتیار
 متناوب : پستاییک، آوامی
 متنفذ : رخنه گر-چیره
 متوازی : همسویه- رو به رو- همرو
 متوازی الاضلاع : همروپهلو، همروبر
 متوجه شدن : آگاه شدن، روی آوردن، دریافتن
 متوسط الحال : میانمایه
 متوقف کردن : وایستاندن
 متولّی : کارگزار- سرپرست- برمک- کیشمند -
 دینکار
 مته : برماه، برمه، گردبر، پرما، غندبر
 متهم : بزه ور، گناه آلوده، پامال، پلمسمند
 متین : هشیوار
 مثال : وارینه
 مثقال : ده گرم - 24 نخود - اندازه کم
 مَثَل : وانشان
 مثلاً : نمون مان
 مثمرثمر : کارساز
 مثنوی : دوبندی- دوپاره- دوتایی- جفته - دولختی
 مجاب : پذیرا- پاسخ یافته- پاسخ پذیرفته
 مجاب کردن : پاسخ دادن
 مجازی : پاتخشیک، نمودین، هستنما
 مجال : توانایی، تاو- زمان
 مجامعت : جفتگیری- همبستری
 مجامله : چرب زبانی- چابلوسی
 مجاهد : فرتای
 مجاهده : فرت

متصدی : سرپرست- گمارده- گماشته- پیشکار-
 کارگزار
 متصنّع : خودآرا- دلسوزنما - هنرمندنما
 متضاد : همستار- پادواژه
 متضمن : دربردارنده - دربرگیر
 متظاهر : خودنما
 متعرض : پیشگیر
 متعصب : خشکسر، برنایشت
 متعفن : شماگنده
 متعلقات : وابسته ها، پیوسته ها
 متعهد : پذیرفتگار
 متفرع : شاخه شاخه
 متفرعن : خودخواه- خودبین- خودپسند
 متفّق : همدست- همسو- هم اندیشه
 متقابل : رویارو- روبه رو- رو در رو
 متقابلاً : درپاسخ
 متقارب : هم رس
 متقارن : همال، همدوش، همالگیر(اندر پزشکی)
 متقاطع : همبر- ازهم گذر
 متقاعد : باز نشسته- کناره گیرنده - پاسخ یافته
 متکبر : بادر، برتن، فرود
 متکلمّ وحده : پرگو- تنها سخن گو
 متل : راهسرا
 متلاشی : کفیده
 متلاطم : تپانچه زننده- توفانی- برهم پدکفنده-
 خروشان- پرموج
 متمادی : دیرباز- دیرپا - دیرگاه
 متمم : پیوست- پایانه- رساکننده

محبوب : دلدار - دلبر - دلداده - دوست، رایکا، دوشیت
 محبوبیت : مردم پسندی - دوستداری، دوستناکی
 محترز : خویشان دار - پرهیزکار
 محترق : سوزان - سوزا - آتشگیر
 محتکر : انباربند - انبارگر - بندار - سودجو - گران
 خواه - پنهانگر کالا
 محدوده : مرزین، دیوار بند، میدان
 محدودیت : کنار آمدندی، سهمانمندی
 محذوریت : تنگنا
 محراب : مهرابه
 محرز : فراهم - پناه یافته - استوار، درست
 محرف : وریب
 محرم : اُستیک، رازدار - خودی، خویشاوند - آشنا، یار
 محرم اسرار : همراز
 محرمانه : موریه (امور محرمانه)، اُستیکها، اُستیکانه،
 رازانه، پنهانی
 محصوربه : فرو گرفته
 محصورفیه : فرو گیرنده
 محصول (کشاورزی) : کشته
 محضر : دفترخانه
 محظور : رودر بایستی - بن بست
 محفظه : اشکاف - گنجه - دولاب
 محقق : تاشت، راست و درست شدن، دروآیدن، دروای
 محک : زرسنج
 محکوم : دادباخته - باخته - شکست یافته
 محکم : خوبک، شخ
 محل : وخر، گاس، سیت
 محلول : آبیده

مجتبا : برگزیده
 مجتمع : انجمن - همگرد - همایگاه - همتافت
 مجتمع درمانی polyclinic : بالینگاه
 مجتهد : وچرکار - تخشا، پژوهشگر
 مجذور : توان دویم
 مجرد : لغندر، یالغوز، بیزن، اماتک، سیامک
 مجروح کردن : افگاردن، خسوردن
 مجسم : باز نمودن - نمودار - نمایان - دراندیشه آوردن
 مجلس سنا : مهستان بزرگ
 مجلس شورا، پارلمان : مهستان کوچک - گزینستان -
 انجمن نمایندگان مردم، سکالشگاه
 مجله : پخشنامه، جنگ، پوته
 مجموع : کوالیده - الفغده، الفخته، خبیوه، خبیوره،
 خبیره، رت
 مجموعا : یکسره
 مجموعه : گردایه، بیلفخند، پرگال، جنگ، کوده
 مجوز، جواز : بتک
 مجوف : کاواک، میانتهی
 مجهز، مسلح : هینی
 مجیدن = شستن و پاک کردن
 مجیز : سپران دهنده - سرپرست
 مچل = تنقلات
 محاذات : رودروی - رو بارویی
 محاسبه : مارش گری، اُفمارش
 محافظ : پاسور
 محاق : کاهماهی (اندرتازی)، بی ماهی
 (اندرپارسی) - پوشیده شده
 محاکمه : دادرسی - دادگری - دادوری

مخنت : سابوره، پشت پایی، هیز، بغا، گراچه، پلوج،
 زنواره، پندی
 مخیدن = جنبیدن، اقتفا کردن، پیروی کردن، خزیدن
 (جانور)
 مخیدن = چسبیدن
 مُخین (سنابادی) = عهده
 مدّ : فرازآب، برکشند، کشند - آبخیز
 مد نظر : برابر چشم
 مداد : کلک - خامه - زاگاب
 مدادپاک کن : فراغه
 مدار : پرگوار، واوین
 مداوم : همیشگی
 مداهنه : چاپلوسی، چرب زبانی، زبان بازی، گزافه
 گویی، دورویی
 مدت مدید : دیرگاه
 مدخل : سرواژه
 مدعی : داونده
 مدعی العموم : دادستان، دهیوبد
 مدعی علیه : پسیمار، پاداومند
 مدفوع : پیخال، ککه
 مدیر : سرپرست
 مدیر عامل : ورزسالار
 مدیر کل : فرنشین - فرسالار - فرمهان - سرمهان
 مذبحخانه : نافرجام
 مذمت کردن : نکوهیدن
 مرابحه : بهره کاری
 مرادف : همردگی - همرسته - درپی
 مراعات کردن : گوش داشتن

محمل : کجاوه - پالکی - هودج
 محمود : هژیر
 محمولات : ترآورده ها
 محوطه : میدانگاه، دیل (نقطه)، پّرکان، پروست
 محیط : تریست، فراگرد، پیرامون، فراگیر، ایرال،
 پیراگیر، پیراسنجه **perimeter**
 محیطزیست = بوم زیست
 مخ : مغزسر - مغزاستخوان، مغز پیشین
 مَخ = آتش - زنبور
 مُخ = بید (جانور)
 مخاطب : شنونده - هم سخن - روی سخن - دوم کس
 مخالفت : پادیاری
 مخبط : کانا، بی خرد - تباه اندرهم آمیخته
 مُخت = امید، امیدواری
 مختصات : همارا
 مختلس : دزد - رباینده - کش رونده
 مخچه : مغز پسین
 مخدر : سست گر، گرخت کننده
 مخدوم : سرور - فرمانروا - خداوندگار
 مخرج : واشدگاه
 مخرج **denominator** : برخه نام
 مخروط : سروی - خراشه - سرودیس *
 مخزن : انبار - گنجینه - پوته
 مخلص : پاکراه
 مخلفات : مانداک ها - خرده ریزها
 مخلوط : هم آمیزه، آمیزه، یوماک
 مخملک : مرگیجه
 مخمور : خواب آلود - نیمه مست - خمار - ناویده

مرقوم : نوشته شده

مرکب، حَبَر : آمیغی - دوده - زکاب

مرکبات : پیوندیان - آمیختگان - نارنج گونه ها

مرکوب : رهوار، نَوَند، نارچیک - تندرو - پیک

مُرگ = خُلم، آب بینی چگال، چَلَم

مرگ طلبانه : انتحاری (عملیات)

مرمت : بهسازی

مِرمر = به جنبش آمدن و طغیان شناسک های گینه ای

سرمستی و شور برآمده از آن (ویژه جانوران بویژه گربه

پَن (اما) برای آدم نیز به کار برند)

مُرما = تکان خوردن کشتی در هنگام توفان

مِرَنو = سدای گربه به ویژه اندر دوره آمادگی برای

جفتگیری

مَرو، مرو = مرماخور (گیاه)، مستار

مروارید (به رشته کشیده شده) : گریواره

مروارید : کَسپَرَج

مروسیدن = خو گرفتن به چیزی، ممارست

مرهم : ملهم، نوشدارو، پادزخم، بریزه

مری : سرخ روده، سرخنای

مرید : ورد

مِریشم = پارچه و نواری که بر زخم بندند، خسته بند،

باند

مُز = میخوش آنچه که مزه اش میان ترش و ناتلخ باشد

مزاح : گواز

مزاحم : رنج رسان، سَرخَر، دُنْبیلک (گوش

خوان ساری)

مزاحم شدن : دردسر دادن، سرخ شدن، رنج رساندن

مزاحمت : گش

مراعات نظیر : همبستگی

مراغیدن : غلتیدن، لوله شدن

مراک = مرجان صورتی کم رنگ

مَرال : بزکوهی، غُرم

مراوده : مردم جوشی، رو و آبی، فاوایی

مراوده، معاشرت : فاوایی کردن

مربع مستطیل : دراز چارینه

مربی : ارمگان، پرورنده

مرتب : به سامان، راسته

مُرْتبا : پی در پی، جورپی، آراستگی

مرتجع : واپسگرا

مرتضا : خرسندی یافته

مُرْتک = مردار سنگ

مَرْتکو، مرگو = عصفور، گنجشک

مرجان : خرو هک، پربال، بَسَسَد

مرجع : مولگاه، بازگردگاه - خاستگاه

مرجون = همیشه بهار (گیاه)

مردخوش = گیاهی نیکبو و گیرا

مِرْدن = ریسیدن نخ با دوک

مردود شدن : واخوردن

مَرزاب = ناودان، کشتی دراز و بزرگ

مرزغن، مرغزن = گورستان، آتش دوزخ، آتشدان

مَرزه = چراغدان

مرسوم : نامه

مرغ حق : چوک، شباویز

مرغک = نان که از تنور بیافتد، تکه نان

مرغوب : دل نشان، پسندیده، آهور

مرقع : پاره دوخته شده، ژنده - خوشنوشته

مستعمره کردن: زیر دست گرفتن (دهخدا ←
زیر دست)

مستفاد: دریافته - بهره گرفته - پی برده - برآمده

مستفیض: بهره مند - برخوردار

مستقل، خودمختار = خود وند، جداسر، خودایستا،
خودسالار

مستند: ترده دار، گواه، پروهان

مستوره: نمونه ی کالا

مستوفی: دبیر - دیوان دبیر - سرگنجور

مسجع: خوش آهنگ - خوش آوا

مسرف: دست و رباد (گناباد)

مستقط الراس: زادبوم

مسکاره = باده

مسکونی: زیستنی - زیست پذیر

مسکه = روغن ناگداخته، چربی که از شیر یا دوغ
گیرند.

مسکن: مانشت، نشیمة، زیومانه*

مسکوت ماندن یا گذاشتن: فرابریدن

مَسگان* = شلوغ

مسلم: گردن نهاده

مسمار: بند آهن

مسند: گزاره

مسند الیه: نهاد

مسنول: پاسخده

مسواک: دندان شو، پیلو، چوچ، روفان

مسهل: کارکن - روان کن - شکمروان - راننده،

رواننده

مزایده: بیش فروش - فزون فروش - فرا فزونی، هم
افزایی

مزایده: هم افزایی

مذبله: سرگین جای، کلچان

مَزکه = هوای تاریک

مزگ = بادام تلخ

مزن هر دم = ماسماسک

مزید بر علت: پیش آمدی فزونتر - افزوده بر انگیزه

مُژ = دمه ای است تاریک رنگ نزدیک به زمین، میغ

مژمژ = مگس بزرگ سبزرنگ، خرمگس

مسابقه: پیشی - آورد - زور آزمایی - همتازی - هم

آزمایی*، برترسنجی*، برتر آزمایی*

مساعده: پیش مزد

مساعده، آوانس: پیش پرداخت، پیشمزد

مسافت: نوردمان*

مسافر: رهنورد، راه پیمای، بوم نورد، رهسپر، گشتار

مسافرت: گشت و گذار - راهی گشتن - بوم نوردی

مسافرخانه: مهمانسرا

مستانف عنه/علیه: پژوهش خواسته/خواننده

مستحب: پسندیده - نیکو

مستحیل: ترفندگر - ناشدنی - یاوه - دگرگون شده -

از میان رفته

مستراح، مبرز، مبال، بیت الخلاء = بَدْرَف، وژن گاه،

سراندرون، آبریزگاه

مستطاب: پاک - پاکیزه - خوش آمده

مستطیل: راست گوشه

مستعد: بژارده، توانمند

مشتته، مشتک = پوستین آستین دراز- ابزاری که بدان
 جنگ و ... نوازند
 مشدّد: توانیافته- توانا کرده شده.
 مشرب: آبخورد- آشامیدن - نوشیدنی - روش دینی-
 کیش- روش فرزانی
 مشرف: برفراز- جای بلند- فراتر
 مشرف: سرافراز
 مشروطه: مردم سالاری
 مشروع بودن: سزیدن
 مششای = چوبهایی که تیرهای سطحه کشتی بر آنها
 گماشته است
 مشعل: فروزانه - آتشدان- آتش فروزان
 مشک گربه = زوباد غالیه
 مشکل برمشکل: گره برگره
 مشکیدن = کمر بند بستن
 مشگری = پاد رامشگری، درسوگوارها مردم را
 گریاندن
 مشهور: روشناس، نام آور
 مشیت: خواست- خواسته - آرزو
 مشیمیه: یوگان، پوستینه
 مصادر: ریشه ها، سرچشمه ها، دستمایه ها، سرآمدها
 مصادره: بازگیری، تاوانگیری
 مصاص = راز- سره
 مصاف: پیکار- رزمگاه - آوردگاه - کارزار- رزم
 مصاف: میدان رزمگاه
 مصالح ساختمانی: سازمایه ها
 مصب: دهانه - دهانگاه - ریزشگاه، پَیله

مسیدن، مشتت = چمیدن
 مسیدن، مشیدن = شستن و پاک کردن
 مسیر: گذرگ، سرپی
 مسیل: آبکند، آبراهه، خشکرو
 مشاربالبنان: انگشتنما
 مشارکت: همهنبازی
 مشاع: بخش ناکرده - چندهنبازه
 مشاعره: چامه خوانی- سروده خوانی
 مشاور: سوبار
 مشاهده: همبینی، برنگری
 مشاهیر: بلند آوازگان- ناموران- نامداران
 مشایعت: درپی کسی رفتن- همراهی- پسواز-
 بدرهه
 مشت = پرو لبریز، انبوه، بسیار، فراوان
 مشت = جوی آب
 مشت = زمین بی گیاه و هموار
 مشتاسنگ، مَلَجِخ = سنگی که در فلاخن گذارند و
 پرتاب کنند
 مشتبه: گول خورده - پرت
 مشترک المنافع: همسود
 مشترکات: چندوارگان، چندمانکان
 مشتق: شکافته، جداشده، برگرفته
 مشتت = سرشتن و خمیر کردن
 مشتت = مالیدن؛ پارسی باستان **marshtanay**
 اوستایی **marəz**
 مشتنگ = دزد، راهزن
 مشتو = گل سرخرنگ

مصداق : راستگویی - گواه راست - راست نماد، گواه، درست، برابر
 مصدر : ستاک
 مصدع : در دسر دهنده - آزار رسان
 مصدق : باور شده - گواهی شده - راستگو پنداشته شده
 مصراع : آفسمن، بند نیمی از خان (بیت) - لنگه در مصطبه : سکو
 مصقله : بزداغ، نژداغ، سوهان
 مصلحت : نیک اندیشی - به نگری
 مصوت : خوداوا، واکه
 مضاجع : خوابگاه ها، آرامگاه ها
 مضاف : بیش، افزا، در دستور، پیوند، افزوده
 مضاف الیه : برافزوده
 مضافاً : افزون بر این - سوای این - جدا از این - جز این - با این که - گذشته از این
 مضایقه، اهمال : کوتاهی - فروگزاری - سختگیری - خودداری - تنگی - خودداری، آنفر
 مضراب : انگشتوانه، زخمه، سکاف
 مضطرب : هلهوش، بیمناک
 مضمر : پوشیده، پنهان
 مضمضه : شستن دهان
 مضمی ما مضمی : گذشته گذشت
 مطالبه : همخواهی
 مطاوی : شکن ها، نوردها، پیچیدگی ها
 مطبق : تواندرتو، سرپوشدار
 مطبوع : خوشایند، دلپذیر
 مطرح : غالی، بوب، زمینه، بستر، نهالی

مطرح کردن : در میان نهادن
 مطلق : نوشته ناپدید کرده شده
 مطلع : آغازینه
 مطلق : یله، اوند
 مطلق العنان : خودکام، خودسر، خیره سر
 مطلوب : وندا، دلخواه
 مطمئن : دلپُر (کابل)، دل استوار
 مظاهرت : پشتگرمی، یاری
 مظنه : گمان - بدگمانی - انگاره - نرخ - ارزش روز
 مع الوصف : با آن که، با این که، با همه این، از این روی
 معادله ی خط : ترازش کشه، سمیره
 معاش : زیوش، روزی
 معاشرت : آمیزگاری، همنشینی، همدمی
 معاف : درپه (ه خوانده شود) darpeh
 معامله : تراکنش
 معامله به مثل، مقابله به مثل : واکنش هم ماننده
 معاهده : غُنوند
 معتبر : پادار، ویزورد
 معتدبه : فراوان، هنگفت، بسیار
 معتدل : دادوند، پلیمه نه گرم نه سرد
 معتزل : گوشه نشین - کناره گیر
 معتنابه : شایان، پرارزش - هنگفت، بسیار، فراخاده
 معجزه : ورچ
 معجون : درسرشته، خازیده، چندسوده، آژدهات
 معدوم الاثر : بی نام و نشان
 معده : شکبه، کم، کومیک، گواره
 معذالک، معهدا : بدینگونه، بدینروی
 معذک : با همه این، با هستی این

مفهوم : مینش، اندریاب
 مقارن شدن با : راست آمدن به
 مقام : رُجُن (رتبه، درجه)، شپل
 مقاومت : پتوکی
 مقت : دشمنازگی
 مقتصد : میانه رو - سخت گیر
 مقدار : اند، مَسای، اَمْرغ، وِی
 مقدمه چینی : زمینه سازی - زمینه چینی - آغازگری
 مقدور : انجام پذیر - اندازه گرفته شدنی
 مقررات : آیین‌ها، آتین‌ها {اوستایی}
 مقسوم علیه : بخش‌یاب
 مقضی المرام : کامیاب
 مقطر : چکیده، چکانیده
 مقطع : انجامینه
 مقطوع النسل : بیفرزند
 مقعد : پیزی، هَشدِر، هَتک
 مُقعد : لنگ، زمینگیر
 مقعر : تورفته، فرورفته، کاس
 مقنعه : گواشمه، مَکَنو، شاونی، اشتک(?)
 مقوّا : بسالیه، شَخْرُخنه
 مقوله : گفته، باره
 مقهور : باخته، شکست یافته
 مکاره : بازار سالیانه
 مُکاس = نهایت تاکید و مبالغه کردن، استقصا
 مکاشفه : خودآشکاری
 مَکال، هواکش = تلمبه *
 مکانیزم : رایمان
 مکانیسم : ساز و کار

معروض : نمودگاه، نمایشگاه
 معرکه : انبوهیگاه، هنگامه، گیرودار - رزمگاه -
 گداغازی
 معروشات : چفته - خنبیده
 معزول شدن، مرخص شدن = ریویدن (فرنودسار)
 معشوق : دوشست
 معشوقه : مول، دوستگان
 معصومه : نامویه، زنی که بیش از یک شوهر ندیده
 است
 معضل : دشخوار
 معطل : لفتمند *
 معطل کردن : چشم به راه گذاشتن - سر دواندن -
 امروز و فردا کردن
 معطوف : خم‌انیده - بازگردانده
 معماری : بنیادگری، مهرازی، والادگری
 معمم : دستار بند
 معمولی : روا، شونیک، رواک، انجامیده
 معیشت : روزی، گذران، زیست
 معین : ویاکته (سانسکریت)، نشان زد،
 مغایر : ناساز
 مغذی : پرنیرو، خوالمند
 مغل maql = استراحت و خواب
 مغلق : دشخوار، پیچیده - بسته، فراز کرده، آسکندان
 مفاجات : ناگاه - تاخت ناگهانی - شبیخون، ناگهانی
 مفتول : تارتافته، بافه
 مفصل : گسترده، دامنه دار، گوکانیک، گسیخته
 مفصله الاسامی : نامبرده
 مفلوج = فالج زده، لَس، شل، سست، زمینگیر، چنگوک

مفهوم : مینش، اندریاب
 مقارن شدن با : راست آمدن به
 مقام : رُجُن (رتبه، درجه)، شپل
 مقاومت : پتوکی
 مقت : دشمنازگی
 مقتصد : میانه رو - سخت گیر
 مقدار : اند، مَسای، اَمْرغ، وِی
 مقدمه چینی : زمینه سازی - زمینه چینی - آغازگری
 مقدور : انجام پذیر - اندازه گرفته شدنی
 مقررات : آیین‌ها، آتین‌ها {اوستایی}
 مقسوم علیه : بخش‌یاب
 مقضی المرام : کامیاب
 مقطر : چکیده، چکانیده
 مقطع : انجامینه
 مقطوع النسل : بیفرزند
 مقعد : پیزی، هَشدِر، هَتک
 مُقعد : لنگ، زمینگیر
 مقعر : تورفته، فرورفته، کاس
 مقنعه : گواشمه، مَکَنو، شاونی، اشتک(?)
 مقوّا : بسالیه، شَخْرُخنه
 مقوله : گفته، باره
 مقهور : باخته، شکست یافته
 مکاره : بازار سالیانه
 مُکاس = نهایت تاکید و مبالغه کردن، استقصا
 مکاشفه : خودآشکاری
 مَکال، هواکش = تلمبه *
 مکانیزم : رایمان
 مکانیسم : ساز و کار

مکانیک : اندر فندشناسی
 مکانیک ماشین : بسته کار (کابل)
 مَکاوِی = روس
 مکتب : باور شیوه *
 مکرمت : جوانمردی، بزرگواری
 مکشوفه : نویافته
 مکعب : توان سوم - ششپهلو، هشتکُنج
 مَکَل، مَکِل = زالو، ملق
 مَکَنو = یکجور سرافکن زنان زرتشتی ایران
 مکو (کرمانی) = ملخ
 مَکَل = زالو
 مَل = گردن - کوهان گاو نر
 مَل = مری
 مَل = مو
 ملاح : آب ورز، ملوان، کشتیبان
 ملاحظه کردن : پوشیدن (آندراج)
 ملاط : آزند
 ملاقات کننده : هام دیدار
 ملاقه : آبگردان، خیه، خله
 ملبوس : پوشیدنی
 ملت : توده، ایرگان، پاترم
 ملتزم : پایبند
 مَلِجَخ = سنگ فلاخن
 ملزم : فریچوند، بایاوند
 مَلَس = مزه ای میان ترش و ناتلخ
 ملک : دارایی، خواسته، هیر، دستکرت، خواستک
 ملک = خجک های سپیدرنگی که هنگامی روی ناخن
 ها افتد

ملکوتی : مینوستانی
 ملکوک : لکدار
 ملکه : شهبانو
 ملموس : پسودنی
 ملنجیدن = برکشیدن، آویختن
 مَلَندوغ = جلف و سبک
 ملنگ = مست، بیخود، بیهوش
 ملواح : پادام، خروهه
 ملوان ؟= دریاکار
 ملوس = نازنین، نازکشیدنی
 مَلی : مردمگرا - توده گرا - میهن پرست زادگانی،
 پاترمی
 ملیحه : نمکین - نمکدار - گندمگون
 ملیله = کناره دوزی از تارهای زر و سیم - زرینه و
 سیمینه
 ملیت : پاترمینی
 مماس : همسو، برابر، چسبیده
 مماشات : سازش، همراهی
 ممباسا = آفریکای خور آیی
 ممتد : دراز، کشیده
 ممتزین : گمانمندان
 ممتنع : ناشدنی، خویشتندار
 ممتنع : نشدنی، ناشدنی، اشایند، سرباززننده
 ممنوع : شفور، شهاد
 مَموش = قرتی، ژبگولو
 مَن : تَرَنگَبین
 مناخ = فراخ
 منادی : پیام آور

منجیدن = بسودن، برمجیدن

منحصرا: اندر بند

مند = عنبر

مَندَ بور، مندور (کردی mendelui) = ورشکسته،

بی چیز

مندرج: آموزه

مندرس: کهنه، رفته، بشافته

مَندوس = بابا آدم

منده = کوزه دسته شکسته

مندیر = یزشگاه برهمنی

مندیل: دستمال

منشتی = عزم، قصد

منشور: نوشته ی سرگشاده

منشی، محرر: نویسا

منشیدن = قی کردن، هراشیدن

منطبق، مطابق: همپوش، همتاش، پَسچاک

منطق: تَرَک (پهلوی از ترکه tarka سانسکریت)،

دانش ترازو

منطقه حاره: گرمسار - گرمسیر - سرزمین گرم

منطقه معتدله: میانه سار

منطقه منجمده: سردسیر - سردسار

منطقی: چیم آورانه

منظوم: سَرواد

منظومه: درپیوسته، درازچامه

منظومه شمسی: خورهمبست، هریاسپان

منع، ممانعت: واداد، پنام، فروبندانی، بژکمی

منعقد: برپا، ساخته شده

مُنغر = قدح بزرگی که اندر آن نوشند

مناره: چراغپایه

مناظره: نگرگویی

مناعت: زرین بودن - استوار بودن - بلند نگر بودن -

برین منشی

مناغد شدن = دور شدن، ناپدید شدن، گم شدن

منافق: ابلوک، ماخ

مناقصه: ارزانخری - کاهشگری - کمبهایی

، نرخ آوری، کاهش نرخ

منبت، منبت کاری: برجسته کاری - کنده کاری،

چوبنگاری - رویاننده - رستن گاه گیاه

منبر: نه بام، نه آسمان، نه تاک (طاق)، نه روزن، نه پایه،

نه سپهر

مَنتَر = مورد تمسخر یا بازیچه دیگران - معطل،

منتظر - دعا و وردی که کس را توانا به تصرف اندر

کسان و چیزها کند

منتقد: پَرژَنگر

منتَهز: گزافخند، پروایابنده، زشت خندنده

منثور: اشپپخته، اشپوخته

مُنج (پهلوی munj) = درخت بادام تلخ، تخم و دانه

هر گیاه به گونه عام

منج = چیز لس و سفت شده (مانند چرم)

مُنج سیاه و درشت = وَسب، وزب، وِبز wabz

منجر: کشیده شونده - کشیده - پایان یافته

منجلی: پیدا، روشن

منجم: نهانی گشای (جهانگیری)

منجمد کردن: افسرانیدن (فرونوسار)

منجنیق: پَلکن، بَلکن، پلکه، کلکم

منجوق: ریز مَهَره - مَهَرک ریز - گوی های ریز

مهمیز : فخیز، غوشنگ، غاوشنگ - میخ آهنی بر پاشنه
 مهنا = بوزینه
 مهندس : مرّاز
 مهیر = ماه
 مهینگان = کلیات
 مؤذن : بانگی - نیاخوان
 مؤسس : بنیادگر
 میانگاه = کانون، مرکز
 میچودن = برشته کردن
 میدان mutate = نو بودن - پاک کردن - به چپ و راست گراییدن - جنبیدن - تلو تلو خوردن - گریستن
 میده = نانی که از آرد بی سبوس پزند، آرد گندم دوباره بیخته
 میراث : رخن، گاوزاد، ماناک
 میز : سریت (نایینی)
 میز = اوستایی maez شاشیدن میختن
 میزد = نذر
 میزه روی = مرض قند diabets
 میشته = آموزگار خردمند
 میشی = سبزروشن، ماشی روشن برنگی میان زاغ و گندمرنگ
 میعاد : دیدارگاه - پَشتگاه (پَشت به چیم، وعده)
 میکروب : زیواچه
 میکروفن : آوارسان
 میکروفیشر : ریزبرگه
 میکسر : هم زن، گمیزنده
 میل کردن : پیسو کردن
 میلاو = شاگرد، خدمتکار

موقعیت : پایگاه، ایستار
 موکت moquette : بوبینه، پروزینه، پلاس
 موکل : کارسپار، کارسپارنده، پیوندار (در پرسمانهای زناشویی)، کارده - کار آور - چاره جو - زاورگیر
 مول = معشوق زن، فاسق - حرامزاده
 مولد : زایا، زایش ده
 مولکول : دزه، مادیز، توداله
 مولو = شاخ آهوئی که غلندران و جوکیان هندوستان نوازند، نایی که کشیشان ترسایی اندر کلیسا و دیر نوازند
 مولیدن = درنگ و تاخیر کردن، پایندن
 مومن : برپروش
 مومیایی = خوپخین
 مون = گتش یک چیز
 مونتاژ، تدوین : برهنشانی، جفت کردن
 موهبت : دهش - یان
 موهن : خوارگر
 مه کلات = محلات
 مهاجم : تکنده، تازنده، پَتروتنده، افندگر
 مهار : ورس
 مهاره = کجاوه
 مهر = میش، میشا، میسا، مشیها، مسیهر، مهلاب
 مهره‌های گردن حیوانات : هار
 مهریه : کابین
 مهستی = بانوی بزرگ
 مهلت : مولش
 مهما امکن : تا بتوان
 مهمل : هنجام

میمنت، شگون : فرخندگی - فرخی
 میمیز، میویز = مویز
 مینا mynah : مرغ سنجدخوار، سنجدسوراخکن
 مینو = آسمان، فلک، آخرت، عالم روحانی، آبگینه سپید
 ورنگارنگ، زبرجد، زمرد
 مینوت : پیشنویس
 مینه = ایده
 مینیاتور : ریزپردازی، سرخه نگاری
 میکله = یک جور کاسه و خنور
 میل جنسی : ورن Sexuality
 نا، نای = بوی کپک
 نابغه : گُربز
 ناپادنیاد = دوستدار طبیعت *
 ناتو = متقلب، بدجنس، ناموافق
 ناتور = دشتبان
 ناجایگیر = لامکان
 ناخمرده = ناشی
 ناخنک = پرانتز
 ناخوستن = چیزی را زیر پا کوفتن
 نار = یکای گرانی
 ناراحت : آزرده - اندوهگین - نژند
 نارد = واتکی که به تن چسبد و خون مکد، کنه
 ناروشک = بزرگ سرین
 نازو = پرنده ای مانند فاخته
 ناژ = درخت کاج، سنوبر، گیز، غیره، سنابر، شادرخت،
 تتب
 ناش = پوست انار
 ناشور = پارچه نخین چرکتاب

ناشی : تازه کار، بی آزمون، بی آروین
 ناظم : یار سالار - آراینده
 ناغول = زینه پایه سغدار، پوشش که اندر بام خانه
 روی نردبان سازندتا برف و باران بارد
 ناغول = نردبان، پلکان
 ناققوا : دوسرگی کردند
 ناقص : ویدا، کم
 ناقص الخلقه : دشافریده
 ناقلا = گریز، محتال، حقه، زرنگ، متقلب
 ناقلوسی = سیب انسان
 ناک = سغ دهان، فک
 ناک (پهلوی anak) = آنچه اندر آن غشی راهیافته
 باشد - شیر، بد
 نال = نی، مزمار (نیی که نوازند)، زماره
 نام مستعار، تخلص : دگرنام
 نامادری = مازید (فرهنگ شعوری)
 نامتکلف : بی پیرایه
 نامتوازی : همرس
 نامرتب : پساپیش، ناسیچیده
 نامرئی : اویدا
 نامنامه، نامیاب = پهرست اعلام
 ناموس : سکه (سیرت و ناموس)، شرم، یال، زن و فرزند
 نان تست : نان برشته ای
 نان قندی = نُکَه
 نانپاره = اقطاع، تیول، جیره، روزیانه
 ناوقه = سنجیدار آب اندر کهن
 ناه = بوی نم
 ناهد = دختر نارپستان، دختر غشنگ و فریبا

ناهمسان = متفاوت، متمایز
 ناهمگون = مختلف، غیرهمجنس
 نایب الحکومه : فرماندار، استاندار
 نایژه تبسی = bronchitis
 نایش = نفی، نقض
 نایلن : رشتار
 نائب الحکومه : بخشدار
 نائب السلطنه : بی تخش
 نائب رئیس : یارسالار
 نبات : سپید پانید، آبلوج، تَبْرَزْد، رویا گزانگبین
 (پهلوی)
 نبرده = مبارز
 نبض : تپش رگ - زدن رگ
 نَبک = تراوش آب از کنار چشمه ورودخانه
 نبوغ : هوشمندی - فرهوشی
 نبینه = فرزند نبیره، پشت پنجم
 نپسه = دختر دختر، پسر دختر، دخترزاده
 نتاربار = نوترون
 نتاری = بندکوچکیست که در کرانه به لنگر بندند
 نتاسیدن = شاد بودن زیست را به پیراختن به سر بردن
 نتف = اندک، مختصر
 نتیجه : پسایه
 نشر : افشان
 نجات یافتن : بوختن
 نجس : ژیژ، ناپاکی، پلشت
 نجق = نجک، تبرزین
 نجوان = گیاه نیکبو
 نجیب : نیک گوهر - نیک نژاد - والاگوهر، نیکنهاد

نحریر : زیرک
 نحو : واجکشناسی
 نُخ = گام به گام به دنبال کسی رفتن
 نخاع : مغز تیره - مغز تیره پشت، پشتمغز
 نخبه : سرآمد
 نخجوان (ارمنی؟) = لشکریان جوان؟
 نخچیزیدن (pacxeez زانو زدن سغدی) = زانو
 زدن، غلتیدن، پیچیدن
 نُخری = بچه نخست، ارشد
 نخست وزیر = فروچیر، فروپیچیر، بزرگ فرمُدار
 نخشیدن = شکافتن کاسه سر
 نخل : درخت خرما - کویک - موگ
 نخل = زمین خشک شکافته، گل خشک ترکیده
 نخوت : خودستایی - خودخواهی - خودپسندی
 نخورگان ؟
 نَد = رشد و نمو، افزونی
 ندا : پسخوانش
 ندیمه : همدم - همنشین - همراز
 نراک = همیشه
 نرد narad = سنگی که نیادیوار (به طور طبیعی) از
 کوه فرو افتد
 نرسه = فرشته زیبایی و نماد توانایی و گذشت
 نرماشیر = کرمان
 نروست = غرش
 نروک، نرک = درخت میوه بددار
 نره = ورمه آب
 نره مچ = انگشت بزرگ، شست ← چُلک، کابلج
 نزان = جهنده

نسو، نشو = لطیف، نازک، لوری

نسیدن = ترک کردن

نسیه = مردم

نش = سایه

نش = سایه، سایه گاه

نشاط، طرب: کروز، کروژ، کاغک، کاچه

نشتاک = جای گردآمدن آب، مدخل آب اندر زمین

نشستگی = نادانی

نشتی = نیک، غشنگ، خوش، شادمان، فریبا

نشست و خاست = معاشرت

نشک = درخت کاج

نشکنجیدن = گرفتن اندامی از تن با دو سر انگشت یا

دو سر ناخن چنانکه بدرد آید.

نشکیاج = پیکان تیرو نیزه، تیغ بی دسته

نشمیدن = عیش و نوش کردن

نشیناکی = انحطاط *

نشید: سرود

نشیم nišidmân = لانه، آشیانه

نشیناک = آن چه در آن نشینند، خانه

نص: سخن آشکار - سخن روشن - سخن بی پرده

نصاب: آغاز هر چیزی - نژاد و گوهر هر چیزی -

اندازه ای از چیزی - دسته کار

نصب العین قرار دادن: اندر برابر چشم داشتن

نضح: پختگی، برسیدن

نطفه: تنده، تخم، تخمه، تخمک، شوهر

نظارت: بالابینی (کابلی)

نظامیان: نیساریان

نعره: ژغار

نزدیکی جنسی: گُنش Sex

نزعنا: بیرون آهنجیم

نزم، نژم = باران نرم، نم ابر، باران آرام

نژغرده = چوبی که با آن خاز گشایند، وردنه، نغروج،

راوند، نیواره، برغوده

نژم = بخار، تاریکی، بانگ، سیلاب

نژو = پینه، شغه

نژه = پولک زر وسیم که بر سر اروس و داماد ریزند

نژه = ساقه نورسته

نژیدن = بیرون کشیدن

نژیده = عصاره

نسا = لاشه، مردار

نَسار = سایبان و سایه

نَسارش کردن = مکر و حيله کردن

نسبت: بستگی، هارفت، بر بند، همگر (رفوگر بهم

کننده و پیوند دهنده چیزها)

نسبتا: همگونگی، سنجش بر آوردی، نه چندان

نَسَبی: تباری

نَسَبی: همگرایی - فراخور - هم اندازه

نَسپرِم = جایی که آفتاب بر آن نتابد، نَسار، نَسر، نَسرم

نَستر = نوستر

نَسخه برداری: ترانویسی

نَسر: دال؟، کرکس

نَسروشت = پلیدی

نسل: دودمان، نژاد، تبار، تخمه، آوادگ، دوتک، هنباتک،

زَهک، زایک، زهزاد

نسناس: دیو مردم - میمون آدم نما - بد زاد -

دیو خوی

نقض : شکست، افت
نقطه : پنده، ژکه، خجک، تیل
نقطه ضعف : آسیگاه، سستی
نقطه عطف : چرخشگاه
نقل : می مزه - گزک - مزه ی باده
نقل کردن، قرائت کردن : برخواندن
نقل و نبات : گاگا
نک = اینک
نک = بلکه، بل
نکاپ = دستکش پوستی که میرشکاران بردست کنند
تا بتوانند باز و شاهین و جز آنها را در دست گیرند
نکته : باواژه نوک هم ریشه (به نگر میرسد) نغزک،
خرده، به گزین
نکث : شکستن، گرفتاری
نکول : روگردانی، خودداری
نگ = سغ دهان، کام
نگره، بینمان = تنوری، نظریه
نگزده = کوزه سفالین
نلم = زیبا
نلم = خوب، زیبا، نخشگ، آدخ، وشت، وشته
نماچ بر = انگشت سبابه ← نره میچ، چُلک
نماز مغرب : نماز شام (ظهر = میانین)
نماک = غشنگ، پرفروغ
نمانیه = فرشته نگاهبان آذرخش (برغ آسمان)
نمتک = گوهر
نمره mark : شماره، ماره، ارزه
نمشیدن = به مراد رسیدن در برابر کرشیدن
نمک = اوستایی نمذک

نعلبند = ویست کش
نعم البدل : بهتر از آن
نعمت : مُستَه، فرهدَهش، شیدان، پلاو، نیکبار
نعناع : نانوک - گیاه خوشبو - پَدُور - زفوده
نغز (سغدی) = هموار، صاف
نغُل = ژرف، آغل
نغنغ = پیمانہ ای است که غله بدان پیمایند، قفیز و آن
برابر چهار خروار است
نغوشاکیدن = دین دگریدن
نغوشه کردن = گوش فرا دادن
نغوله = زلف معشوق، گیسو
نغار : رمیدگی
نِغَاغ (نِغَاغ) = قحف، قدح، مستی، لعنت
نفتالین : بیدکُش
نفس : زِهشْت، دمش
نفس اماره : چیره روان، روان فرماینده
نفس مطمئنه : استوان روان
نفس ناطقه : روان بخرد
نفقه : توشه - هزینه زندگی - گذرانه
نقاب : پیچه، روبنده، رخ پوشه، پدام
نقاد، ناقد : به گزین
نقار : ستیزه، کینه
نقاره : کوس - دهل - تبیره
نقاقت : بهبودی - دوره ی پس از بیماری
نقب : آهون، گُریج، اهون، سُمج
نقدا : اکنون
نقدینگی، نقدینه : پیسه، تنخواه
نقصان کردن : ویدیدن

نقض : شکست، افت
نقطه : پنده، ژکه، خجک، تیل
نقطه ضعف : آسیگاه، سستی
نقطه عطف : چرخشگاه
نقل : می مزه - گزک - مزه ی باده
نقل کردن، قرائت کردن : برخواندن
نقل و نبات : گاگا
نک = اینک
نک = بلکه، بل
نکاپ = دستکش پوستی که میرشکاران بردست کنند
تا بتوانند باز و شاهین و جز آنها را در دست گیرند
نکته : باواژه نوک هم ریشه (به نگر میرسد) نغزک،
خرده، به گزین
نکث : شکستن، گرفتاری
نکول : روگردانی، خودداری
نگ = سغ دهان، کام
نگره، بینمان = تنوری، نظریه
نگزده = کوزه سفالین
نلم = زیبا
نلم = خوب، زیبا، نخشگ، آدخ، وشت، وشته
نماچ بر = انگشت سبابه ← نره میچ، چُلک
نماز مغرب : نماز شام (ظهر = میانین)
نماک = غشنگ، پرفروغ
نمانیه = فرشته نگاهبان آذرخش (برغ آسمان)
نمتک = گوهر
نمره mark : شماره، ماره، ارزه
نمشیدن = به مراد رسیدن در برابر کرشیدن
نمک = اوستایی نمذک

نَویچ = گیاه درخت پیچ
 نویچ، نیژ، لوک، پیچک = عشقه
 نَویدن = جنبیدن، لرزیدن
 نُویدن = نالیدن، زاریدن
 نوییدن = نغ نغ کردن
 نِهاردن، نِهاریدن = ترسیدن-گداختن
 نِهاریدن = چاشت خوردن-کاستن بدن
 نهایی : کرانین
 نِهبانیدن = زیباساختن
 نهج : راه، روش
 نهستی = عدم، لاوجود
 نَهْلُ = نهانگاه و گنجخانه
 نهنبان = سرپوش دیگ و مانند آن-طبق تنور مانند آن
 سرتنور
 نهود = زیب و زیور و آرایش و پیرایش
 نهوست = بانگ و آواز بلند، صیحه
 نهی کردن : کهرانیدن
 نهیویدن = نهیب کردن
 نیاک = دایی
 نیایدن = بافروتنی و پاسداری در برابر کسی ایستادن
 وسخن گفتن
 نیروابزاران = مهمات *
 نیروانا : وارهنش، رهایی از زادمرد یا بازتنیابی روان،
 نابودی
 نیزه، نیفه = یکای دورنا
 نیساری = سرباز داوطلب
 نیشو = بکجور آلو، آلتبری - نیشتر، سیخونک-نای
 نواختنی، نیشه

نَوسک = پرنده ای کوچکتر از کبک و تیهو
 نموش = راهنمایی
 نمیدن = تعظیم، میل، توجه کردن
 نواریدن = ناجویده فروبردن
 نواسته = چینه
 نوان = سایه، پناهگاه
 نوانیدن = جنبانیدن، خرامانیدن، لرزانیدن، نالانیدن
 نوبشتن = حفظ کردن
 نوییدن = غلتیدن مانند اسب
 نوج، ناژ، نوژ، ناژو، نوژن، باستان
 پارسی nawchan(ah), nauchain(h) = کاج
 نوچک = پیچک، چسبک، عشقه
 نوخاسته = جدیدالبلوغ
 نوراهاان = ارمغان، هدیه، پیش کشی، داشن، داشاب،
 داشاد، پیشباره
 نورنجه = استخر، تالاب
 نورون : پی یاخته
 نوز = درخت همیشه سبز- کاج، سرو
 نوژیدن = غریدن سیل و مانند آن
 نوسان : بس آمد، نوِش
 نوِشتن = از دور گذشتن و نالیدن و زاریدن
 نوِشتن = راه پیمودن
 نوشگاه = بار، کافه
 نوغان = کرم ابریشم
 نوف = آوا
 نوفیدن = بازتاب آوا، پژواک، فریاد کردن، غریدن
 نوک پستان = داره، دیک
 نونیک، اکنونیک = مدرن *

نیک محضر: خوش برخورد - خوشروی
 نیل: رسیدن، دست یافتن
 نیل = اسپند سوخته
 نیلوفر = آبگون
 نیمدار = چیز فرسوده لیک به کار رفتنی
 نیمگاه (شمارشدهانی) = منصف
 نیمور = اندام زادآوری مرد
 نیوندیدن = سرشتن، آمیختن، واسرنگیدن
 نیوه = ناله، افغان
 نیویگزاری = آژانس
 نی نی = مردمک چشم
 نیواد (دساتیری؟) = دلیری
 وقس علیذلك: و همچنین
 وابجیدن = گسستن، بریدن
 وابراستن = نظم و ترتیب دادن، آماده کردن
 وابدردن = پهن کردن خمیرنان
 وابند = جای تقاطع دو دیوار
 وات: نیروی کهرب - توانه
 وات = پوستین
 واتولیدن = رویش درخت پس از بریدن
 واثق: برجا- استوار- استوان- پایدار
 واجار کردن = علنی کردن، فاش کردن
 واجب، وظیفه: باینده، پتیمار
 واجب الوجود: ناچار باش، هرآینه بود، هرآینه هستی،
 بایسته بود
 واجرا = جزئی
 واحه: آبادک، آباده
 واخاندیدن = واداشتن به برچیدن

واخیدن = از هم جدا کردن
 وادایه = رهبری
 وادریافتن = تلافی و جبران کردن
 وادکیزه = پرنده ای کوچک
 واده = اصل، بنا، شالده، ماتک
 وار = عادت، رسم، دوره، طرز، نوبت
 واراغ = داربند، چوب بند-ریسمان، رسن
 واردکردن = آندرانیدن
 وارسی = ممیزی
 وارغ = گلیم، پلاس
 وارکار = جالیز
 وارمر: چراغک
 وارنگ = مخالف، عکس
 وارو، واروک = زگیل
 وارونه پذیری = invertibility
 واژیدن = بیان حالت و چگونگی سلامتی کردن
 واسوخت = اعراض، بیزاری
 واشبنک = یک جور گیاه، خرفه
 واشنگ = عسس
 واقع، واقعیت: راستینه، راستکی، فربود
 واقلیدن = از کاری که با شور بسیار پیش گرفته اند
 روبرگردانیدن، فسخ و عزیمت کردن
 واک = پرنده کبودرنگ کنار دریا
 واکاویدن = مجادله
 واکس: مومه اندود- پیرندج
 واکسن: پادگن
 واکسیل = دوشاویز

واکفیدن = چاک دادن و شکافتن میوگان رسیده، شکافتن
 و ترکیدن پوست میوه رسیده، گفته شدن
 واگرد = ترجیع
 وال = گل
 والاد = سغ خانه، پوشش خانه، کالبد
 والانه، ولانه = زخم
 والاهمت : بلندنگر- والاکوشا
 والمیدن = دراز کشیدن، نیبستن
 والوچانیدن = تقلید در آرنگ گفتگوی کسی، خنبانیدن
 واله = اصرار و ابرام- سراب
 وان : آبن، آبشنگ
 وانگریستن = scrutinize = به دقت نگریستن،
 مذاقه
 وانویس = یادداشت
 وبا : ریتاک، نامگم، میرگیر
 وتد (میخ) نه ریشه ی اوتاد است
 وتک = پرنده خوشرنگ پرنگار کوچکتر از تیهو
 وثوق : استواری، پشتگرمی، استوانی
 وجاهت : زیبایی- خوشگلی - خوبروی
 وجب = span = یکهشتم ذرع
 وجدان، ضمیر : وروم، چتن (سانسکریت
 (caitanya)
 وجه و صفی : کنش واره
 وچستشت = بیت
 وحشیگری : بیابانگیری، توسنگری
 وحی : فرتاب، فرهش
 وخامت : ناگواری - سختی - بدفرجامی
 وخی = تنپوش غشنگ و نازک و نرم

وخی، وشی = یکجور پارچه
 وخیسیدن = فروزان و تابان بودن
 وخیسینه = پرنده ای سپیدرنگ که اندر بهار و باغها
 یافته شود، سپیده بامدادی - هر چیز سپیدرنگ و
 غشنگ
 وخیم : دشخوار، ناگوار، بدفرجام
 ور = سبق و تخته کلوکان ور دادن، درس دادن، سبق دادن
 ور = گرمی (یکجور دادرسی اندر ایران باستان)
 وراثت : هم ریگی، مانداک، ماندبری
 ورام = پارسنگ ترازو
 ورام = عرض در برابر جوهر
 ورپریده = دچار مرگ ناگهانی شده
 ورپُلغیدن = بیرون زدن، از جای خود بیرون زدن
 ورپوشه = روسری
 ورتاج = خورشید، نیلوفر
 ورجلا زدن = بیرون جستن (از دام، ورطه، لنجزار،
 مرداب)
 ورجلا، ورجول = داد و فریاد راه افکندن، جار و جنجال
 تاشیدن
 ورچلوزیدن = خشکیدن و الفنجیدن، پلاسیدن،
 جوشیدن نفخ کردن مانندخاکی سرکه بر آن ریزند.
 ورچندیدن = ترسیدن و از جا پریدن
 ورخچ = زشت، فرومایه، چرکین، ناراحت
 ورده = برگ و بارو- برگ کیوتر
 ورزاندن = اعمال کردن
 ورزم = زبانه آتش، گل آتش
 ورس = چوبی که با سرنام مهار دربینی شتر کنند
 ورساخیدن = زبان برچیزی مالیدن، لیسیدن

وژنگ = توژ-جگری رنگ، پیکان پیچ
 وژول = مزه شور شوربا، بجول، غوغا، تقاضا
 وژولیدن = شور کردن، برانگیزاندن مردم- وزیدن
 باد- ورغلانیدن، اغوا کردن- گزاردن کارها
 وژیدن = اندازه گرفتن
 وسان = کبوترچاهی
 وسائل نقلیه : ترابرها
 وستا = دانش، بینش
 وستی = ترجمه، شرح، تفسیر، پاچم
 وسم، وشم = نشان زدن، مهر کردن
 وسناد(نادرست؟ درست بسیار) = بسیار وانبوه و
 فراوان
 وسنده = خوشه
 وُسنی = بناج، نباغ، دوزن که یک شوهر داشته باشند،
 هریک دیگری را بناغ است، هم شوی
 وسواس در نظافت : تن چینکی
 وسواسی : دودل
 وسوسه : 1- گمانکاری (فرهنگ پهلوی)، 2- گش،
 دُشمت، جوم جوم (گویش گیلکی)، بداندیشی-
 دیوکامگی - گش
 وسوسه کردن : بر ایستاد کردن
 وُسیران = سپیدگلان سدبرگه
 وُش = پنبه پاک نکرده-رقص، یکای کوچک سپاهیان
 وُش آمدی = خوش آمدی
 وُش داده = باردار کرده، لقاح داده شده، گشن داده
 وُشار = یکجور دیگ با ته پهن
 وُشانی = سکه ای در خراسان کهن
 ورستاد، ورشاد = مدد معاش که به طالبان دانش،
 کارمندان و جز آنان دهند، وظیفه، مقرری
 ورسنگ = عجیب و غریب، معتبر
 وُرشتن = شستن
 ورشک، ورشتک، وشرک = پارچه و کیسه ای که در آن
 دارو پیچند
 ورطه : گرداب- منجلاب - مرداب
 ورغست = گیاهی که اندر کناره جویها روید
 ورغلاننده = وراج
 ورغینه = درخشندگی، تابش
 ورق : نفج
 ورکار = دستاور بوته ای همچون خیار و خربزه و مانند
 اینها، صیفی، میوه بیدرخت، میوه زمینی
 ورکاک = شیرگنجشک
 ورگل = گل سرخ
 ورم آپاندیس : آویزه تبسی
 ورمال زدن = گریختن (از ترس)
 ورمسکیدن = تفحص و جستجو کردن
 ورودیه : درآیه - پذیرانه
 ورورجادو = مشیای پرگو و روده دراز راگوند
 وُروغ = تیرگی، کدورت
 ورهمین = نان ساخته شده از آرد و گندم و جو
 وریز = درخت و گل اغاغیا
 وزن : سنج، کیل
 وزن کردن : برکشاندن
 وژداد = نیرومند، پرتوان
 وژک = همیان، کیسه، بسته جامه، رزمه؟
 وژن = آلودگی، وسن، کثافت

وژنگ = توژ-جگری رنگ، پیکان پیچ
 وژول = مزه شور شوربا، بجول، غوغا، تقاضا
 وژولیدن = شور کردن، برانگیزاندن مردم- وزیدن
 باد- ورغلانیدن، اغوا کردن- گزاردن کارها
 وژیدن = اندازه گرفتن
 وسان = کبوترچاهی
 وسائل نقلیه : ترابرها
 وستا = دانش، بینش
 وستی = ترجمه، شرح، تفسیر، پاچم
 وسم، وشم = نشان زدن، مهر کردن
 وسناد(نادرست؟ درست بسیار) = بسیار وانبوه و
 فراوان
 وسنده = خوشه
 وُسنی = بناج، نباغ، دوزن که یک شوهر داشته باشند،
 هریک دیگری را بناغ است، هم شوی
 وسواس در نظافت : تن چینکی
 وسواسی : دودل
 وسوسه : 1- گمانکاری (فرهنگ پهلوی)، 2- گش،
 دُشمت، جوم جوم (گویش گیلکی)، بداندیشی-
 دیوکامگی - گش
 وسوسه کردن : بر ایستاد کردن
 وُسیران = سپیدگلان سدبرگه
 وُش = پنبه پاک نکرده-رقص، یکای کوچک سپاهیان
 وُش آمدی = خوش آمدی
 وُش داده = باردار کرده، لقاح داده شده، گشن داده
 وُشار = یکجور دیگ با ته پهن
 وُشانی = سکه ای در خراسان کهن

وقع : ارج، پایگاه، اَبرتنک، جای بلند-شکوه،
 سهمگینی
 وقف : ورستاد
 وقیحانه : بیشرمانه - با پررویی
 وکالت : 1- نمایندگی، کارگزاری 2- جانشینی 3-
 واگذاری
 وکانا = پاره ای از خوشه انگور
 وکیل : داتگو، داتیار
 ولاغیر : دیگرهیچ
 ولانی = نورسیده، باده ناب و گیرا- باده گلگون
 ولخرج : گشادباز، پشت گوش فراخ
 ولی، لیکن، لکن، اما : بیک، ویک، نَک، نکه، بَژ
 ولیعهد : شاهیار
 ومن العجایب : شگفت آنکه، جای شگفتی است که
 ونانه، شونان = نان کلفت، قرص نان
 ونَج = گنجشک
 -وند، جاوند = اهل *
 وندادن = وندیدن، الفندن، بدست آوردن
 وندیدن = کوشیدن
 وَنکول = کار لازم امر ضروری
 ونگ = تهی
 وُهَل = درخت کاج و سرو کوهی
 وهله : هنگام، بار
 وهن : سستی، کم توانی
 وهنگ = یک غلظ آب
 ویچاردن = تفسیر، گزارش، شرح دادن
 ویدیدن = گم شدن
 ویرا = باهوش

وشت = غشنگ، خوب، نیکو، گروه کوچک
 سپاهیان (پهلوی)
 وُشتیدن = سوت زدن هنگام آب دادن به اسب
 وُشفنگ = رستنی و گیاه
 وشکدانه = درخت زبان گنجشک که برگ و میوه اش
 برای نیکبو کردن نوشابه ها به کار رود
 وشکله = دانه انگور
 وشگرده = ماهر
 وُشم = چلچله
 وُشمک = کفش چرمین
 وشن = آلوده
 وشناد = پر، انبوه، سرشار
 وُشنگ = میوه انباشته
 وُشنه = شیهه بانگ اسب
 وُشنه = گیاه کنب و شاهدانه
 وُشینه = جوشن، جلپتقه (*)
 وضع : نهش - ایستش - شیوه
 وضع ثابت : تختال
 وضع کردن : واراندن، باز راندن
 وطن : زانیچ
 وظیفه خوار : روزی خوار - روزینه خوار
 وُغد = بادنگان (بادنجان)، آب
 وغستن = آشکار کردن
 وغنگیدن = واغ واغ کردن
 وغیش = بسیار، فراوان، فراخاده
 وفاداری : توختاری (← لان)
 وقار : فرهمندی - گرانسنگی - ارجمندی

هاک = دهان دره، خمیازه، بیاستو، فاژ، فنج، یازاک
 هال = آرامش، سکون
 هالوژن : نمکساز
 هاله = عدل، لنگه بار
 هاله = مفسد، بدگوهر
 الهام : یان، و خش؟
 هام غندی کردن = گردهمایی و رایزنی کردن
 هامالی = همال، قرین، نظیر
 هامونه = قاره *
 هاورکرافت : هواناو
 هاوشت = طلبه، صحابه، امت
 هاییدن = تصدیق یا تایید کردن
 هبوب : وزش، برآمدن، بیدار شدن
 هپرو = ربودن چیزی از دست کسی، کپیدن (= قاپیدن)
 هپلی = کثیف، نامرتب-ابله، بیعرضه
 هتاکی : پرده دری، بدزبانی
 هتک حرمت : آبروریزی
 هتل : کاروانسرا
 هج = راست و افراشته، قایم، مستقیم
 هجاء، سیلاب : آواچ-واج گفتن، واژه بخش
 هجران : دوری، جدایی
 هجی کردن : آوا گذار
 هجیدن = خشکیدن گیاه
 هدارش : تعریف
 هدف : آماج، تموک
 هدفون : گوشکی
 هدهد : شانه به سر، پوپک، پوپش
 هذیان : سخن بیهوده، هله، هلگ

ویرش = رنگ غشنگ
 ویزیت : پایمزد
 ویژ = بیهمتا، چست، چالاک
 ویژه وات = اصطلاح *
 ویژیدن = دعوت کردن، ویشانیدن
 ویستا = دانش و فرهنگ
 ویستود، بیستو = کافر، منکر، اگدین
 ویک = جغد-لیکن
 ویلانج = حلوا، شیفنگ
 ویلچر : چرخک
 ویله = آوا، بانگ بزرگ، ژغند
 ویوده = گیاه آفتابگردان
 ویلان = کاری که آغاز و پایان آن انجام شود و میان آن
 انجام مشود. طفره
 هات = تن اُست، استخوان (هندی)
 هاتف : بانگ زننده
 هاچانیدن = ربودن کنانیدن
 هاداران پاداران = چرت و پرت و تَرت و پَرنند
 هادری، هادوری = گدای سمج
 هادی : رسانا
 هارمونیک : همناخت، هماهنگ
 هارمونی : هماهنگی
 هازدن = پیایی و بسیار زدن
 هازشگاه = محل اجتماع
 هازیدن = نگریستن، متوجه و مراقب بودن
 هاژوپیدن = حیران و درمانده شدن
 هاس = ایضا
 هاسیدن = بیم داشتن، هراسیدن، نهازیدن

هَـرَا = زر و سیم زین
 هراسه = مترسک
 هراول : طلایه دار (ترکی)
 هراَینگی بودن = وجوب
 هرباسپ = ستاره گردان، اختر
 هرج و مرج : تلاج
 هر دمبیل : درهم برهم - هرکه هرکه
 هُرود کشیدن = گروهی و با شلوغی و بانگ بسیار
 بجایی راه یافتن
 هرست (سنابادی) = سدای کشیده پرت کردن یا افتادن
 چیزی
 هْرِفت = شدید
 هرم : گنبد، کوبله
 هُرماس = شیطان
 هرنج = دهانه کاریز
 هروانه = شکنجه، پادافراه
 هروانه = عذاب
 هروانه (هروانگه) = بیمارستان
 هروله : لکه روی، دویدن
 هروله = سرود دسته جمعی
 هزارچشم = هوفاریقون
 هزل : تماخره
 هسبند شدن = مفتون و گیجیده کسی شدن و همه
 زمانهای خود را برای او گساریدن
 هسبند کردن = کسیرا در فشار نهادن و با پافشاری و
 خواهش بکاری و داشتن
 هستمند = انضمامی؟، مشخص، کنکرست
 هسته پار = nucleon

هَسَر، هسیر = یخ
 هسکیدن = نگرستن
 هَشو = مغز استخوان - هوش، ذهن - دژ، حصار
 هضم رابعه : گوارش پایانی
 هف = دستگاه پارچه بافی
 هُفت = جرعه، قورت
 هفت خط : هفت رنگ - نیرنگ باز - دغلکار
 هکتار : گریب
 هکذا : همچنین، همینجور
 هکک = کجاوه
 هُکک، هُکچه = پریدن گلو، فواق
 هکوی = فرومانده، حیران
 هلا = برای آگاهانیدن، تحسین
 هلال : ماه نو، اندرماه
 هلال مجدد : ویشفتَس vishaftas
 هلالوش = فتنه، آشوب
 هلالی : نو ماهی، مهداسی
 هلتاک = برف
 هلوسیا = نام پیشین سویس
 هلهال = غربال
 هلیسه = پروانه کشتی، چوبکی برای کشتیرانی
 هلیم = هریسه
 هم سطح : هم رویه، هم وار
 هم مرتبه : هم پایه
 هم، همان = taut/o
 هما = مرغ خوشبختی
 هُماس = هنباز، یار، دوست، همتا
 هُماس : سرور، بزرگ

هوبره = پرنده خاکستری‌رنگ، = مرغ میش
 هوپره = نیکورفتار
 هوختن، هوخیدن = برکشاندن، بیرون کشاندن
 هود: هوابر
 هورمون: گیزن
 هوزانی = وابسته به نرگس نوشکفته
 هوژه = پرنده ای خوشنوا
 هوش = نروک
 هوشازیدن = به غایت تشنه شدن چمانها
 هومست = بانگ باد آنچه مانند باد آوا کند، هوهوی
 باد
 هوی وهوس = ریژوکام
 الهه: بغبانو
 الهیات: بغشناسی
 هیأت: یازند
 هیات حاکمه: فرمداران
 هیات منصفه: دادسنجان
 هیاکیدن = دیوانه شدن
 هیجان: انگیختگی، بشولش، آشفستگی
 هید = دستاویز خرمن به باد دادن، پنج شاخ، اسکو
 هیدخت = ستاره آناهیتا
 هیدروژن: آبزانه
 هیر (مازندرانی) = اینجا
 هیر = آتش
 هیراد = خوبخیم
 هیلا = باشه را گویند، شکاری است کوچکتر از باز -
 نام یک ماده بغامه (غول)
 هین = آگاه باش، بشتاب
 همانا = قطعاً، به تحقیق، یقیناً، ظاهراً، پنداری، چنین
 پیداست
 هماویز = ستاره، اختر
 همبر = قرین، نظیر
 همبه، هُتل = شکم
 همپیوند = خویشاوند *
 همخوان = مطابق، موافق
 همرس = یک جهت، متفاوت
 همستارگرایی = دیالکتیک
 همکژینه، همشیب = ناودیس syncline
 همگروهی = اجتماع
 همگی = کل
 همگی ریخته باشد
 همهلی، همگسینی (همگسلی)، پیوندگسینی = طلاق
 *
 همی = کاملاً، درست، محققاً
 هَناسَه = نَفَس
 هَنبِیشَن = بویایی
 هنجام = اژکهان
 هندبا =؟ کاسنی
 هَنَدَسَه = زمین سنجی
 هنگ = پهلوی hang اوستایی (ایرانی)
 باستان) thang بیرون کشیدن، تریدن
 هو = خُ
 هو (کردی Heou) = غانغریا، تباہ اندامی، گندریش
 هواجس = آرزوهای نفسانی
 هوار (hutâram (skr) = آواز
 هواسیدن = خشکیدن

هوبره = پرنده خاکستری‌رنگ، = مرغ میش
 هوپره = نیکورفتار
 هوختن، هوخیدن = برکشاندن، بیرون کشاندن
 هود: هوابر
 هورمون: گیزن
 هوزانی = وابسته به نرگس نوشکفته
 هوژه = پرنده ای خوشنوا
 هوش = نروک
 هوشازیدن = به غایت تشنه شدن چمانها
 هومست = بانگ باد آنچه مانند باد آوا کند، هوهوی
 باد
 هوی وهوس = ریژوکام
 الهه: بغبانو
 الهیات: بغشناسی
 هیأت: یازند
 هیات حاکمه: فرمداران
 هیات منصفه: دادسنجان
 هیاکیدن = دیوانه شدن
 هیجان: انگیختگی، بشولش، آشفستگی
 هید = دستاویز خرمن به باد دادن، پنج شاخ، اسکو
 هیدخت = ستاره آناهیتا
 هیدروژن: آبزانه
 هیر (مازندرانی) = اینجا
 هیر = آتش
 هیراد = خوبخیم
 هیلا = باشه را گویند، شکاری است کوچکتر از باز -
 نام یک ماده بغامه (غول)
 هین = آگاه باش، بشتاب

یرا = چین و چروک

یراق، حاشیه : ستام، تراز، فراویز، زهوار (دیوار)

یرقان : آزار تلخه، زردیان

یزک : مقدمه لشکر، دیده ور، پیش قراول، نُه‌از، ویب

یس، یاسین (حبشی) : ای مرد (مانیک های)

(بنیادین)

یشتن = پرستیدن

یعرشون : بچینانند

یقین : درواخ، واخ

یک مر = پنجاه

یکدویک = یک دوم

یکسریدن = با هم ملاقات کردن

یک قُل دوقل = کُل = حصه، پاره

یگونه = یک گونه، یکسان

یلمان = ضرباهنگ شمشیر

یمین : نیرو

ینفد : بن درآید

ینگ (ترکی) : آستین

یوا = گمراه

یوبان = آرزومند، خواهنده

یوبه = آرمان نیک و آرزوی والا- راه و روش خوب

یورتمه : لوکه، رهوار، چارگامه

یوسه = اره درودگری

یوشیدن = جُستن، طمع داشتن

یوشیدن (نادرست) = درست نیوشیدن

یوغیدن = گاو را به کشاورزی واداشتن

یوک = بالشتک خمیر، نان‌بند، رفیده

یوک = سیخ آهنی

هین = سیلاب

هیوانیدن = با شتاب بردن

هیون : شتر، اسپ

هیوند = شایستگی- پاکدامنی- پرهیزکاری، پارسایی

هیئت : بریه- یازند- اخترشناسی

هیئت تحریریه : نویساد

هیزه = قفا

الی غیر نهاییه : بیفرجام

یاب = بی حاصل، به کار نیامدنی

یادمان = بنای عظیم، مونومان

یاده بد = ذهن

یارک = دلبرملوس

یاسج = تیرپیکاندار

یاش آهن = انبر آهنگر

الیاف : تارچه

یافر = گویا همان یاور است، بازیگر، یاریگر، رفاص

یافه درای = ژاژخای، بهوده گوی، آيغده،

یام (مغولی) : اسب چاپار، ایستگاه پیکها، سرویس

پستی

یاور، یار = دسته هاون

یاوند = سلطان

یب (سمرکندی) = تیر

یتی : بغامه برفها

یتیم : سک، هیتو

یحمی : بتفسانند

یخشانیدن = تیمار کنانیدن اسپ

یدره = گیاه پیچنده

یدک : کتل، یخنی، پالاد

Niṣâhpurik Vâżagân

یوم ازل : ناآغازروز
 یوم الدین : روز پاداش
 یوم المعلوم : رستاخیز
 یون = فلس (کُچر)، پول خرد-نمدزین-نمد
 یهیدن = ویرانیدن، ویران شدن خیمان
 ییلاق : زمستانگاه
 یالقوز : تنها، بی همسر، یکه، یالغوز؟
 یغنیج = یک جور مار و اژدر
 یوغور، یغور : چغره
 یونجه : بیده، اسپست

اشکنه آوجیج = یکجور خوراک
 آلفشرو = زالزالک
 ایجک = دستکش پادخار
 الیز = لگد زدن
 ایفیج = چسبناک
 بوججه = نواله بزرگ در دهان جویدن
 بوک = گونه
 بینجیج = گهواره
 پتیخ = موی پریشان
 پتو = پیش خورشید نشستن
 پزه = گریوه، پهنه (اوستایی بزه)
 پزینه = پلکان
 پشینگ = ترشح

پی شون = ته هر چیز
 تریخ = راست ایستادن، شیخ
 تلشخ = چوبهای از رنده شده بزرگتر
 تمرروج = تب نوبه
 تنگ گلو = کوزه کوچک
 تیجه = یک لنگه خورجین
 جغریغ = چرخ پنبه دانه گیری
 جغن = قوش، باز، شاهین
 جوقله = دستاویز مهار کردن گاو
 جیج چیک = سوختن (موی سر)
 چپ چرقه = کلاج چشم، در کنونه ناهنجار، تاب دار
 چروا = خر
 چلبزه = راه رودخانه بی آب
 چوله فزک = مترسک، دلهور
 چونه = چرا
 چکلک = ماست پوستی
 حشو = بچه شتر
 خاش = مادر زن
 خسور = پدرزن
 خلم = گله بره گوسپند
 خوردو = خرد کوچک، گللی
 دستاق (ترکی) : دادگستری
 دشنه = دیشب
 دلنگو = آویزان
 دلوجه = روزنه ای که از سف فروغ به کتک رساند.
 دولاغ = سرما خوردگی گاو
 رخت = گاوآهن
 رفوند = فروکرد

زبک گردون = دهان به دهان گشتن
 زبک = چانه، وک
 زقره = ریز کوچک و کاری
 زقرو = از شوری به تلخی زده
 زقریچ = بسیار سفت
 زوحل، جریح = لاغر، تکیده
 زوله = تکه ای خاز
 زوله = سرته بلندی
 سرچلینگ = روی پنجه پانشتن
 سرسکل = در کتونه بیماری
 سقیج = آدامس
 سو = سیب
 سوم = جایی در زمین که برای گوسپندان کنند.
 سیهه = نوشتن
 شپات (ترکی)، شرفستی : توگوشی زدن
 شرتو = پر آب
 شو = زیر هر چیز
 شوله = ترکه چوب تروننازک
 شونی = پارچه
 طخچه = مرغ به تخم رسیده
 علیش = عوض کردن
 قبرق (ترکی) : دنده
 قشدلی = رشته
 قلیرچغل = غربال ریز ودرشت
 قوللوق (ترکی) : نخ سوزن
 کت = تختخواب چوبی
 کتو = سرماخوردگی خر
 کرپه = بره آخر سال (کوچک دیر- فریشک بزرگ زود)

کلاغ غجه = سیزه قبا
 کلجوش = اشکنه کشک
 کلف = گاز گرفتن جانور
 کوز = جایی درون آغل (گاش) گوسپندان
 کوزپسک = سوسک، غاچران (کردی)
 کولون (ترکمنی) : کارگر آسیابان
 گده = مزدور
 گرموش = مشت زدن
 گوده = تهیگاه
 لخه = کفش کهنه
 لرته = زردی های خربزه
 لغلوو = ماهیتابه
 لوشن = دهان بند بره هنگام گرفتن از شیر
 لولینج = کناره هر چیز
 لوککه = انباشته شده
 لیچ = لخت بچه گنجشک کوچک که هنوز پر در نه آورده
 است.
 محمچی = بلکفد دادن
 مزغ = قورباغه
 مسکه = کره
 مقروش = آغاز غروب
 میم، مو = درخت انگور
 نسر = جای سرد، سردی
 نسور = سرما
 نماشوم = سرشب
 نهرم = گرما
 نیلک = آلوچه
 وبق = پس افکن، تهیه کار

وَرْتُرُنْجِيَّه = جانفتاده چروک
وَرَلِيک = ایستاده
وَرْمُخْتِي = برعهده، بواسطه
هَرَاي = داد و فریاد، قییه

هولو = منزل
هَکْچَه = سکسکه
يِيَرِي = جاری، دوزن برادر، همپیوگ